

# سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹  
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳  
دختر شایسته سال انتخاب شد

# فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده  
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

**مراجعه کنید و انتخاب کنید**

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

## مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰  
مورد عهده تانرا به فروش میرسد. همچنین مسیح و مسیح  
پوسته امر و غیره، ظاهر می رود. مسیح و مسیح

کله تازه و کله مسیح و مسیح  
موتور و موتور مسیح و مسیح  
آدرس: میدان شهر نو کوه کله مسیح

## قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع  
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود  
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت  
بخش عرضه می دارد.  
برقیون ۲۶۷۷۶  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

## قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کله مسیح و مسیح  
بروشه و مسیح اسناد را پوشش  
پاشنیگر میباید  
آدرس: چوک بریوس میدان چوک جاده میوند

## شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمت

انواع تایر و پرزها هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان  
قرار میدهند.  
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

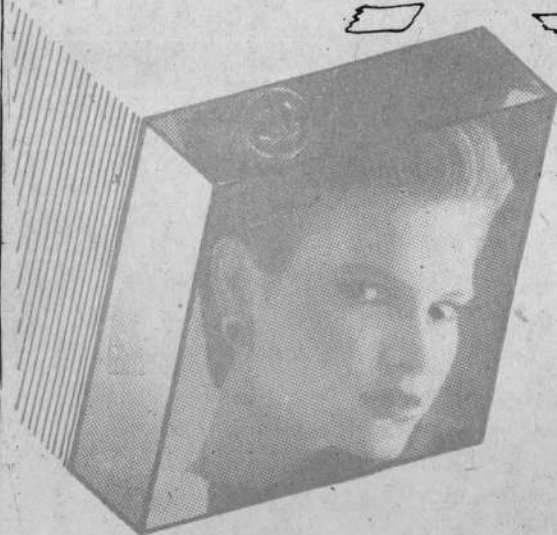
# فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لفظ مود صورت خانواده با  
لین و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه  
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کلاسیک از مشهورترین  
کمپنی ابرجاست تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی  
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال  
روضة مبارک

## سنگاره پویک

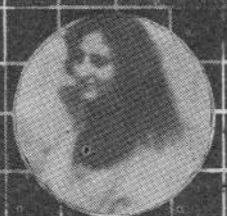


همه دنیا میبویند از خانواده ها  
از لفظ و با کیفیت  
عطرهای تازه رسیده

آدرس: زرغون سیدان تهران

## کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر، راس منقش است، بیت دی، تیار و لفظ مختص آلهت موسیقی  
شعر غزل و در قیام از نوین طبع آلهت خلاصه و جاز به بر نوین شکر مزید  
آدرس: کاتر ۴ چهارم منبج است، نوباد در جبهه انجمن



# تولونه په زړه پوری

۱۸ مخ

## عرقان و تصوف

۱۲ مخه

## بنا پیری لند داستان

۲۴ مخ



مخه (۵۰)

مخه (۲)

# سپا ووست

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

مدیرمسئول: د وکتور ظاهر طین  
 تېلېفون: ۶۱۲۰۱  
 معیارون: آصف معروف  
 تېلېفون: ۶۶۷۰۲  
 سوجبورت: ۶۱۸۷۸  
 ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۹

خطاطی: کبیر امیر جمیل نانگی  
 ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود  
 تاپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"  
 محترم: محمد گل

ادرس: مکروریون سم بلاک (۱۰۰۶)  
 مقابل تعمیر مطبعه دولت سوسی  
 حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)  
 د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:  
 یارن تعلیمی  
 محمود جمیلی  
 عبدالله نسادان  
 رهنورد رریاب

اداره مجله در ترحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین واره در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



## بچا وید راجی و نیر راجی



آر افولد  
مخه (۳۴)

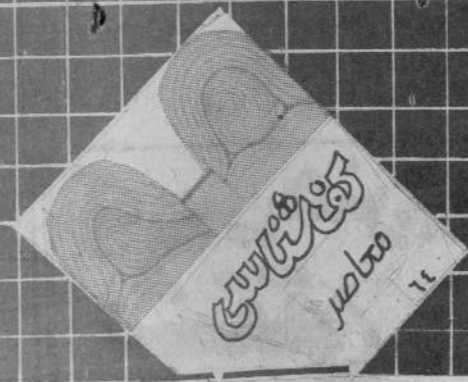


صلیب احمر

مخه (۸)



مخه (۵۴)



کتابخانه ملی افغانستان  
مخبر

# دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه  
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر  
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد  
میشود • چندماه است استیوردن •  
شرکت آریانا است •  
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود  
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که  
انسان آنرا در خود زمن می بیند  
و روی آن زنده کن می کند • من بهار  
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی  
میخوانم • از تو دارم آرامش  
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟  
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم  
دا شتم استیوردن شوم و پس •  
- پس خیلی مصمم هستید •  
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره های بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشترن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همینسان با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

# درکابل

# بهر

# بهر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط  
 هلال احمر پاکستان فعالیت های  
 آن به سر می برد. می شود.  
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام  
 نواحی شهر کابل و که این خدمات  
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت  
 میگیرد.  
 - دوازده شعبه کمک های اولیه  
 در پاکستان و در امتداد مرز جد جنوب -  
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.  
 کمک اولیه به مجروحین  
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی  
 گشته توانست وظیفه مداخلة در رگوری  
 های شلحانه را به دست آورد.  
 - کشورهای که در مراکز جهان  
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ  
 و یا خانواده انجام میدهد.  
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"  
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات  
 را رهنمایت گرفته است؟  
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان  
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت  
 سبت گرفته است.  
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن  
 در هرات و مزار شریف.  
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه  
 آن در کوئته.  
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین  
 جنگ در کابل - پشاور و کوئته.  
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب  
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.  
 دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -  
 نیست که در سراسر جهان همینگونه  
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک  
 و دستکاری انسانها می شناید.  
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد  
 این موه سه وسما برخوردار است.  
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -  
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر  
 گروه های کاری این موه سه به افغان  
 های مستمند و درد مند انجام میدهد  
 و به دانم که در افغانستان چه وقت  
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.  
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر  
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا  
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید  
 معلومات کافی در اختیار ما  
 بگذارد. وی توضیح داد که  
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -  
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال  
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های  
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.  
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ  
 کدام مساحات عمده را احتوا میکند؟  
 این کمیته در چهار مساحه عمده  
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های  
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-  
 پدی و ملاقات با محبوسین جنگه  
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای  
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه  
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در  
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این  
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریا -  
 نیان تمام جا نبین مناوزه بدون التماس

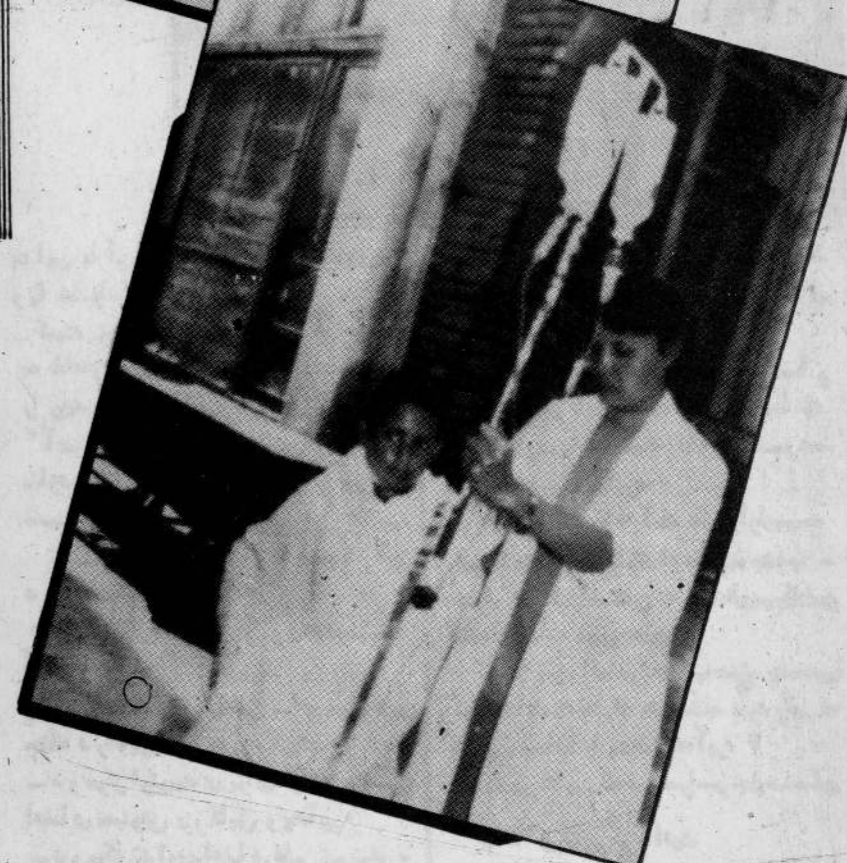


نوشته کامله "حبیب"

## قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند  
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب  
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه  
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول  
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.  
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا  
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ  
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت  
 و به آن ها کمک نمایند.  
 همچنان دولت های شامل این قرار  
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از  
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا  
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی  
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا  
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی  
 آن ها حمایت نمایند.  
 شنگجه و رفتار غیر انسانی با اعدا



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد  
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها  
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.  
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست و  
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد  
 مانده است چشم دید خود را از اتاق  
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی  
 های قرار دارند که همین اکنون آورده  
 شده اند.  
 نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"  
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.  
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از  
 مدت ۶ ماه به این طرف در افغانستان  
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به  
 وظیفه اش سخت علاقتند است خوش  
 صحبت و خوش برخورد است.  
 وی در مورد مرضانش میگوید:

## دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر  
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح  
 است. من کابل را دوست دارم. مردم  
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که  
 مثل هوای کشور خودم است دوست  
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود  
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی  
 جهت رفع ضرورت است.  
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟  
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد  
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و  
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی  
 میگوید:  
 "امکان دارد تعداد زخمی ها  
 کمتر ازین باشد."  
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات  
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع بر خورد او با مرضی در می یابیم.  
 زبراخته گی رانسی شناسد فقط میگوید  
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و  
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان  
 زندگی اوست.  
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در  
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید  
 در حدود ۳۷ ساله باشد.  
 نامش "سوجهری" است.  
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال  
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار  
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه  
 در آن کشور. وی از نوزادان است  
 سال گذشته در پشاور بوده است  
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش  
 میبریم. میگوید: "کار طبابت  
 یک آزمون است از مایشس مهم و پر  
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا  
 افغانها کار کرده ام."  
 نظر او را در مورد این مسأله می  
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان  
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.  
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من  
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان  
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال  
 کم اند. من در چهره این زن تلاش  
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت  
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در  
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.  
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان  
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی  
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود  
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس  
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا  
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع  
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.  
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن  
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند  
 گروه اولی متشکل از سه نفر است  
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.  
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از  
 ناری اند.  
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از  
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.  
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی  
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این  
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب  
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد  
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده  
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که  
 برایش درد ناک است جالب نیز است  
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار  
 میکند.  
 آن وقت احساس رضایت از کار را در  
 سیمایش مشاهده می کنم.  
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها  
 برایتان دشوار نیست؟  
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می  
 سازد میگوید:  
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر  
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است  
 همچنان می گوید:  
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد  
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که  
 مرا بیشتر نورو میدهد بودن نرس های  
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان  
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد  
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان  
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر  
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که  
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم  
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی  
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ  
 روح انسان را خسته میسازد.  
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد  
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل  
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.  
 او میگوید:  
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجه  
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا  
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم  
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم  
 از خارج بخواهیم."  
 به همه اتاق ها سر میزنم. از میان  
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می  
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس  
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را  
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز  
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از  
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در  
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون  
 بقیه در صفحه (۹۱)





تتبع ونگارش  
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه  
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا  
 نهست . راهی که شناخت هستی را از  
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می  
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -  
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید  
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده  
 ( اگر یابنده بوده باشد ) و چه بی تکاپو  
 ( اگر بازنده بوده باشد ) همواره خواسته  
 و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ  
 را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب  
 و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ  
 بر شمس های را در نور دیده است که  
 از ابتدایی باور های بشری ( به هر  
 نحو و دلهلی که بوده ) تا برترین -  
 معتقدات و هر چه رابه نیایش نشسته -  
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -  
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی  
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم . آنسو تر  
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن  
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود .  
 است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند  
 معاهد گراهی گرفته اند و تهنکان آب بقا  
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟  
 خواهند گان ساقه ها ، طریقی گرفته  
 اند و جوینده گان رهش ها طریقی  
 دیگر . . . ؟

. . . و اما ان سفر پر باره با لند  
 و حجب . . .

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم  
 جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانی ابعاد  
 متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی  
 و معراجیست و همانی که پیشوای مسلمانان  
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد  
 بن محمد بلخی " روس " شبی برا پیش  
 خواب " نردبان آسمان " را دیده بود  
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می  
 " بعد راقیه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین  
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز  
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -  
 بوده است که پس از نخستین درنگ  
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاقت  
 راهداری باورش راه دست راست  
 یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی  
 نموده که باید پیوسته شود . از اینجا  
 است که سفر های دشوار گذار آدمیها  
 نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست و با  
 " خطی " و بار یک و یا هم " حجب " و پر بار .  
 بدین شبهه هیچیک از این مسویر ها ،  
 خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل  
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست و چس  
 گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی  
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر  
 های شکن در شکن رهگذارها را بامتا به  
 بی آمد های الزامی ( و یا غیر الزامی )  
 راه ها به انکار نشست ؛ مگر نه ایس  
 است که شاهراه یکست و بیراهه -

# درون سینه من دگای حکماست \* تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی  
 داشت نه افقی • به مزه بمرآج آماج  
 باید رفت و زود رفت • بدین آن که به  
 گفتن و رفتن هوشه اندیشید • یا هر هوشه  
 بایستگر سنه رفت و کلاه شکسته رفت  
 و هیواره رفتند و خسته گوی نشناس  
 قدم به قدم بایستی همین را دانست  
 که "او" یعنی "خلوص" • خلوص یعنی  
 "یکتایی" • یکتایی یعنی "یکتایی" • یازاین -  
 بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته  
 شدن به دار نهراسید • چنانکه "وی"  
 نهراسید •  
 باری برگردیم به خاستگاه سخن •  
 میگویند دو گونه خیال وجود دارد •  
 نخست "خیال آفریننده" که ما از آن  
 حدتاء دود ستاورد داریم •  
 یکی "تصمیم و انتزاع علمی" • برهمنی  
 تدبیر معارف از بازتاب بلا فصل و -  
 مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در -  
 ذهن آدمی •  
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری  
 بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی  
 از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی  
 بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی  
 از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه  
 باشد • به گونه پیشی در آمد بر  
 بحث "عرفان و صوفیگری" • سطوری  
 چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم  
 میزنیم •  
 الف - علوم سریه • مجموعه اصوال  
 آداب و تشریفات و مقررات است با این  
 به وجود یک جهان سری و نامشهود  
 ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان  
 مشهود محسوسات •  
 این تعالیم در برخی از فرقه ها  
 رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش  
 آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ  
 تهداب مینهد • مختصراً به ذکر  
 چند تا از اصطلاحات آن مانند •  
 "ضایع ازلی" • "اعراف برخواستار" • نعل  
 به مقامات و کرامات • "تسخیر شمس"  
 "طی الاضی" • "طالع و اقبال" • بهجا  
 نخواهد بود •  
 مرثا "اعتقادی قز لزل و داعی"

## یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی  
 (و حتی غرضی) و دروم "خیال ماورایی"  
 یا "انسانی" که ما از آن چهار دستاورد  
 و در داریم •  
 همه گوییم هم بسته هم میروند و  
 از یک ریشه •  
 - علوم سریه •  
 - مذهب و کلام •  
 - فلسفه مرز تفکر و تعقل •  
 - عرفان و صوفیگری •  
 اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ  
 بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موجب خاص" را شرایط دست یافتنی  
 به این علوم میدانند • مثلاً • خواجه  
 زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز)  
 میفرماید •  
 هر که شد محرم دل در حرم پادشاه  
 و آنکه این کار ندانست • در آنکا رساند  
 و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید •  
 آنها عامی بدندی گزیده از الطاف خاص  
 بر من هستی آن ها کما مهر بختی  
 و نیز حضرت مولانا بزرگ در مثنوی  
 شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی  
 خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند •

باری حکم زمانه ها • الهمرض در -  
 ((التضمین فی صناعه التحمیم)) به تائید  
 ستاره گان و احوال آنان در گذشته  
 زنده گان و احوال بشر • حکم میکند و -  
 منبسط •

"ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل  
 از چیز هاست که زیر آن است • هر پذیر -  
 نده گان •"

ب - مذهب و کلام •

مذهب به تفسیر و تفسیر اندیشند -  
 همروز کار و همزمان ما • تلاش انسانیت  
 به هست الوده تا خود را پاک سازد و از  
 خاک به خدا بازگردد • طبیعت و  
 حیات را که دنیا میبیند • قداست  
 و آخری کند • چه قدس فضل مذهب  
 است و ما خصه • جوهری آن •

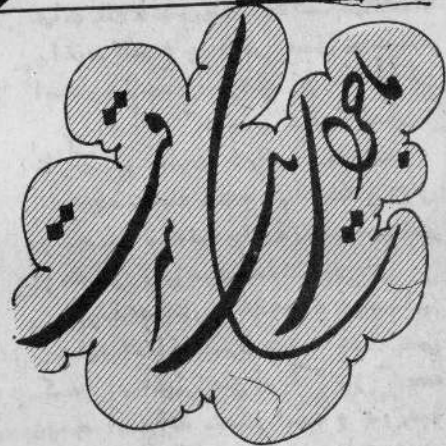
و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر  
 ناروایی بر ندارند • را "ما" میافزاید •  
 هر چه نزدیک است و دم دست و نازل  
 و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دور تر  
 و متعالی و ارزمند - آخری •

در مذهب تاریخ خلقت • جهان  
 پدید آمدن انسان و سرگذشت را هنایانی  
 که برای آغنا کردن او با "راز" همه  
 وجود آمده اند منعکس است • در اینجا  
 مشیت ناشی از اراده الهی و قضای -  
 محتوم • جهان را میگرداند و این -  
 مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق  
 تا سوتی نمیکشد • به همبران هائیکه  
 مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و -  
 معصومان بهانگران هستند • اطاعت  
 ثواب استکو سرکشی گناه • از عالم  
 درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین  
 امتحان شگرف قرار دارد •

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز  
 توضیح میگردد • عالم چس گونه پدید  
 شده و صانع آن کیست • کاینات •  
 خورشید و ستاره گان را که آفریده برای  
 چس آفریده شده اند • انسان از کجا  
 آمده و هدف از خلق وی چس بوده است •  
 این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

# افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است نباید زیاد تریه مصرف ببرد ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میبرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوس گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیر از داخل یک بکس دیگر پنجمه هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده معادل پنجمه هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمه هزار افغانی ریسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و ریسته مینمایند بدون سرو صدا با بای پیاده آن جا را ترک گفته روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمه هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمه فامیلی خیرخانه توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگه مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجمه فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن سو تر منتظر استند ، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند .

موتورکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتور دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتور به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرد هنوز جاست نشده است . . . . .

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتور تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

# مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار نهند ، کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رخاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات یک خانه ، تا این حد آگاه باشد ، پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب ، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسیل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگوید . خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد ؛

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟  
- کدام پول و . . . . .  
- دگه همراهی کی ها بودند ؟  
گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .  
( . . . ) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که می چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

# کتابخانه

## کتب و اسرار و اسرار



# کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .  
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان  
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که  
 میخواهم از جانب مجله (( سیاون )) گزارشی  
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا  
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت  
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری  
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و  
 بنیادگذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو  
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون  
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله  
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی  
 خم شده باشد ، انگار ( به جای همه  
 نومیدان میگویی ) شاید به گفته -  
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ ( ابرهائیش  
 فنای تبخیری همی زند ز داشت ، که سوشک  
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -  
 میآورد ) و شاید هم ( چشم مجنون به  
 ابراند رنده بود )  
 ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر  
 خسرو بلخی ( واقع تاپیش ) گردیدم . از  
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین  
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را  
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپا و نوا را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

\* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظر فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صدم شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانند راسد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

\* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

\* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحرایی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

\* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

\* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تاکنون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و علمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و ترمیم مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دو سوم به پایه اكمال رسیده است.

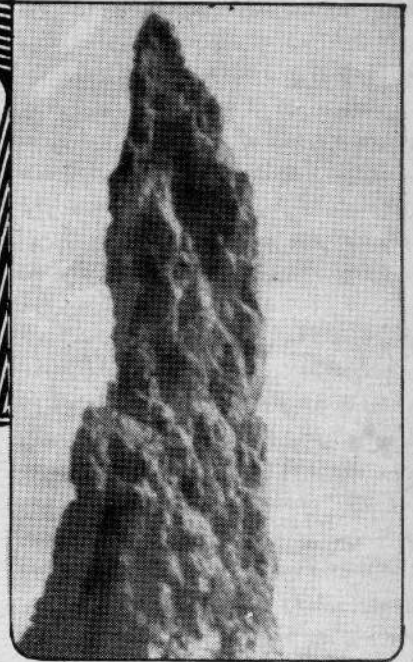
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهادت گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین سی بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحرایی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های بدخشان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

# تعمیرات



## د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيدا ي .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حركت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حركت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيدا ي .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حركت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حركت

## ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري او د لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حركت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتو شمير د پوزيات دي نو د بيژند لږ واټن ستورولو په مقصد د ستورو بيژندونكو لخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . پوزيات شمير د دغو ستورو ستورگونه ليدل كيزي علت يي دا دي چي له همكې څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكې څخه د لمر واټن : له همكې څخه د لمر واټن د ستورو بيژندونكو لخوا يو سلونو نيمو سلونو كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكې ته رسيدزي .

# تعمیرات

## گاتا

برخي يعنې (( گاتا )) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چي گاتا منظوم شكل لري او د اوستا نوري برخي د نثريه ډول دي او - نثري شكل لري .

د ياد ولولو ده چي اكثره كتابونه چي د آريائيانو د ژوندانه لومړني تاريخي د وروته منسوب يزي د نظم او شعر په شكل دي او د وخت په تيريد وسره يي خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثري شوي دي .

د اوستا د کتاب څلورمه برخه چي د - (( پست )) په نوم ياد يزي اوس هم د شعري کيفيت او روح لرونکي او داسي بنکاري چي دغه برخه هم په لومړي سرکي په پوره ډول منظومه وه .

د (( گاتا )) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چي په اصل کي گاتا او په بهلوي ژبه کي گاس تلفظ کيده او بيا وروسته په دري ژبه کي تري (( گا )) جوړ شوي دي چي د مکان او زمان د ظرف په حيث استعمال يزي .

(( گاتا )) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له يوشمير خبرکو څخه متشکه ده چي د (( ها )) په نامه ياد يزي . هره (( ها )) په يوشمير قطعو او تړنو ويشل کيزي چي هره تړنه د - (( وچس نشتي )) او هره مصرع د « انمن )) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعي ډول (( گاتا )) له ۲۳۸ - توتواو ۸۶۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د يوه محانگري ليکني سبک لرونکي دي .

د هغو کتابونو له ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدمت لري او د پخواني بلخ په سيمه کي د هغه زمان د ستر پوه او نوميالي شخصيت (( زراشترا )) يا (( زردشت )) له خوالیکل شوي پوه د (( اوستا )) په نوم کتاب دي چي د (( ويدا )) له کتاب څخه وروسته يي د دويم آريايي کتاب په حيث بيژند لاري شو .

( اوستا ) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- پينا
- ۲- ويسپر
- ۳- وند ياد
- ۴- پست
- ۵- کوچني اوستا .

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپو کي چي له پينا څخه عبارت دي . د (( گاتا )) په نامه نومول کيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصليه برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرواوښدونو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يي ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شکل کي لکه د ويدا سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يي اکثره برخي په اوسني يعنې منشور شکل اوبني دي او معني تخييرات پکي منع ته راغلي دي . ويل کيزي چي دغه تخييرات عمدتاً د سانسانيانو په دوره کي په اوستا کي پيښ شوي دي .

هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

## د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه کي د دري سوه زره كيلومتره دي . که چيري به د دري سوه زره كيلومتره واټن کي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :  
د فز سرعت په يوه ثانيه کي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې که چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري کوم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته به همدغه واټن کي اوږدل کيدا ي شي .

کهکشان :  
کهکشان د يوزيات شمير ستورونو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله کي شامل دي . په کيهان کي د پير کهکشانونه وجود لري چي هريوي به متوسط ډول دوه سوه مليارد ستوري لري .

د دغو ستورو له ډلي څخه يوشمير لکه لمر غوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نور له نوري او تودوخه توليدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همکې هم له همدغي د وياي ډلي څخه شميرل کيدزي .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو د ورپيښونو په وسيله د نوري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيکي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضا کي له مليارد څخه زيات کهکشانونه وپيژني .

د دغو کهکشانونو يوشمير زمين له کهکشان څخه يو مليارد نوري کلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردي هم زيات اټکل شوي دي .

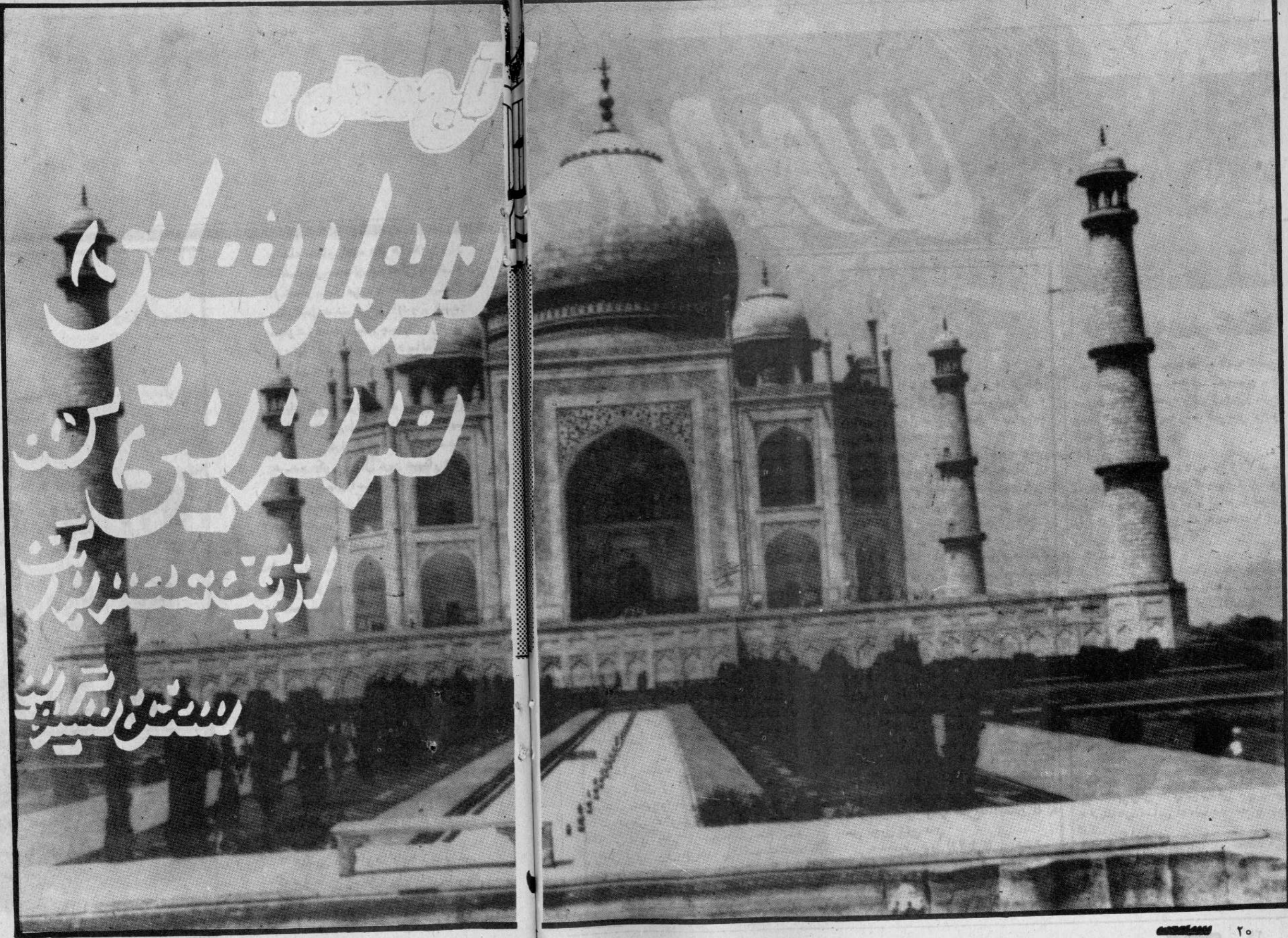
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر  
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مور  
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل  
 تا ۸ نور از شهرهای دهلی  
 بمبئی و آگره دیدن نموده و  
 از انجا راپسورهای برای مجله  
 سپاون و اخبار هفته تهیه نموده  
 اند که اینک درین شماره  
 راپور تار از آگره را به نشر  
 میرسانیم :

**تزارش اختصاصی**  
**سپاون**

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس  
 سفراز دهلی جدید به آگره پوزحمت  
 است . فاصله بی که چهارونهم  
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده  
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم  
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال  
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره  
 جایی که یکی از زیباترین دستاورد  
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر  
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل  
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل  
 دهلی را به قصد آگره ترک نمود . هوا  
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا  
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در  
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به  
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار  
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست  
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار  
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس  
 تاج محل مقبره است که شاه جهان  
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از  
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین  
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای  
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه  
 جینا بنا نهاد .



تاریخچه  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل



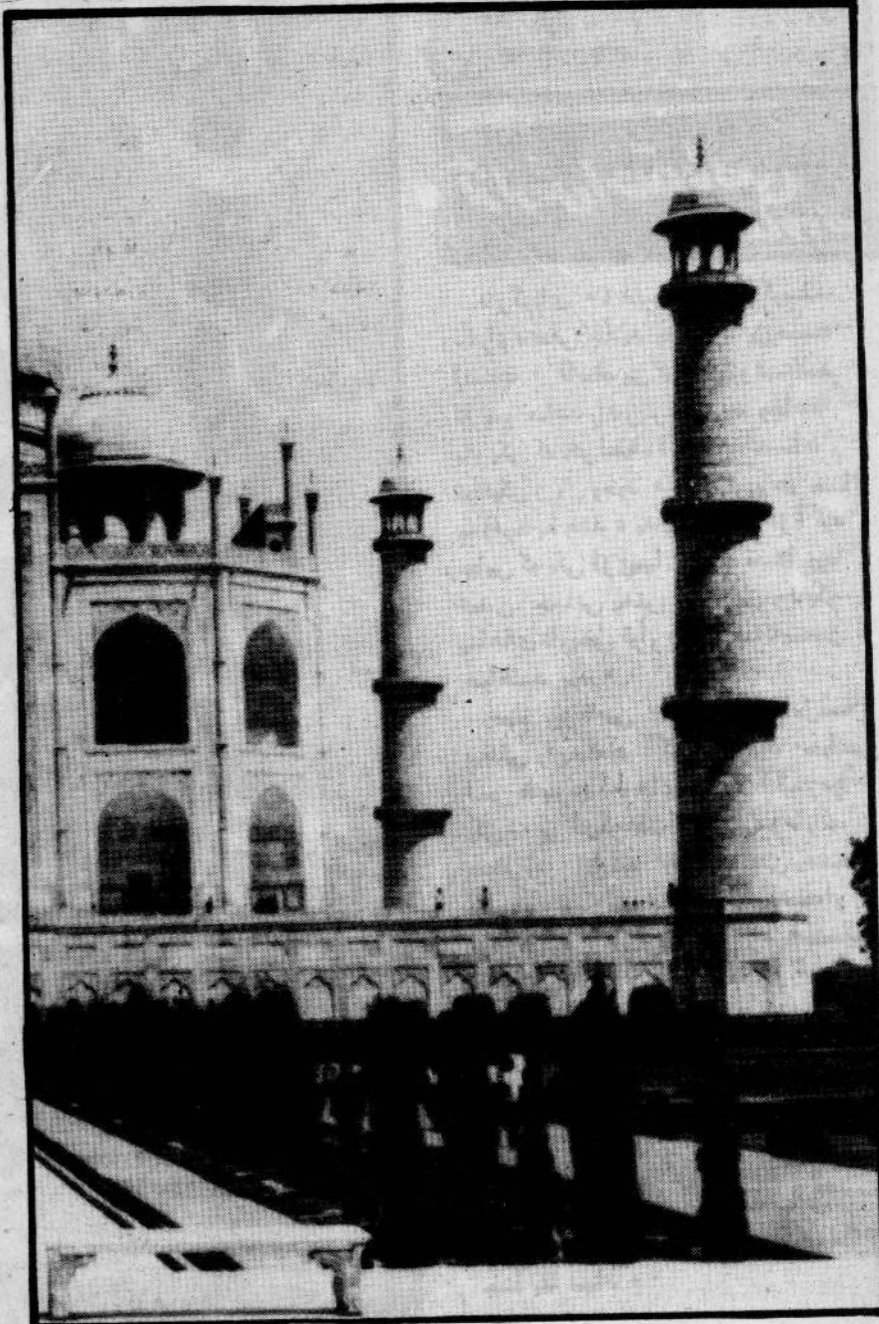
# ۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

# دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر و هند و بر دنویا استالوی و او ستین دو سرو از فرانس ه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

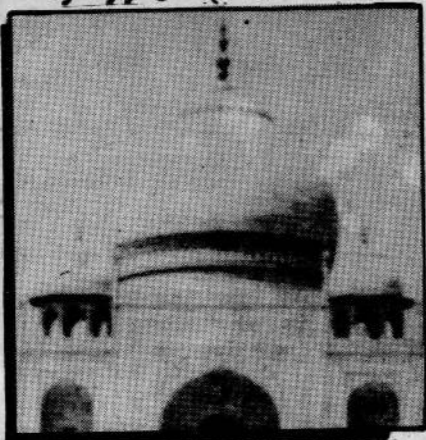


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد، که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قوری دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیست و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



بعد فرود ما قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغام و پارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نورجهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

هاتنگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبایون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود در دکن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش بسوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت (۹) -

دې پوځه له ښاره لري کليوالي سيمې ته مولي کوه کړي وه. هغه کوټه چې موزيک او سپډو. د يوه گراج پر سر به دوهم پور کي وه. به لويدي پمې او جنوبي خواوې يې د وي لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا توي د هغو له ښکلې لرليد سره د کوټې له منځه ليدل کيد. شاوخوا شنې وروښگاني، چمنې ښکلې، پتيان، ويايي او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه. د کلې له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کورنې او چمنونه وچې دې ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله.

خود گاوندې يو کورنوخه يوازي يو کور تر نوو زيات زمونږ کوټه نژدې و. د ا زموږ د لويدي پمې خواو گاوندې کورنې زمونږ له کوره پوځوځه له لري به دوه پورې پزه توگه جوړ شوي واوچې زمونږ د کور له ارسې څخه به دې وروخوا وکتلی، نو په لومړي نظر د گاوندې د کور په دويم پور کې يوازي پوه د روازه تر نظره کيد. چې د کومې کوټې په ختيځ خوا د يوال کې پورې وې بيا مېنې خوا خلاصيد.

خوابرندي باتې وي، پوناخا به مې وليدل چې داسې يوه حسينه بېغله پکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده ښگره راپېوته. د هغې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او انگور او مېړند و تورو حلقه خور لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافور پد لاسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگري و. په تيره بيا د هغې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي تيگري چې له خپلو خورو وپښتو او صراحي فارې څخه يې راتاوکړې، هغه يې گرد سره د گلاب ډگل په خپل ښکاروله. د پېښلې دې آسمانې جېسن مې داسې په سترگو خوازه و وپول چې اوز دې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وې. څه شيبه پمې هغې هم زه وليدم او غو واړه نابېره راسره سترگې په سترگې

بيامې د روازي خواته وکتلی. نووې ليدې چې پېښلې هم له يوې خوزې موسکا سره د روازه پسې پورې کړه. اوزه هم د خپلې نوکري خوا روان شم. هيڅ ونه پوهيدم چې د دې د روازي خلاصيد اوله هغې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرمسا څه وکړل، پوند اوکون يې کړم، عقل او هويت يې راڅخه واخستل. خو له پسرې پورې خيالي او هوسناکې دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلې جاد وگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راونې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسرکړم. ان د ويره چې دود، دود مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کورنې د پېژندنې په باب پوځه معلومات پيداکړل او راته څرگنده شوه چې د دې پوه سوداگر کورنې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پورې وکړي

خوکه گورن چې سبا بيا هم هنداسې د روازه خلاصه شوه اوس له دې چې زه به نا ري کولو م، پوهل بيا د حسن ميره به دې - د روازي کې راښکاره شوه او زما سترگې پور لامل بيا د هغې د نازنين صورت د ښکلېدو سپوز مې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د پېښلې په کوراوکو کې ترېروله زياتې تودوخه ليدله.

زموږ د اېښه په پته ليدنې کتنې زياتې شوي او دې پوه شم چې نه د ا يوازي زه په حسيني پېښلې نه م مين شوي بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته. په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړې بيا د پمې افوستله افوستل مې چې نوکري ته ولاړ شم. په زياتې جورانتيا سره مې پام شو چې د پورې په غير حسينه بېغله راته څه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

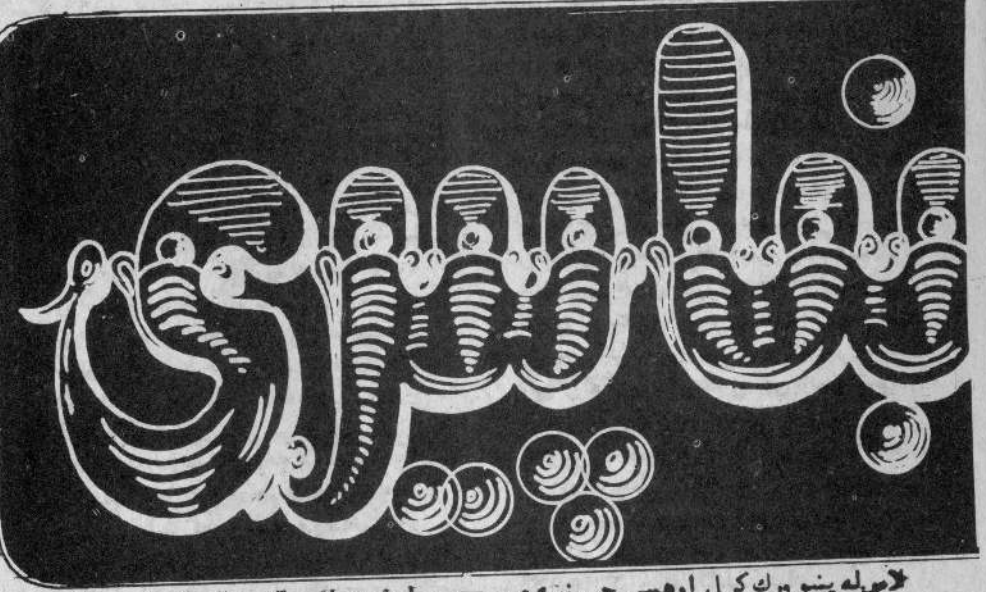
ناکو خبروله لنډو لنډو څنډو څنډو سره چې په ښکلونو کې د بېلو د چغېد و په خير راته زړه خونونکې ښکاريد، ماته گرد سره د ا څرگنده کړه چې په رښتيا هم حسينو نجونو ياري څومره خوزه او ژوند بڅينوونکې وي. پدې وړې هغې په خپلو ټولو خبرو کې يوازي خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه، خونياتره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې؟ خو ما شومان دې دې څه کار کوي. . . .

اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد. دا دا مې هم ورکړ چې د هغې سوزلنده معنی مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بنيادم سازگري دې. خونو مود مينې خبرې او انساني داسې خوزې شوي چې ورسې لشکر اې له هغې څخه نورڅه زيات

پسو او شتومين سرې و، داسې ښکاريد چې پوځه عياش دې هم وي. ښکله هغه مخکې تر دې دوه نوري پمې هم کسري پوي او ښايي يې د نيمه ښخه وه. هغه په پوهل يوه دوه ورېسې کوټه راتې، بيا به ولاړ او په مياشتو مياشتو ورک و. خود ښايي نه يوازي خپل ميره فني هيڅ نه خوښيد، بلکه هغه يې د پرنس په بد اېښده. او د هغه په نسبت يې زياتې کړکې تلکې زړه وړه له کړې و. ان د ويره چې کوټه يې د ښايي له روستلو مې پور لامل هم د هغې خلاصه تېله ونه ليدله او ان په راز راز بهانو او پلوسو سره ښايي داسې ترې لمان ځورولې و چې فني ان پور پوهل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغې د حسن اوصال له مسووراغ څخه د مراد گلونه غنچه کړي. خود اې ښايي ولي خپل ميره د ويره بد گانه لاهم مې نه پوهيدم.

پوه وړې چې له ښايي سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلې څخه د وتلو کورنې تر خوله ليد لوکتو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې او چټک بدلون راتې. غسرو وړپمې، تالندې پېښنا، په هر ک پاران او هغولر وچې په شاوخوا فوټو راښکته شوي وې، خپل محاي زېرې لمر اوشنه پراخه اسمان ته چې ورېسې دود، دود پکې لکه واوړه په سفندر کې حل کيدې، پېښود. په کورنې وکې غنمو او په پولو کې وپنواو گياوو چې باران يې په غنډو کې د مړولو اميلونه جوړ کړي و. د لمر په پلوشو کې لکه د شنو وړپمې په خپل محلا کوله او د پسرلې باران څخه وروسته راولاړې شوې زمې ته په ناز او مکيز ماتېدل راماتېدل، اولاه دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوي چې که گورن - ښايي پورې هم له خپلې چناري چادري سره راښکاره شوه او پوله په پوله زما په خسو رافله.

د انوهغه ورېسې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښايي د دې سوزنده او بې باکې مينې په وړاندې يې شپږه پاچه شم. نورې له ټولې د نياڅخه يوازي د هغې په ليدلو سترگې خوزې پدې اوکله به مې چې هغه ليدل نه نېما به مې پهن شم هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پېښده. د ښايي مې ته وړم او هسې چې هغې په موسيدلې اوکله د نوي فور پدې لې څلاپ ښې خپله چادري له مې اړوله، سره سترې مې شم موکره، څومره ښکلې وړې اوڅه پختور ساعت و. پوهاي ښايي لږ څه په پولي وپنود، نژدې وه چې ولټوي، خسو



د دې د روازي خلاصيد څخه داسې ژر د اغيزه راباندې وکړه چې نه مې شو کولې له هغې څخه بلې خوا سترگې وار مې خو هس چې سترگې مې د دې خلاصې د روازي په

شوه. بيامې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه پېښنا راښکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني پېښلې د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوزې ولولې او يارولې او پېل شوي وید و عواطف يې پکې راپېښ کړل چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کيزي، بيا او بيا د هغې خوا وگورم. د دې له پاره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وې، نو ژر د مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې درېشې په افوستلو بوخت شم. د پېښلې دې ليدلو کتلو، داسې يې واړه او تره وړه کړې مې چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپنې تکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې.

خو په دې کور کې يې بون ابلار له دوچتو پېغلو خونېد او د سوداگر له هغې پورې پمې سره چې يوازي دوه درې مياشتې پخوا يې کړې وه اوسني مادا پورا خسو خو محله ليدلې و چې لکره به يې په لاس او په پير کړ او او توخېد و ستمېد و سره به په لاري تته.

ماته داسې ښکاره شوه چې د ا به د پوډاله پېغلو لوبو څخه کومه پوه وي، خو ما په خپل ټول ژوند کې داسې زړه راښکونکې، د دنيا له ټولو گلابونو گين اوله ټولو سرلېونکې او تانده حسن هېچرې هم نه وليدلې.

د انسان د گاوندې د کور د پورې د روازه زما د پاره د لوبو او سرکېنوا په پوځه گنا وگور و هيلو، هوسونو او اميد ونوډرگاه شوه. د دې د روازي خلاصيدل هسې و لکه چې زما پسر مخ د يوه بل نوي، په زړه پورې اونکلسي ژوند لاره پرانستل شوې وې.

لاص له پښورک کړل او هسې چې زړه مې سختې تونکې وهلی، له کوره ووتم. او په هغه لوري روان شم چې هغې په اشارې راته نيولې و. او چې کله لږ څه وړاندې د پورې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نوکه گورن چې پخپله هم په پورې چناري رنگه چادري کې راښکاره شوه. د هغې په ليدلو پسې پوهل بيا لکه په دام کې نېښتې مړې زړه په ترکوشو پېښلې درانډوې کيد و سره سم په پورې حياناکې ښې اوله لندې موسکا سره سترې مې شم راسره وکړه او دود، وړيد کلي څخه بر د کورنې واو وروښگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوود کورنې و په پولو ورس شو، چيرته چې کراره کرارې وه او تر دود لرو محايونو هم څوک نه ښکارېدل.

هغه وړې ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو. د گلابي پېښلې پستو او وړو مينه

معلومات ترلاسه کړم د ا شيان ليدلې کتنې مو وود، دود سره زياتې شوي او د پېښلې مينې د هرې ورېسې په تيرېد و سره لاسات خپلې مشکولې زما پرنږه او د هن خېولې. داسې شوې م چې نورې له هغې او د هغې له سوزنده خوځوځې مينې پرته د هيڅ شمې په باب فکر نه کاوه. په دې لړ کې هغې خپل نوم هم راونېوده او د هغې کورنې په باب چې هغې پکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه ښايي پورې نويده، څومره وړ نوم، هغه په رښتيا هم ښايي وې. دغه راز هغه د پوډا، لور نه بلکه د هغه نوي نازي او گورو، چې ميره مې فني څه پته ښکاره سوداگري کوله، داسې ويل کيد، چې هغه په همدې تيرولو کورنې له هرې لارې چې و، ښې زياتې پېښې پيداکړې وې، خو پير سخت او په

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -  
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان  
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی  
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم  
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله  
 مو سره کول . بناپیری بدې وړخ لانوری -  
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړي .  
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی  
 کوربه جگر وکی وړان او لوته لوته شوا و د  
 کورنۍ فرې خولا بریز ده چی ان د هغوی  
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوند ی  
 یا ته نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت  
 خنګه بناپیری له دي ناتاره ژوند ی وساتله .  
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه  
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله  
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی  
 خیالی زلی زوی می په جګړې کی وړل شوی  
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم  
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده  
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه  
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -  
 لخوانه وه ، بته بته په دي بسې گریده  
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند  
 شریک پیدا کړي . خود اچی هغی هیڅ  
 هم نه درلودل نو د هیچا پاملرنه یسی  
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که  
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر  
 لاندې هم کړي و ، خو بدې هم پوهیده  
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم  
 زره نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنکلی  
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نسوي  
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید ا کړي . نسو  
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی  
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د  
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په  
 لاند وېرې خرڅه کړه او هغه هم د مازې  
 نیکاڅ په تر لولو سره بناپیری خپل کورته  
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی  
 چیرته په بنا رکی یو کوربه کړا و نیسوه .  
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو  
 خویندو سره پخپل همدې پلرنی کورکی  
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه  
 نوي شتمن شوي سوداګرو چی ان د بنا -  
 پیری په خیر د غور یدلی ناوي له مینی یی  
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو  
 داچی بناپیری له دي ټولو پیښو څخه  
 په خبرید وسره د خپل میره په نسبت  
 سخته کرکه پیدا کړي وه . دي کرکی د هری  
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری  
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د  
 فنی خان په مقابل کی په یوي ټوټی کرکی  
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی  
 سوداګري پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړې وچی ژوند کور ، تنعسی او  
 ان ناوي بناپیری یی هم ترې هیرو لسه  
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړي سره  
 یی کړي وه .  
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو  
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړي وي ، تردی  
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړي  
 سره ګوتی خوزي کړي او هغه یی پخپل  
 دام کی را ایساره کړي و . خو کله به چی  
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی  
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند  
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوربه یی هم  
 چی لمان د هغی په وړاندې یو ډول -  
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او  
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د  
 ژورولو له پاره څه لاره پیدا او خچاره  
 وسنجوي . تر دسی له هغی سره د اوزه  
 هم کړي وه چی بدې برخه کی په ترورسه  
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -  
 شان زره په پای کی د بناپیری په ژوند له  
 سره تر نیایه په پوره خیر شمع له دي -  
 ترخو پیښو او کسو څخه په خبرید وسره  
 یی په زړه او د همن کی مرسمونک -  
 اند یینو تعلی و پوهه ازان د وېرې او ګواښ  
 احساسه راته پیدا شو خو اوس تا اوسا -  
 پیری مینه داسی اندازې ته رسیدلی وه  
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی  
 هیرو اولمن یی خوشی کړ و ، خو هغی  
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او  
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل  
 تردی حتی یی بیای میره راشی .  
 د هغی د ژورولو پاره څه لاره چاره  
 وسنجم . خوناپیری هم بدې پوهیده  
 چی زه یا باید له خپله کوره تنعسی او  
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی  
 تیرم اویاهم داچی بناپیری د هغی  
 له سوزنده مینی سره هیرو او لمان ترې  
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -  
 هغی لیونی مینی داسی اوړ لګولی و چی  
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من  
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه  
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور  
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی  
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم  
 او داسی څه عجیبی اوترخی بیسی می  
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه  
 نشم نیولی اویاهم نه غواړم د هغو  
 مخه ونیسم .  
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی  
 ترمنځ له سوزنده او غور یدلی مینی  
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره  
 مینه زما تود هیرکلی کاوه اوزه یی دی ته  
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزي د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره  
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .  
 څه فوڅ کار کړم اوله دي نوي غور یدلی  
 گل سره نوي او رنگین خوشحاله ژوند له  
 سره پیل کړم . بدې توګه د بناپیری  
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو  
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز  
 اوزره لږ زونکی سوداګانی یی را وا -  
 چولی او د لوپواند پېښوبه سمند رکی یی  
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور  
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی  
 شوي چی هغوی ته جا خبر راوړ چی  
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له  
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږي .  
 بدې کی یوه وړخ بیا هم د بناپیری په  
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا  
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه  
 پتی خونسی ، تر شونډه ولاندې خندا او او  
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .  
 څه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل  
 نوي میره سره د ودې ایښود لوبه پلمه  
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم  
 د روازه بسی وتر له اویانوس له دي -  
 چی یوښه دمزي چای یی رادم کړ او د  
 یو څه خوز واو موی سره یی راور ، نسو  
 رافله اوبه بیخمه زره راسره کیناسته او  
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره  
 بدې ناسته وه د لومړي محل له پاره  
 یی په زیاتی مینی لومړي خپل سر په  
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی  
 خپلی تنګه کلابی شوندي زما شونډ و  
 ته راور اندې کړي . لمان یی یی واکه  
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه  
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -  
 شید کی مینی د هغی په وړې خولګه او  
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په  
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی  
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له  
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدې  
 اورنډه او سوزنده حالت کی می بناپیری  
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل  
 نازنین سراو صورت یی په زنگانه راته  
 تکیه کړه ، له یوي خوزي موسکا سره یی  
 راته وویل :  
 - سلیمه ( ) ته می پرخوښیزي  
 ( ) مینی دي لیونسی کړي م...  
 یوه شیبه دي هم نشم هیرولی خوا یا ته  
 به دومره وکړي چی موز سره پدې خچر  
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .  
 ستادي په خپلی میرانی قسم وي ، چی  
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -  
 پښو لرونکی لیوه خوراک شم . . . . . هسو  
 سلیمه ( ) که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوځان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه ( ... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکسې د ښاپیری د وصال په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوځل بیالزه څه به سرشم . زه رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولم . مخامخ م . د ښاپیری هرڅه دومره له منی ډک و چی ما به په ځمک کولم شویم هغی باندې دخپل کولم د لاس لگول ولگوم . آیا داکه وړه و چی د لاس لگول ښاپیری می داسی له منی خپل کولم مزی سره لکه د گلو دوس په شپه و کړی پرته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښی کی گوتی وهلی او د هغی په لاس کله نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته څرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوږی هلته اوسنې ، ډولم بیا به له هغه ځایه خپله لاره پاسو . ان هغی ته می دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به څنگه راولی ولی اولاس می زما په لاس کی ونیو ، نوی له زړه - څخه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم په موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکړم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وڅوړی ... خپل گرد ژوند به دې له سره څار کړم او خوچی ژوندي می لکه د لیمو په څیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړی ، نینې اوځای به باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت می ایله دا راته څرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستا په واک کی م . اوله دې خبری سره سم می نری اوله بشپړ وپکی لیجی او مړ وند ونه راڅخه راتا وکړل او داسی

می به غنېه کی ټینگه کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی ځان د ښاپیری د وصال په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوړی هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سر ولیدي . خوله دې سره دا هم راته به ډاگه شوه چی هغی به (ننیا) هم له میره سره د هڅو یی پر رخت لکه څنگه چی لانه وه ، ځان د - هغه غوښتنواو لاس ته نه وسپارلی ځکه ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وری وکولم . بدې وری ښاپیری د وصال لامل جاد وگره نکلا موندلی وه . بار خوله چی د ترویی په نسبت زیات اوسین اوسنی . سپین ځمکی می تر هغه سر چی اوس می او ښاپیری پخوانی نوم ځایه کات له دې لیده داسی راته ښکاره شو چی وڅه ډول اوس وای خپل دې د هغی سره ځوړیدلی وی .

د وروستی سیدان هغه به لوړ شوی لکه د وروستی سیدان خبر او ښاپیری کور وروسته هغه څخه کړ او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه . با ډاډه ځان د چمتو کولو په خاطر کورته ولاړ او لاس خپلی میرمنی څخه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره ځای او ښایان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړی وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د څه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، ټکی خوب هم رانغی ، ترسبا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزنده منی اند پښو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوڅخه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خوهر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړه راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وی سترگی می د گاونډی د کور د روزی ته باته وی چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره څخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوی . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه اوس چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

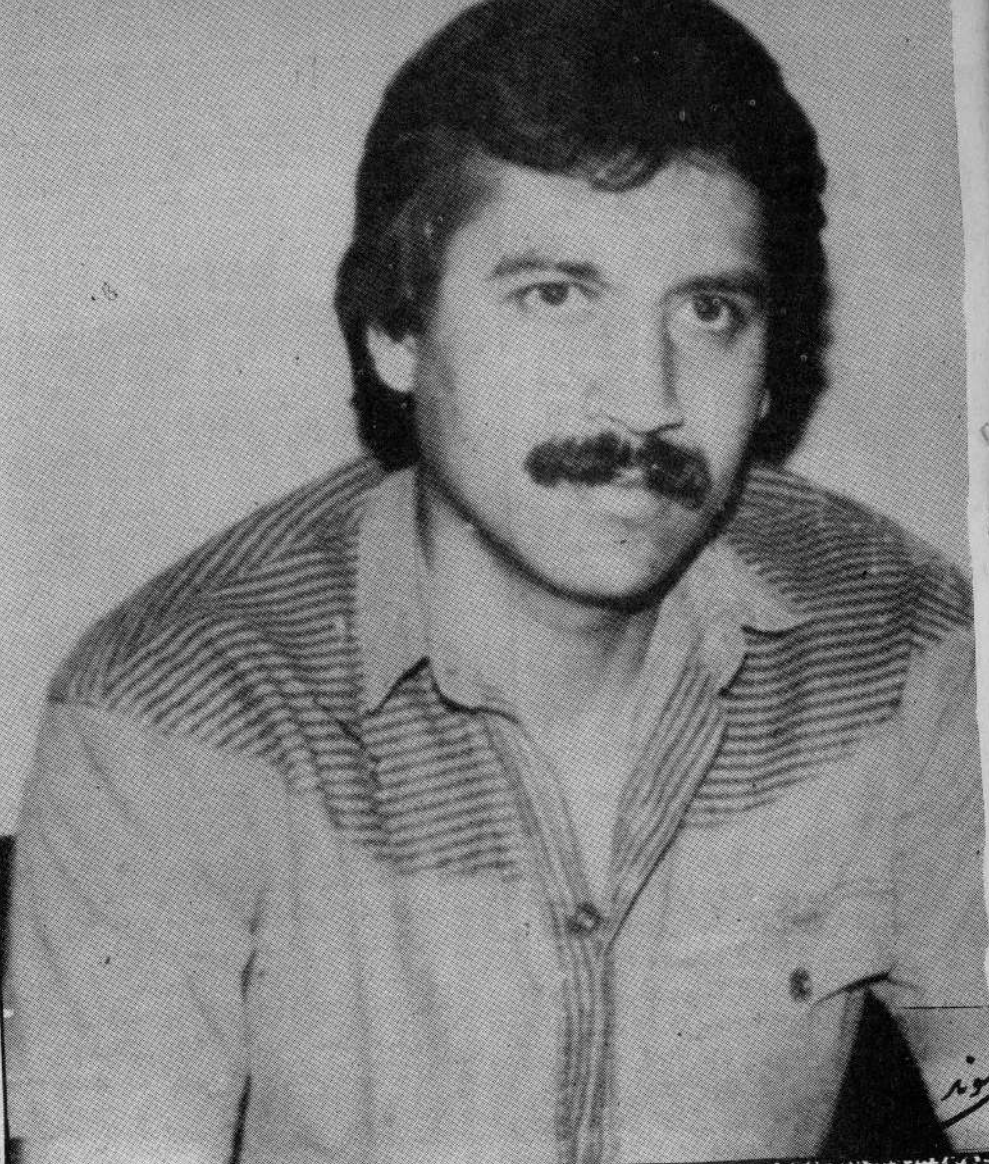
په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری یکی به ډیری تر هیدلی ښی رانیکاره شوه . خو سم له دې چی فوښتل می ماته په اشاری څه روایی چی کتل می د یوې فتنی ، څو ترویی څیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ څه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز وروپوله اوسه داسی زورسره می د کورنی پریخی وڅوړهوله چی ان د غوږه ورواړی زما ترخوړه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په پیرشدت سره ووهله او پوری می کسره .

په زړه می سختی غوسی منگول ښځه کړه او بدې کی می واوړیدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جوړ د جینسو ناروا اوږ او اوزی ښه اوږیده . اوس نو یوه شم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښای نن شپه ناڅاپی رافلی وی .

خولکه داچی د سړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی ډاډه شوی . نوشیبه کړی می چی ختک ، میخونه او د لری کسو کس می راوړی او د روزه می داسی کلکه ښه کړی چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړی . د دې ترخو څوړی په لید لوسره داسی شم لکه چا چی د لوی دنیافغونه او کړ اوږه زما په لاس کی راکولوی وی . نوی د خپلی میرمنی او اولاد د اشتباه د لری کیدوله پاره ځان په کاروش وواژه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خو په زړه می یوځای خبری هغه وری می تر بیگ پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید څه وکړم او په څه توگه دې ښاپیری وژنوم . پخپلی دې نا توانی سخت غوسه رافله . خو آیا ماڅه کولی شو ؟ آیا ځان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرته کورته رافلم . که گوم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او څوما شومان تری د گاونډی کورته گالی چلوی . لکه چی د ښاپیری دوی کورته نوي کومه کبه رافلی وه او چی کله می له هغوی څخه د دې کور د پخوانیواسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس چی له دې محایه کده وکړه او د اکوږی موز ته به غوراکر . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په ( ۹۱ ) مخ کی



صدای خوشداشتن نیست  
نظریست که همه آسانها صاحب  
آن نیستند. اما شناخت و ادای  
درست و دقیق کلمات و بیان  
خوب صفاتی اند که آسانها بعضا  
تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.  
حرف های دایم با نیره راهی گوینده  
خوب راد یوتلوویزون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟  
- خواستم گوینده باشم و کلام زیبارا زیاتر  
برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.  
گوینده یا بنده است.  
چه پیشبرد اخت هایی برای یک  
گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها  
وارد عمل شدید؟  
- صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-  
دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و  
بهره داشتن کافی از سواد، البته  
نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر  
از آن و... در مورد خودم زیاد  
نمیدانم اصلا تفاوت آدمها در مورد  
خودشان، همیشه صادقانه نیست  
خوشبینانه است. اگر بگویم باهمه  
باور میکنید؟  
و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین  
برای من.  
به نظر شما دانستن موسیقی کلمات  
برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی  
است؟  
- اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام  
باشد، حتما. اما دانستن ریاضیاتش  
واقعاً هنر نیست ارزنده و پس بها.  
# سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست  
صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.  
شما چی گونه می اندیشید؟  
- انگیزش در این مورد نظر پرورد بوسر آن  
پذیرا بکران راهی برسید پذیرا  
آشتی پذیر صدای گوینده با سوز  
مطالب آشتی ضروریست که بگردد  
و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم به  
برنامه پی.  
# برای گوینده شدن در راد یوتلوویزون  
چون معیارهایی وجود دارد. شما  
با آن جوراستید؟  
- به نظر من معیارهایی که در راد پیو  
وجود دارد خیلی دشوارتر است تا  
لطفاً صفحه برگردانید

کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر نیره که هیچ با آواز و تلوویزون

خاوند راهی آوازخواه خوبیراه پیو-  
تلویزیون نخستین کارها پیروا خبر-  
(پاراها) آغاز کرد. به نظر من  
جاوید راهی آواز پیروا به راند  
راه خرد راهی است که آشتی انگیز  
(باز آند آنرا لایه) همه ای لایه  
همه می باشد. به آشتی لایه ای بلند  
راهی درین سفر همه و شنیده می باوی  
داشتم که میخوانیم:

# از کجا آغاز کردید؟  
- سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتواند  
باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد  
دریا تمه نظر انجنیر محمد صدیق تمام  
اساساً موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳  
وقتی ارکستر پاراه کارها پیروا آغاز کرد  
من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر  
گروه همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.  
# نخستین آهنگ تا کجا ام، و آخر  
کجا؟ چی تفاوتها میان این دو شمار  
کرده می توانید؟  
- نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)  
از ساخته های فرهاد دریا و آخر  
آهنگ به نام (باز آند آنرا لایه) ساخته  
(صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو  
در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -  
شعر، کمپوز و غیره جماعه اگر چه تاحدی  
امضای گروه هنری پاراه در تهیه و  
انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند  
اما یک نکته قابل ملاحظه در هر دو شد  
وسایل موسیقی وضبط صوفی باشد. که  
این خود درجه گونه می یک آهنگ تا  
به سزا دارد. به نظر من در کار سایر  
میزان یک آوازخواه، آنچه در سه او را به  
موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه  
اندوختن است که هنرمند همه نظرهای  
فراگرفته اش را در صل پیاده می سازد و -  
طبیعیست که حرکت وصل آواز را به  
منزلت می برد به این رقم تفاوتهایی که  
میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز  
سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن  
در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.  
# چرا صرا (پاراها) کوتاه بود؟  
- این سوالیست که همه جا با آن مواجه  
است. نه تنها من بلکه تمام امضای  
گروه شاید به این حرف معتقد باشند که  
هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت  
راه بیایی هنری از هم میاشند. چو  
لطفاً صفحه برگردانید

# من با جاوید نیره، تو با نیره

## اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -  
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مدون  
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای  
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند  
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد  
 معتزاز همه دوی کرکرها ، عدم شناخت  
 درست از هم دیگر ، و بالاخره بی تفاوتی  
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های  
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید  
 \* آهنگ های زیر (باران) تانراکسی  
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا  
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها  
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و  
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز  
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های  
 فرهاد دریا است .

\* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک  
 جوابگوی احساسات آن است ؟  
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است  
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و  
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند  
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت  
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران  
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب  
 خوانده شود زیباست .

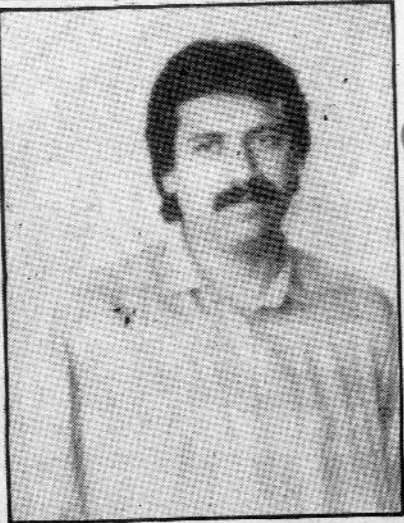
\* یکی از شیوه های تدوین منبضان  
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی  
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی  
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر  
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس  
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست  
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی  
 کار میگویند ، که نه تنها تدوین درد بیماریان  
 نیست بل درد شان را افزونی میبخشد .  
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند  
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه  
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال  
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم  
 کن و کیفیت بیافزا)

\* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ  
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ  
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج  
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر  
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد  
 ساز فربس بنوازد و یا آهنگ های فریبی  
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو  
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟  
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

# جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان  
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه  
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که  
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری  
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل  
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -  
 مجرب هندی پیش برد و میشد که بعد از ختم  
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه  
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر  
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون  
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر  
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .  
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .  
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ  
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .  
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره  
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی  
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود  
 برای راهبان موسیقی است باید به طور  
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق  
 رادیو به نشر برسد .  
 \* بیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید  
 و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم  
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ  
 می دانید ؟  
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .  
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر  
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان  
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت  
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من  
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر  
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده  
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

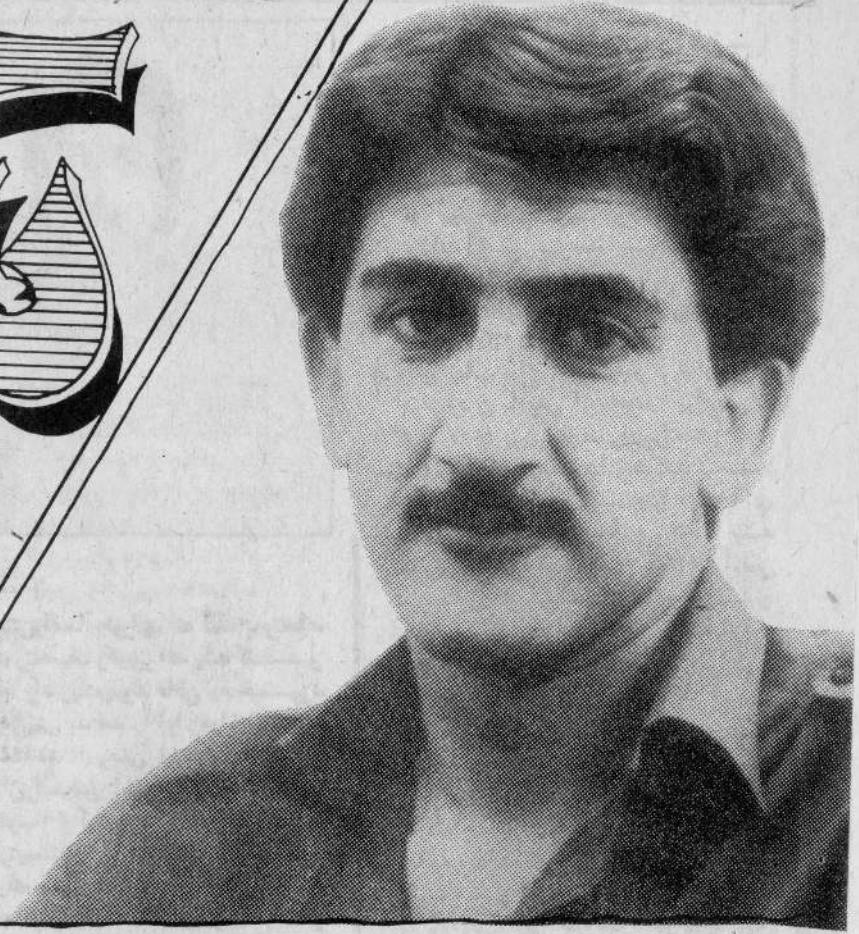


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد  
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود  
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد  
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید  
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا  
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و  
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری  
 برخوردار نیستند . از همین جا است که  
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقلت  
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر  
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .  
 \* شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام  
 زاویه انتخاب می کنید ؟  
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب  
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی  
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -  
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط  
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی  
 خواهد ساخت .  
 \* به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه  
 دارید ؟  
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان  
 عزیز می دارند . ارادت من به طور  
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،  
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن  
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر  
 میسازد .  
 \* گهتی با گفتنی های دیگر . . . .  
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده  
 ما افغانستان خشک شدن اشک  
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای  
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیوه راهی**  
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا  
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه  
 شنونده را به خود جلب کند و خود را  
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که  
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد  
 و تا اندازه بی نیز صد اوسود و مهارت  
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک  
 ( Photogenic ) بود ، نطای  
 نباید اتکا داشته .  
 \* وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،  
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک  
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟  
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات  
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای  
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به  
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا اندازه بی  
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن  
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در  
 صورتیکه مسخره نباشد خیل  
 بر بندیش شعری افزایش  
 \* به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟  
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه  
 اپلرا میدانیم که صدای هر گوینده  
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه  
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ  
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن  
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت  
 خبرچورد رنی آید .  
 \* پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر  
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت  
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند  
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد  
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کوتیسه  
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی  
 هیچ تفاوتی رانی شناسند ،  
 چی گونه می اندیشید ؟  
 - چی کم وقتی شما روزنامه ها همه  
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و  
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش  
 می کنید گله شما نا بجا است .  
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به  
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید  
 \* آیا میتوانی بگوید که کی ؟ اگر  
 گفتید آخرین تان .  
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار  
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی  
 ( اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :  
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه  
 و جمعه ) راد یو گوش دهید .



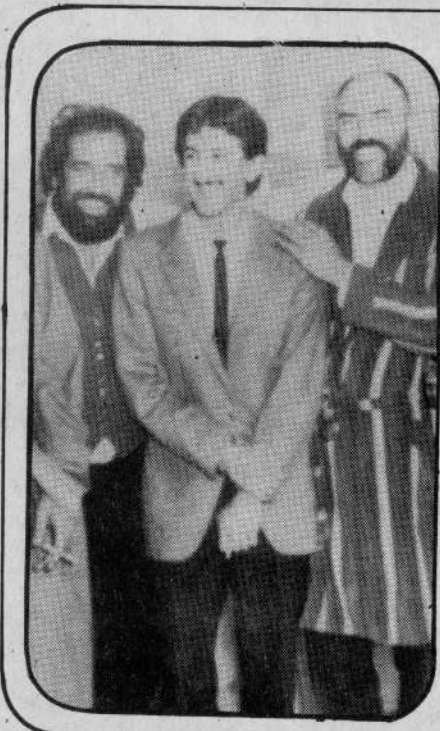
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آموختم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من بیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) بیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاترزه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسد زوی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسد زوی) کجا بود از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید با انبوهی از پرسش هاییدایش کردم اما باد شواری چندین روز سرگردان بودم تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



# تئاتر و فرهنگ

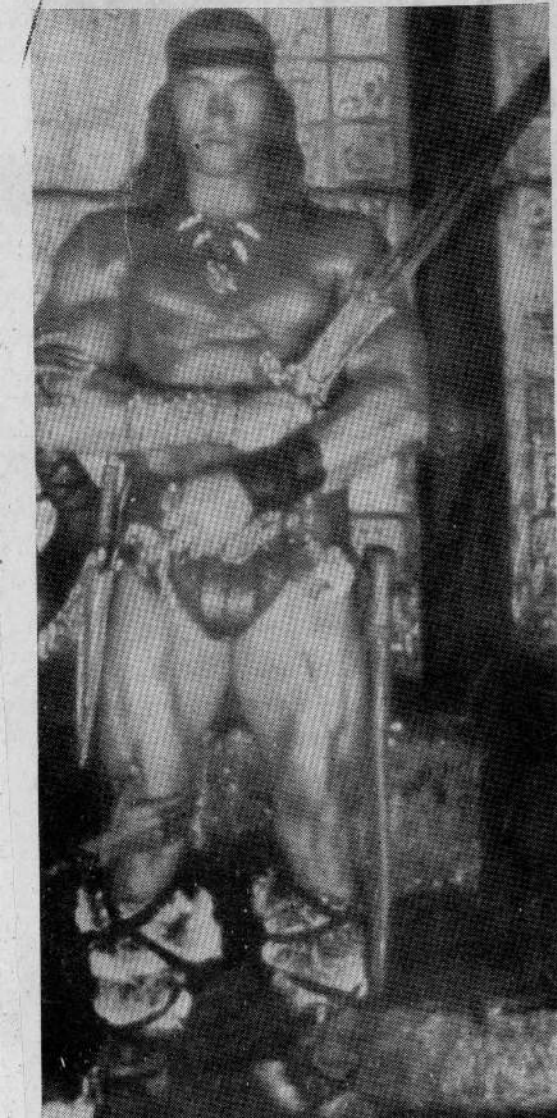
بیشترته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش  
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -  
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود  
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب  
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات  
محدود نظامی توانستم که تربیه یک  
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال  
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی  
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری  
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما  
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان  
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان  
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود  
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه  
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل  
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق  
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار  
فن اکوری بود ما را همکاری کردند .  
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات  
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت  
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم  
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد  
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -  
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -  
سپس آن را پارچه کردند به گونه  
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب  
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .  
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی  
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این  
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه  
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -  
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و  
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم  
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان  
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸  
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام  
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوری مشال  
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص  
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .  
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی  
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف  
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان  
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از  
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از  
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم  
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته  
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -  
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -  
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهر  
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .  
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -  
امراض جنگی که در اینجا مساله  
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده  
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با  
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که  
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی  
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمد یکی از صاحب  
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -  
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا  
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که  
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا  
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -  
اندازی های تازه از نوع سایه .  
✦ نوع سایه یعنی چی ؟  
- تئاترهای استند که فوق العاده  
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل  
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند  
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند  
همچنان اکتور در جریان این نمایش  
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش  
فن اکوری را به وجود می آورد تا جوانان





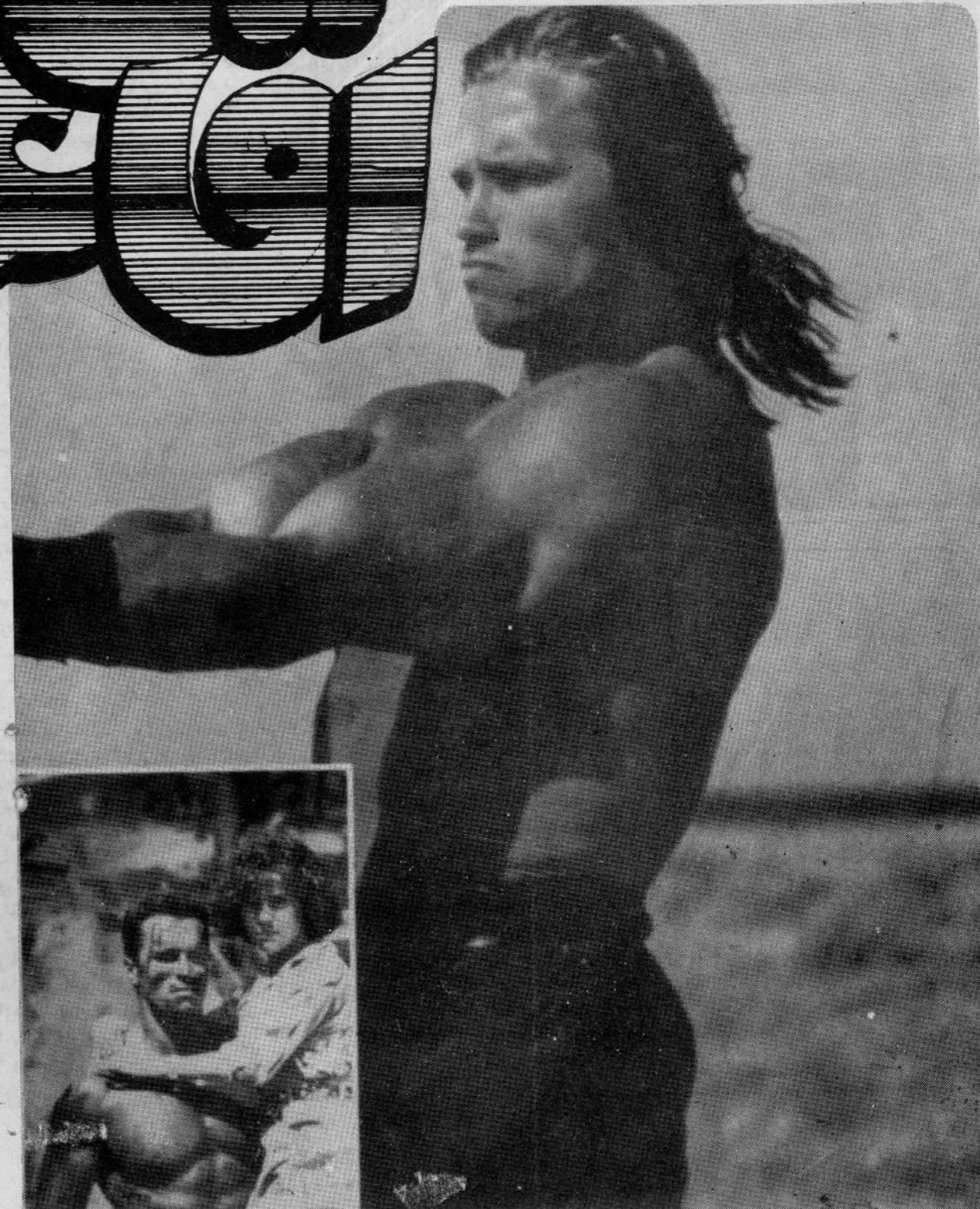
# سولو استار

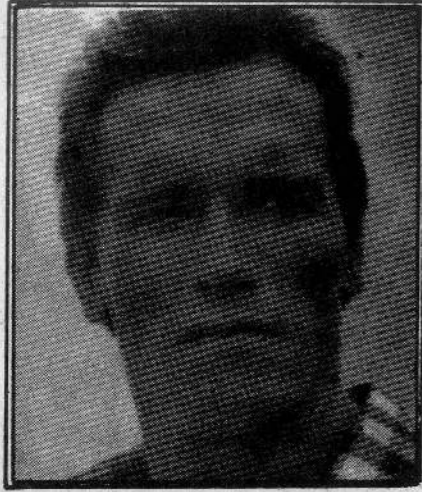
هانس " در سطح گرانترین اکتور را  
 است. از تولد بدون شک هانسی از  
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود  
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -  
 سانتی Biceps بی سس در مقایسه  
 ۵۵ سانتی از ستاره و ۱۸۸ پسر  
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -  
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستاره ۰۰ اما  
 در زنده کی تفاوت عده ای و  
 قول سینمای ما لیوید درین است  
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -  
 تهریه سینما راه یافته است اما ستاره  
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص  
 به صورت پرورش اندام پرداخته  
 است. هانسی درین شک نیست  
 هنر پیشه در چه یک جهان است  
 که از دنیای صورت به سینما را آورده  
 است با وجودیکه تهریه است  
 کچهر " لیندا لوتنیا " پوگنستر  
 ستاره فراده و کاراته باز معروف  
 جنگ نوری قبل از او به سینما آمده  
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۷ در سن یک سال  
 پس از " سولو استار ستاره " فارن -  
 اترش در یک دهکده کوچک کنتار  
 دانا که قرار داشت زاده شده  
 است. پدرش افسر پولیس بود. او  
 مانند ستاره طفولیت پر از بازیگرم  
 را گذراند. است. شهرت و موی -  
 نعت او در جهان سینما به نظر  
 هیو ویزورد علاقه اش " پرورش  
 اندام " بادی بیلدینگ " که  
 او را محبوب عام و خاص ساخته است  
 میانه که اسرزی یکی از مؤلفین  
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما  
 لیوید است. " هانسی از هر لحاظ  
 مبلغ به میلیون دالر در زمانه  
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو استار  
 ستاره که صرف از فیلم " بازوهای -  
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست  
 نموده است دارد اما با سایر هنر -  
 مندان معروف چون " ورنورد " -  
 " استورید " " لوتنیا " و دیگران

# سولو استار

# لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونی : تولد يك اسطوره .

کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحانیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ امتری و فسیح عظیم

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و در راه سالو نهایی تمرین را بر خود نهست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چوچ : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایره نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسون) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد زیرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور پای جهان پرورش اندام" را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

نقش آمربنی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشت زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیزد و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست .

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و سرگرمی های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

"وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چوچ :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اردو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مهتر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

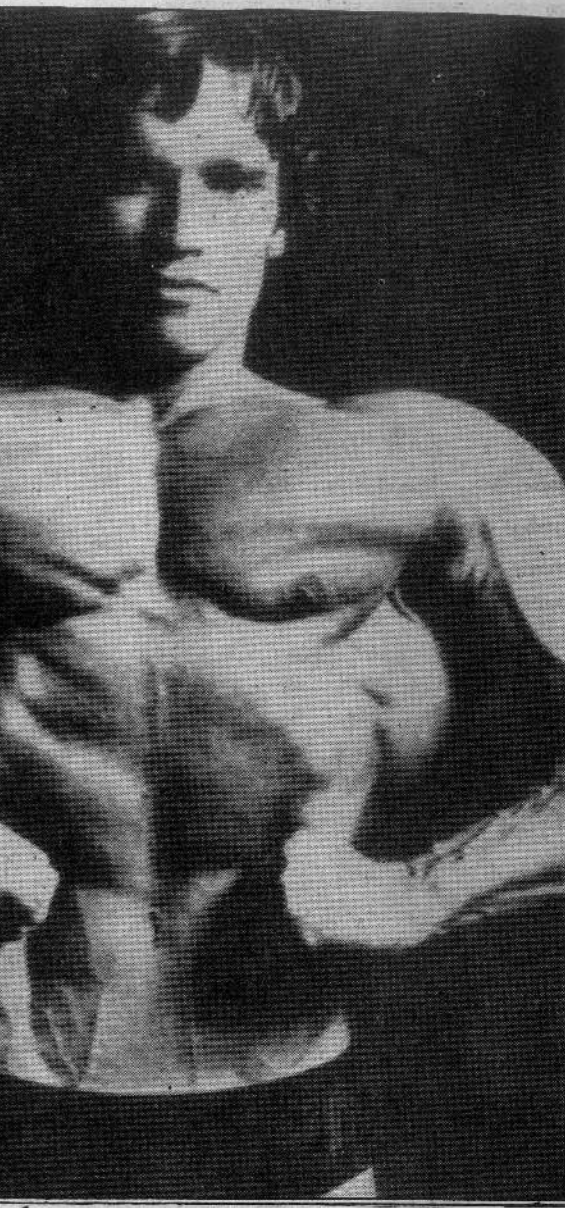
اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مهتر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -



دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -



ترجمه صفيه رازانه

# پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته گی های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی به میان می آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسید های ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول يك تخمیر بسیار جزئی (فرورفته گی های جال مانند و خلاهای میکروسکوپیك اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساسريك در شش خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند ( و این مخاطب ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یاد اگسر دندان است ) به زودي در خلاها و فرورفته گی ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نضاری مبدل میگردد (اماد رعمتا -

- عدم مراعات حفظ الصحه دندانها  
- آماده گی و استعداد ساختن دندان ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت میناکه این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال ها به ویژه فلورآن کم باشد )

- نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک کلهج ، اکثریت میوه های پخت شده و (ساجق ) های بدون نمناع مخصوصاً باقی ماندن پارچه ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان .  
- موجودیت میکروب های اسید ساز رشته مانند .

تشکل کاری يك پروسه بسیار طولانی و تدریجیست . اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از میناکه آن جا لعاب دهن و

از مجله ( جهان طبابت ) چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوعه پوسیده گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست .  
کاریس یا (گرم خورده گی دندان) مرض مغرب کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمت های تکلی و ساختمان های مغزوی دندان از بین میرود .

اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتور های مساعد سازنده به وجود می آید از آن جمله :

# برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسی مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاب جراحی عاجل را نمایند.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آرا را شده مرکز مخفی زمین برای متع شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب را تشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختن مواد آهکی آن سبب میشود.

### رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاط مدینه بررسی کردن نباید گذشتن از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دایمی سبزی‌ها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیادتر سه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند می‌تواند رنگ سیاه را به خود بگیرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس دایم در شان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌کشاید. این مرحله در نشانه مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم (پولپیت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا‌های گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشانه‌ها بپیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری

تحریر میشود (حتی تماس زبان درد - ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

# جوایز اسکار ۱۹۸۹



## بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نام طریقی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باشد که پس از تشاغی این فیلم گره دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار در مدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند ترمز حساس خود را از دست می دهد و موتر را اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید " که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هوست طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۱ سال کثرت از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

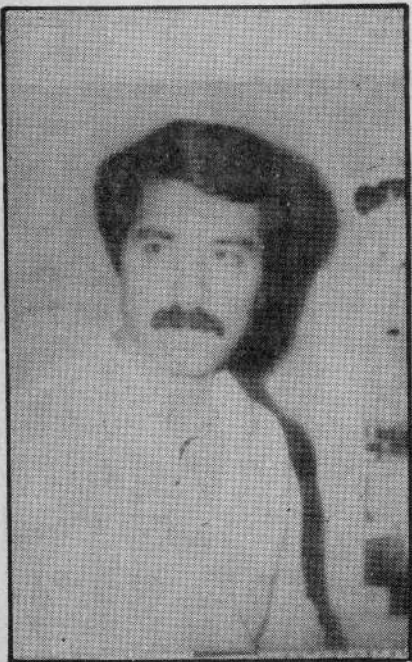
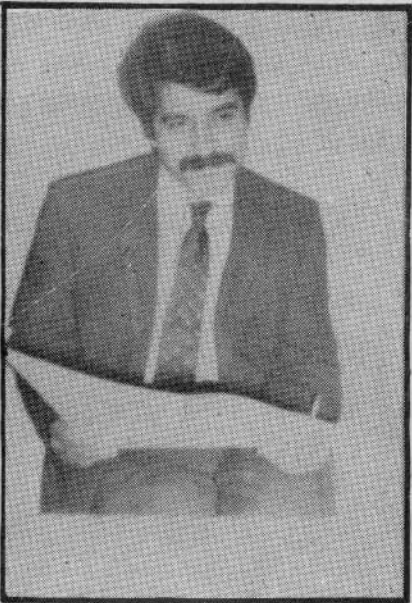
صفحه ۱۹۲

- هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی "
- " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری "
- " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من "
- " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی "
- " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار "
- " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من "
- " بهترین فلما نامه ی اوپوزیسیال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده "
- " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی "
- " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که از ل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

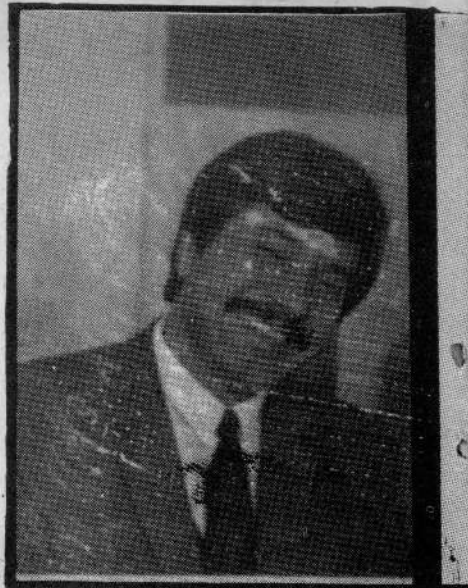
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟  
 - بل در فیلم "بهار مهفود" نقش  
 داشتم .  
 - برای يك سينما گره هنگام فلمبرداری  
 چي خاطراتي ميتواند اتفاق بيفتد ؟  
 - زنده گي يك سينماگر ه همه اش خا-  
 طره است . براي تان قصه كتم كه يك رختي  
 به تا سگند دعوت بوديم . اصلا "مسر  
 نگر يحي بود و ولي من در آن جا تقاضا  
 كردم تا كمري بي در اختيارم بگذارند كه  
 از زندگي اطفال افغانی كه در آن جا -  
 درس ميخوانند - فلمبر داري كتم . كمري  
 رايه اختيارم گذاشتند در آن جا فلمبر -  
 داري كردم . سپس به دو هفته آمديم در  
 آن جا نيز فلمبر داري كردم و در ضمن  
 يك فلمبر دار مسجرب نيز در آن جا

با من توظيف شد او هم خواست كه  
 فلمبر داري كند . او با مرفوقس ميگردد  
 و تصوير ميگرفت و ما تعجب ميكرديم سر  
 انجام موسي را دشمن و حبيب طلوع  
 از ميخ خواهش كردند كه من خودم  
 فلمبر داري كتم زيرا با شتر كردن زياد -  
 وقت ما ضايح شده بود من كمري را گرفتم  
 فلمبر داري كردم . فلمبر داري تمام شده  
 و فلم به لايترايت رفت . فرداي آن روز با  
 رهنس سينما تو گرافي و دوستان خودم يك  
 جا به تالار سينما رفتيم و فلم را تماشا كر-  
 ديم متاسفانه يك ساعت هم از آن فلمبر دار  
 مسجرب درست وليك نيامده بود  
 رختي تالار روشن شد همه با تعجب بيه  
 سوي من نگر ميستند و از من ميپرسيدند  
 كه در كجا تحصيل كرده ام ه هر چنينه  
 ميگفتم درين رشته تحصيلي ندارم ه باور  
 نميكرند ميگفتند بايد در ماسكو تحصيل  
 كرده باشم و دوستانم "موسي را دشمن  
 و حبيب طلوع" با خوشي رهنم را ميپرس-  
 يدند .

چي كار تازه بي رويده است دارند ؟  
 - فلم تازه بي به نام "مكوت" را زير كار  
 دارم .  
 - اگر بر سخي آخر رهنم را كنجكاري و -  
 كستلخي تلقی نميكنيد ه اندكي در مسجرب  
 زنده گي شخصي تان نيز صحبت كنيد ؟  
 - از دواج كرده ام ه سه بچه ه قسه اول  
 دارم كه هر سه تن شان در برخي از فلم  
 ها نقشهايي را بازی كرده اند .



كه چي يكي دو فلم داستاني و سينمايسي  
 ويكي دو فلم تلويزيوني ه ديگر هيچ فلم  
 ما دور نمانده است به اين معني كه  
 فلم مطابق او ضاع و احوال كشور و مطابق  
 به پاليسي روز ساخته شده كه اينكاي فلم  
 هاي خوب فلكتوريك و محلي وطن خوبا  
 ما ساخته ميهد و نشر ميهد تا چاي فلم  
 هاي ميقتل تجارتي . خارجي را ميگردد  
 ما تازه تصميم گرفته ايم تا فلم هاي انتها-

# هنرمند بايد هدفتان باشد

هي - محيطي كه براي پهننده ما پذيرنده  
 باشد .  
 - فلم هاي ما چرا نقش نموند "صدا"  
 دارند ؟  
 - فلم هاي تلويزيوني ظالما طور است  
 كه ماه خاطر سهولت كار ه روي سست  
 آواز را بگوييم ه لذا از آن جايي كه ما يك  
 ها زياد دقيق نيست و از جاني هم  
 مشكل ليستگ وجود دارد ه لذا آواز  
 مفهومي ميباشد .  
 - آيا گاهي خودتان نيز در فلم نقش

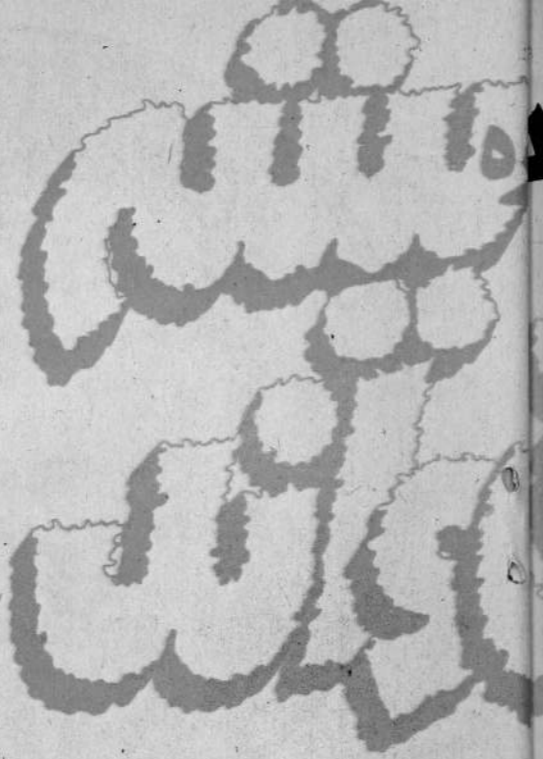


صق و پهن چي نوع بوده اند ؟  
 - اگر چه پاسخ اين پرسش بهتر بيه  
 مسؤلين افغان فلم تعلق ميگردد  
 ولي منحيث يك سينما گر ه ميتوانم بگويم  
 كه محصولات اين مدت زمان واقعا  
 خوب بوده و براي آينده نيز اميد بيه  
 ميباشد .  
 - به مثابه يك سينما گر ه سينما آن چه  
 را كه است بايد تصوير بدهد و يا آن

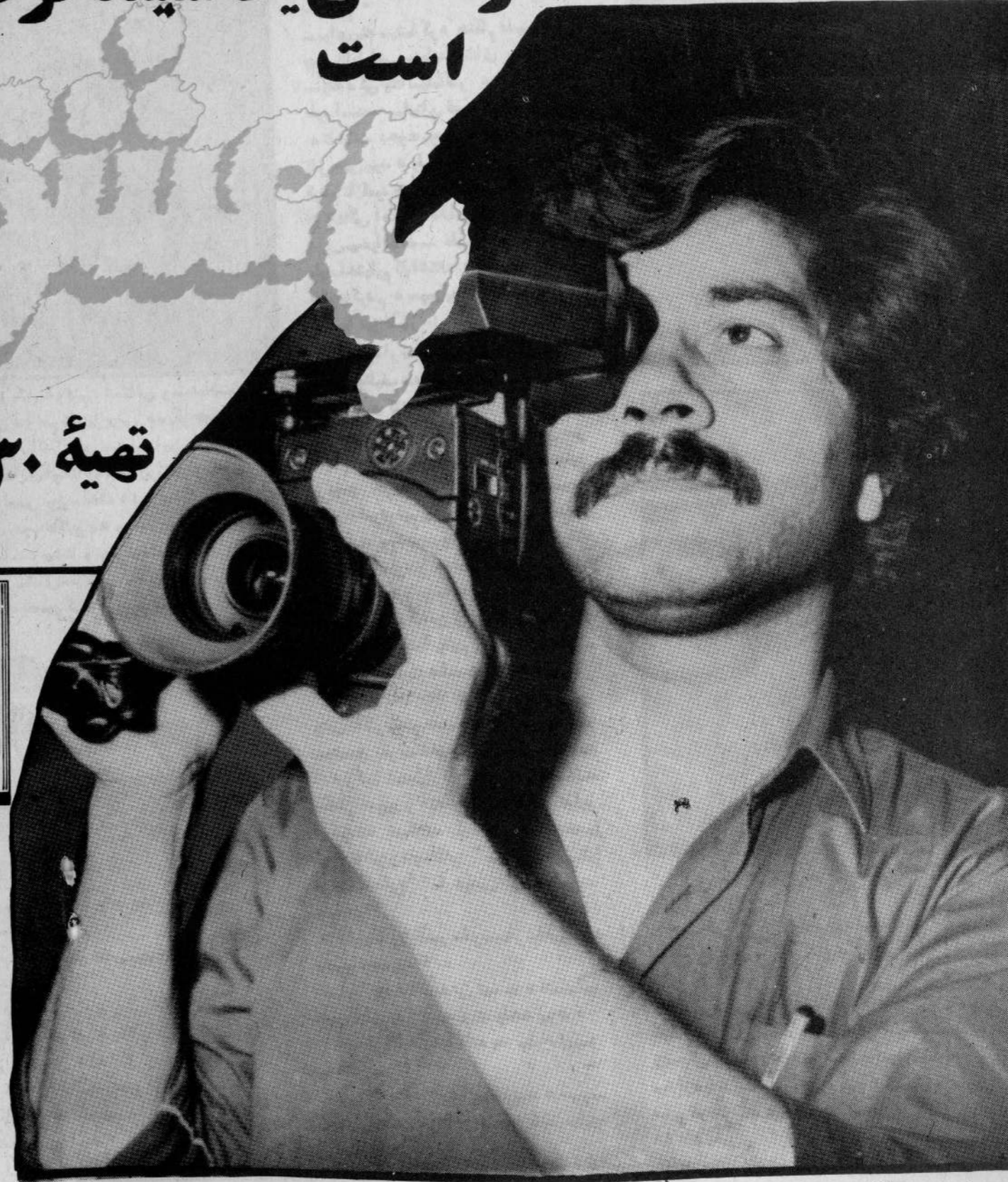
سينما روي آورده اند ه چهره هاي تازه  
 و با استعداد ديگري را نيز جذب كند  
 تا سينما انحصاري نباشد . و ما خود -  
 ميدانيد اگر در يك هفته سه فلم نشر شود  
 و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آيا  
 براي تماشاگر ه دليلگر نخواهد بود .  
 خوب اگر افزو نتر از اين بگوييم ه فكميكنم  
 درست نخواهد بود . ولي يك چيزي  
 را بايد ياد آور شوم كه بياير با فلننامه در

« هراس از چي و از چي كسي ؟  
 - هراس از نقد و انتقاد .  
 - آيا گاهي فلم هاي شما نقد شده اند ؟  
 - براي نخستين مرتبه فلم هنري " به -  
 سوي لانه " كه پس از اعلان نشر حاله  
 ملي تهيه كرده بودم از طرف برخي از -  
 سينما گران و منتقدين مانقد شد ه هر  
 چند كه كسي ها واكستي هاي آن را  
 به رخم ميگفديدند ه من نهايت خوشي  
 و راضي بودم ه زيرا به نظر من نقد در  
 سينما و ديگر كارهاي هنري ه يگانه راه  
 بهر رين رفت از واكستي ها و كسي هاست .  
 « عبادر آغاز صحبت خوش گفتميد  
 كه با داشتن علاقه و اندیشه بي ه بيه  
 سينما آيد يد و ميگوشيد كارهاي شريفش  
 رايه انجام بمرسانيد در حاليكه گروهي  
 ميگويند در سينماي ما اصلا حقيقتي  
 وجود ندارد يعني كه كار شمر به منظور  
 بهبود فلمسازي صورت نميگردد ؟  
 - اندیشه ه خودشان بيجاد كراست  
 من با اطمينان گفته ميتوانم كساني كه  
 در سينماي ما وجود دارند با درك رضا-  
 لت خوشي در قبال سينماي ما ميانديشند ه  
 اين سينما گران ما بار سالندين كه دار-  
 ند ه با آرزو مندي تلاش مينمايند تا يك  
 سينماي بهالمتيك وواقعي را در كشور  
 ميان آورده و آن را هويت ببخشند .  
 « آيا واقعت دارد كه در سينماي ما بهتر  
 به واسطه وسيله اعتبار قابل بهبود ه تا  
 به استعداد ؟  
 - نه ه به هيچ صورت واقعت ندارد  
 شما ميدانيد رختي كه فلننامه نوشته مهفود  
 تهيب و كركتر ها در آن بر جسته و نشر بيه  
 موشود امكان ندارد ه آن تهيب كه در -  
 فلننامه تشريح شده ه آن را تفهيم داده  
 و به كسي كه عقده دارد و ميگويد :  
 فلان كارگردان به من نقش ندهد  
 نقش داده شود درين صورت من فكر ميكنم  
 بايد از فلننامه نهيم دو باره خواسته  
 شود تا تهيب ه يا كركتر را دوباره تفهيم  
 بدهد .  
 كارگر دانان ما چون انجنير لطيف  
 سعيد اوركزي ه فقير نهيم ه جوانفيسر  
 حيدري ه واحد نظري ه شيان ه عميل  
 و ديگران همه شان آرزو مند اين استند كه  
 در پهلوي ساير هنر پيشه هايي كه بيه  
 كشورهاي خارجي حتى از هنر پيشههاي  
 كشور هاي جهت بازی در فلم دعوت  
 بعمل مي آيد ه ولي درين جا هيچ كه  
 يك هنر پيشه نام كشيده ه بعد موقوف  
 است كه در هر فلم براي نقش داده -  
 شود و اين را ميدانند كه آياتهب و كركترش  
 مطابق به همه فلننامه ها ميباشد يانه  
 رختي براي نقش داده نشود ه آن وقت  
 خود تان ميدانيد . . .  
 « محصولات سينماي ما از نظر نقسي  
 چه را كه بايد باشد ؟  
 - چون سينماي ما يك سينماي چي  
 و بهالمتيك است نه سينماي -  
 تجارتي ه لذا با شناخت از جامعه فلم  
 ها تهيه مهفود .  
 « ما فلم هاي بسيار خوب داريم ه ولي  
 هر كدام آن ها چرا صرف يك بار نشر  
 مهفود آيا نميشود كه به چاي فلم هاي  
 خارجي ساخته هاي كشور خود را بپهنم ؟  
 - به پاسخ اين پرسش تان بايد بگويم

# عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



## تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.  
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د مالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھویتی دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به ریاست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمیداد برفت.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایش - متعدد من و آنان را واداشت تا هیتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد کسه سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستقیم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟  
- در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلیسی و راپورتاژها را فلمبرداری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کس نام بود؟  
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبرداری کردیم فلمهای دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فسلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلمهایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلمهایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟  
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبرداری موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

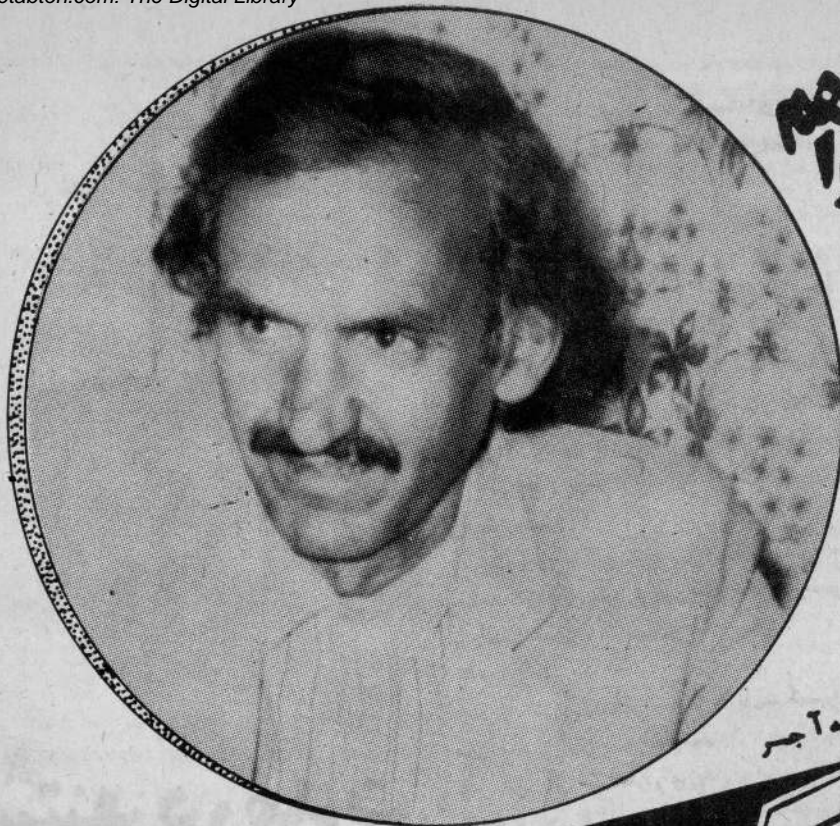
و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبرداری باشد و کوره من باشد و پسا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید خوبی شما وجود داشت و از سوی دیگر پروگرامها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فرخ و ویدیکران، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های کوتا گونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن آهنگی که خود رسیده علاقه به هنر سینما راد و خودش احساس من کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.  
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولسی او را سخت مصروف میباشم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انصاف نهایی مصروفی استند.  
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه



# مجید سیند : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

## سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟  
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟  
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستبایی و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟  
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهر کدام مکتب استید؟  
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقوه در صفحه (۹۱)



# چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي

مرکه کورنۍ د لهرم



## حاجي چمن د پيروي هنري کورنۍ چمن

کله یې چې گوتې طبلې ته ورغزیدې  
شې یوه دنیا خوښی او افسون نضا پکې  
کړې . د لاسونو د گوتو سحر او جادوی  
د انسان روح آرامې بڼونکې افیزي  
لاندي راوړلې په رښتیا دده لاسونه  
خوږمه دا احساساتو پارونکې با ارزښته او  
باقدرته دي .

د حاجي چمن سره - چې همیشرد  
پسرلی د چمن په خیر شین او خندان -  
لیدل کېږي . د موسیقي په ریاست کې  
مخامخ کېږم . د لنډ روښنه وروسته د  
مرکې بلنه ورکوم چې په ډیر صمیمیت سره  
حاضرېږي . داسې په خبرو پیل کوو :  
- کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو  
همیش خوږ او خندان یاست . آیا د  
هنرد ساحې څخه . . . داسې حال  
کې چې موسکای به شونډو بریښي زما  
خبره برې کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته  
د هرڅه دمخه لانم دي چې د هنر ضروري  
او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیش چې  
زما پښه محفل اولاسمی طبلې ته ور  
غزیدې شې هرڅومره غم چې مې په زړه کې  
وي غټه گټه برې کېږم او په خندا اوڅر -

بڼې خلکو ته خپل هنر وړاندې کوم .  
- تاسې څه وخت د موسیقي نړۍ ته  
گام کېښود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته  
واي :  
- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چې  
لا وړوکی م .  
- داسې بریښي چې تاسې په یوې  
هنري کورنۍ کې زبیدلې یاست .  
- هوکې هنرماته په میراث رارسیدلې  
زما پلار طبله اوتره مې آرمونیه غزلوله .  
هغوي نه یواځې زه بلکه د پوزیسات  
شاگردان روزلې دي . تره مې هنري  
ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله  
کې م او دمخه په ډله کې په اصطلاح  
ښه (( پوڅ )) شوم . او وروسته مې په  
نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال  
کې د محمد عمر په مرسته مې له راه یسو  
سره همکاري پیل کړه او چې د د پسرې  
مجلس ثبت کول پیل شول هغه وخت  
یواځې سید علم او طلا محمد دراد پوسره  
قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره  
راوستل ، پروگرام به مو ثبت کړ او په هماغه  
ورځ به پرته د کوم حق الزحمې څخه  
بهر ته تللو .  
- تاسې ولې په دومره عجله بخان بېرته  
جلال آباد ته رسولو ؟  
- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کې  
ډیر محبوبیت درلود . لږه لږه سیمو لکه  
کمر ، لغمان ، پېښور او پښتونخوا سیمو ته  
به ود ونوته فونډل کېدل ، او هر واده کې  
دوه شپې ساز غزلول کېده . بعضی وخت  
به یو واده لاختم نه و چې د بېل واده نفر  
به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کې  
خوږه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو  
وخت راته نه پیدا کېده .  
- نو ایاستاس د دې وضعیت په  
وړاندې ستاسې میړمن عکس العمل نه  
ښود .

پاڼې په ( ۱۳ ) څخه کی

# د باقبريال دوه شعرونه



## سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه  
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه  
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې  
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه  
 زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ  
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه  
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم  
 ته سهارنی زمين . چلنزه ترد لهره شه  
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي  
 د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شه  
 مينی دروازي شه له بنگو رنگينـ و سره  
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين  
 باقی بريال

# گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه  
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره  
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه  
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدي  
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه  
 ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه  
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري  
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه  
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه  
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه و  
 په سينه جی بی گلپانی رنگينه شوی  
 ولوليزه بی د هطرو خوشبوی و ی  
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شي

د اوریل بی زانگیدل تاوکړي ولونه  
 اوسکای نڅپیده په اننگوکی  
 تول بی فوز شومه د مينی انکا زو ته  
 د وړی نچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو  
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه  
 د بدن په مرغلنډو اندامو پی  
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله  
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاوو  
 لکه پینه په خولوکی لورسه پویه  
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه  
 لوبیدی د عوانی مسته جذبـه وه  
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله  
 تلوسه بی بارونکی ولولسه وه

د شیبو هغه بهیر برلسی و و  
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه  
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري  
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

# غیرت کيف

پهین این پېر من انسانه مېرمن  
 نسانه از بلاي گوننه ويوانه مېرمن  
 او مېرمن :  
 که در شام و شب تاريک  
 سپاه لاش خوار د پو  
 جهان را قبضه مېدارد  
 و هر که شب برون آيد  
 برويش حمله می آرد  
 اگر شب را گذر خواهی  
 دعای بايدت بر لب  
 چرائی بايدت بر کف  
 سلاخی بايدت در دست  
 و راهی بايدت آزاد  
 چه گوی تو؟  
 چه بند آری؟  
 مگر این مؤذنت بپرسد  
 پتیا راست مېرمن!

اسد الله ((ولوالجی))

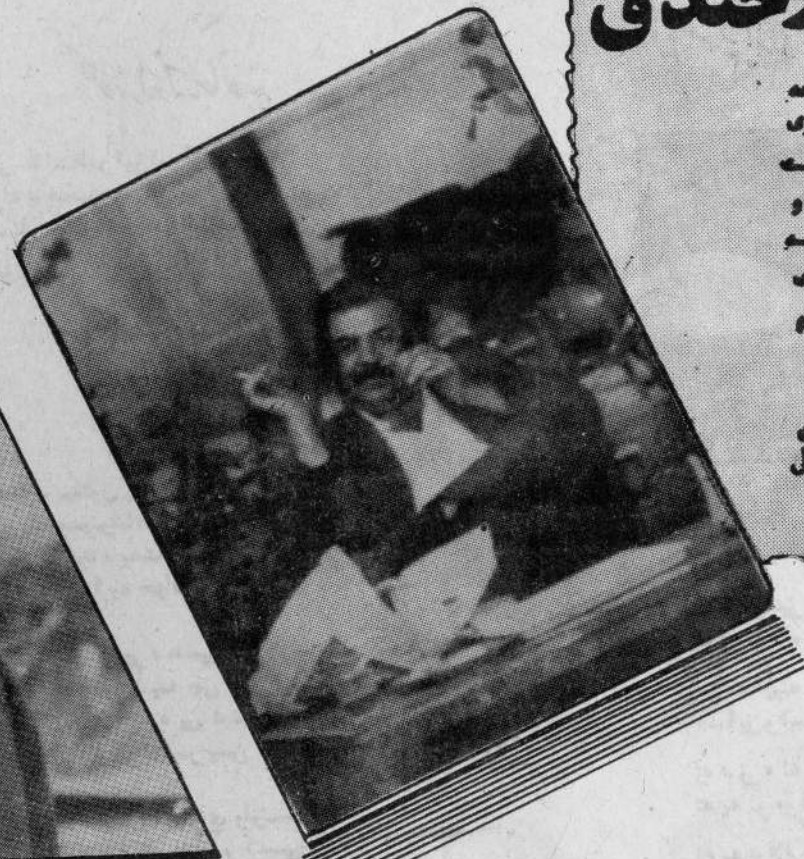
# شماره سوم

پرستو آمد و پوي رسيدت آرد  
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد  
 بشارت گل سوزي خجسته باد . چو گفت :  
 که مېرمن ز سفير نازين صحرای کرد  
 به راه آمدت . گل نقش پای تو پرورد  
 که فصل وصل باد همجو گنج باد آورد  
 چو کاخ عمر مرا خدا دگر دست گل زد  
 ترا رساند . گل نقش پای تو پرورد  
 خوش آمدی که دگر دست گل زد  
 به گیسوان بریشان باد خاطر . بنگر  
 به سينه گاه سید ار خاطر . بنگر  
 هنوز تازه بود نقش پان بند بر  
 مرا به گوی آموش مهربان بند بر  
 که گشت سينه ام از آه بنبواس کرد  
 مودت که توی در نگاه (حامد) مرد!  
 بیایا که توی شاه فرد د پوانم!  
 مودت که توی در نگاه (حامد) مرد!

عبدالمسیح حامد

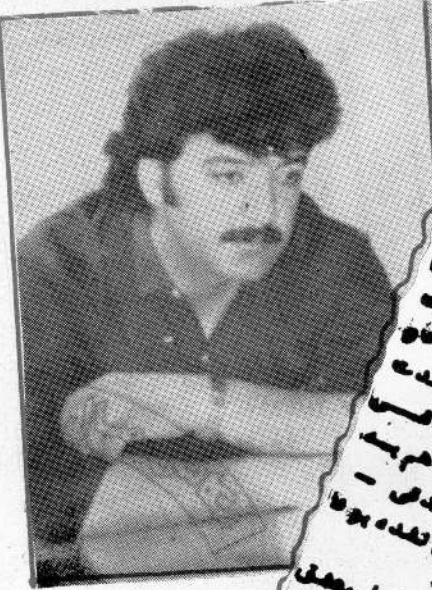
# اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه  
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری  
در مقابله ظاهر شد که با سرعت  
پس از آمد در پیوردست و پاچه فستاد  
به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه  
فماطر به با دنا بایسکل را به فاصله دوری  
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو  
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز  
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود  
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا  
فروق خندق شده بود که به مشکل  
تا خانه رشت .



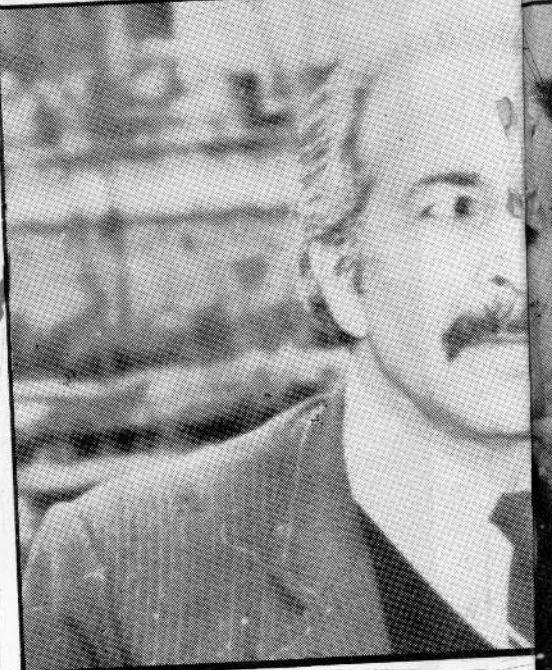
مهم‌کننده مذا که آبر

# چهار کتاب چهار خبر



## عاقبت در لاله‌ها و کوشش در سینه

نعمت آرش هنر پیشه فلم های انداخته  
با همه بهشتان او که در فلم سینمایی  
حساسه عشق با ساره نقش بسیار  
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو  
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت  
توجه گرفت و طوریکه در اندک مدتی  
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم  
بازی مغرور نامزدی شان سوری شده بود  
درازی از نامزدی و از و اج کردند .  
که به زودی از و اج کردند .  
واقع در دنیای که در فرجام انداخته  
فلم سینمایی همه با به حیرت آورنده  
مانند نقش بازی کردی از طرف فرانسوی  
های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی  
نعمت آرش بزرگ نمایی مانع است  
را به اندوه بزرگ نمایی و بر کار هنر  
سفر خط بخلا کتانی .



## عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه  
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید  
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک  
در زمره تمهید پنهان شده بود  
ظهور در گاهی این سوگامی آن سنو  
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما  
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل  
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بود که  
در آن نقش داشت اما مداند که آخر  
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های  
تسکیت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و  
سماه و چرکین .  
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما  
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه  
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس  
خارجه می که با زنده کی افغانی مکان  
بود و پشک همراش زنده کی میکرد . . .

## حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



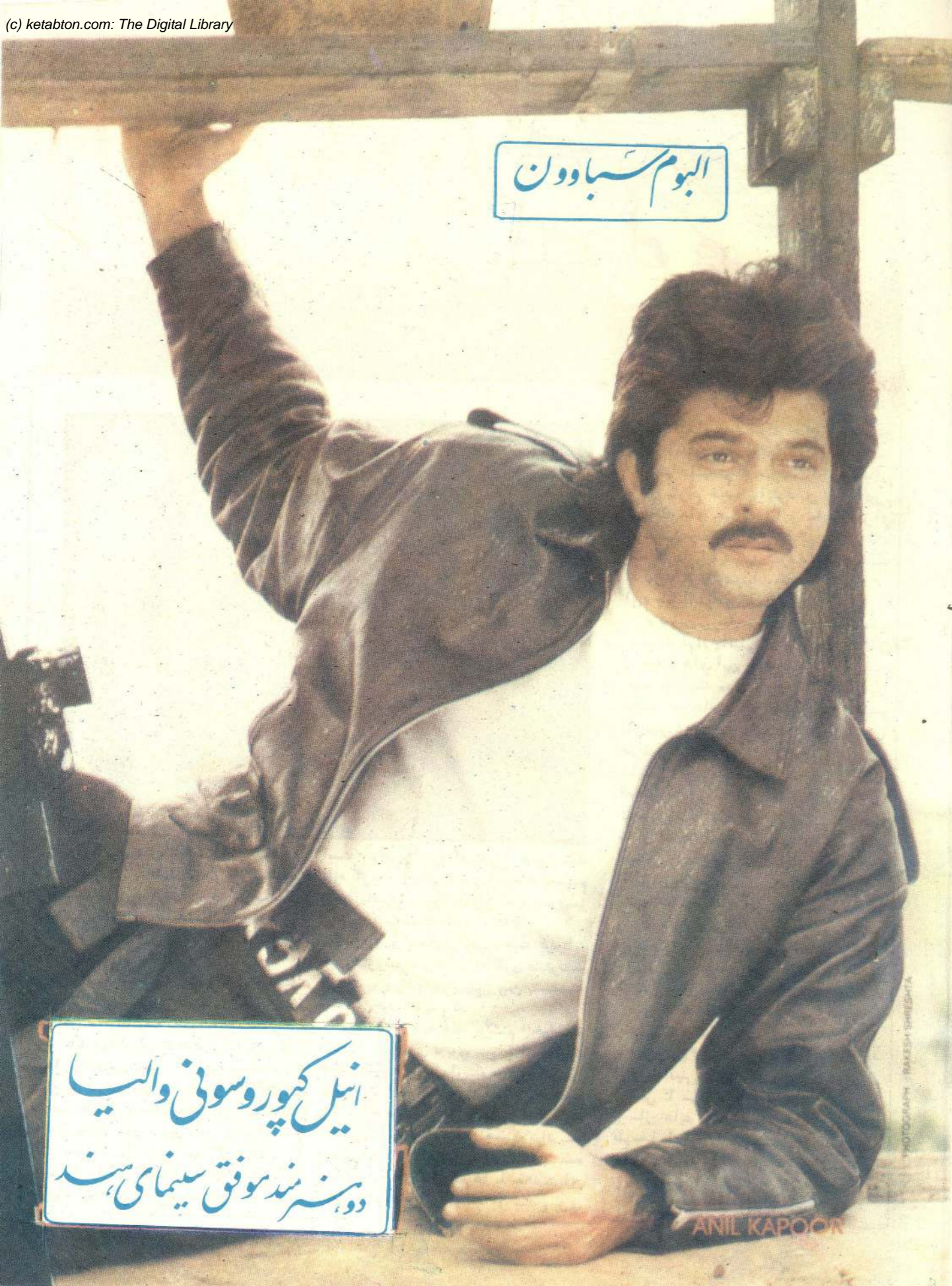
جواد غازی یار در ملز است  
را به تلهو بین را به سوم تا از حادثه  
زنده کی هنر خود برای خواننده گل  
مجله سه که . تا این که او را فارغ  
منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست و حالت  
دگرگون در حالی که دوستانش گسرد  
تقیه در صفحه ۹۴



## شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید مهدی الله که هنر و ستایش او را بنام  
شیرین گل برسوز بهشتانند در  
حادثه که در این روزها خساره بسوز که  
اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوین تهر  
لد او شد . آوردن عروسی به خانه بود  
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان  
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و  
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام  
و صرف کلان عروس چندی منماینده که  
شیرین گل باطنش از آنکس ها با خوشی  
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه  
دارد تا عروسی واقعه چون به خسر می  
که سال های سال به امید عروسی با او  
مجلس سپهریان و سا زنده زنده کی شکر  
باشند .

البوم سباوون



انيل Kapoor و سوني واليسيا  
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR



Outfit Courtesy: Rasoolbhai Adasji

Sonu Walia  
Photograph: Mukesh Panchal

# زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -  
براشتراست. بنک میگوید: من از آن -  
دایرکتور هانیسم که هنرمند را آزاد بگذارم  
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم  
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای  
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده  
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد  
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...  
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس  
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس  
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه  
ببختد. و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا  
مراسم آشوک امرت را بجز نکر کرده، بالایی  
ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا  
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این  
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد  
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد، -  
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،  
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به  
دستور گرفته هیروین هاتمبیرد هم...))  
برم بهاری به شکایت هایش از سری -  
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام  
اشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین  
مورد فکر میکردم و اصلاً بگر نفع میدم که او  
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی  
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟  
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در  
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار  
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،  
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -  
موسس تا سری دیوی.  
از سال ها به اینسو سرتاسر هندی ازین آهنگ  
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب  
پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی  
دیگر هراس برای چی...))

بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر من آشوک امرت را چه هنرمند  
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم  
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز  
برایش جواب مثبت داده است.  
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به  
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -  
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس  
چشمان خود دیدم که...  
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم  
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات  
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین  
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به  
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))  
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید  
صدایم کرد: ((امریش! امریش! بس  
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان  
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشه شناخته شده  
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس  
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند  
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در  
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به  
باد فراموشی داده است.  
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت  
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -  
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا  
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -  
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:  
هیروین درجه اول هند چطور است؟ گفت:  
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست  
برادرم یعنی سری دیوی را می برم و -  
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:  
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که  
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

# نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیما



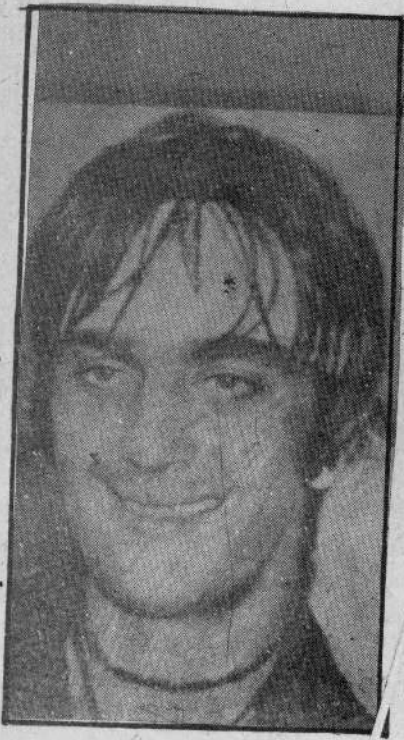
✦ غذای دلخواه ،  
- محصولات دریایی جنسیت که به آن  
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم  
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،  
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به  
راحتی صرف نمایم .  
✦ صریحاً دلخواه :  
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد  
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد  
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .  
✦ رستوران دلخواه :  
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه  
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه  
میشود .  
✦ موتردلخواه :  
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،  
بقیه در صفحه ۹۴

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -  
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب  
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،  
خود را در ساری بیشتر راه به احساس  
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام  
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ  
میکنم

✦ رنگ های دلخواه :  
- برای من ، دوست داشتنی ترین  
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن  
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .  
✦ لباس دلخواه :  
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش  
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

# تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با  
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-  
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش  
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ  
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه  
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و  
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای  
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-  
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند  
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز  
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر  
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو  
سخره و دواهای نشه آور است . او  
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد  
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار  
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار  
بقیه در صفحه ۹۴

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب  
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان  
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام  
درست است که سنجی دت مرد بیست  
بر عقده و اندک رنج و وبال آخره آیا این گفته  
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از  
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده  
است ؟  
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -  
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ  
میدهند :  
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من  
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه  
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک  
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی  
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش  
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .  
 او در دم روزانه سفید ی توقف کرد . -  
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .  
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .  
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .  
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .  
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و تیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته ی جواب داد :  
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .  
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟  
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده  
 ترجمه ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پدیده است. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و هایش را فرمی نمود الیازا بت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل پهاپند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت: خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیازبت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیازبت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر و زمانه دیگر ی قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثنیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشود که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیازبت تعارف کرد. الیازبت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیازبت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتاب آمده باشد. این مردم عجیبی نی هابوند؟ آیا آنها رام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایبتان به الیازبت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیازبت را پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم (نترس این خانم جوان خانه دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیازبت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمده ام و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هید که برایتان یک گیلان مشروب بیابم. الیازبت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما میدانیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً در عصر ملکه ویکتوریا زنده می گردند.

الیازبت پرسید:

الیازبت پرسید:

آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زیش ترسیده بود:

آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لرزان پرده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیازبت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشن تر از زهر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود (او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسوار دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعاً از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.)

مرد بازویش را بد و زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو (برو) توجه هستی (از کجا آمده ای) بخاطر خدا، برو (و ما را آرام بگذار.)

ظلمت الیازبت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیازبت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. برنده گنگ هنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیازبت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیازبت در حالیکه دستهایش را لرزاند یک آتش میگردت گفت:

اوه بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)



# واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خورې مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوچی د اخی افعال وویمن نوزره می ماته نیس مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خپرونه وې او هېڅ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وې خوچی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وې . زما د پورش کاله کنیزې چی هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خپری دې کورکی به تر خوروه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وې خوچی د ایس وې . زه پکی خوینم .

— تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟  
— هغه هیله چی ټول افغانان ایس لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوری لاسدې هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .  
— پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري خوتولی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کیزی انتخابت د کابل په سطح نه بلکه نظر فوینسته باید عمومی او د هیواد په سطح وې او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پلعه ته می نیولی اوچک چکی ورته وکړي .

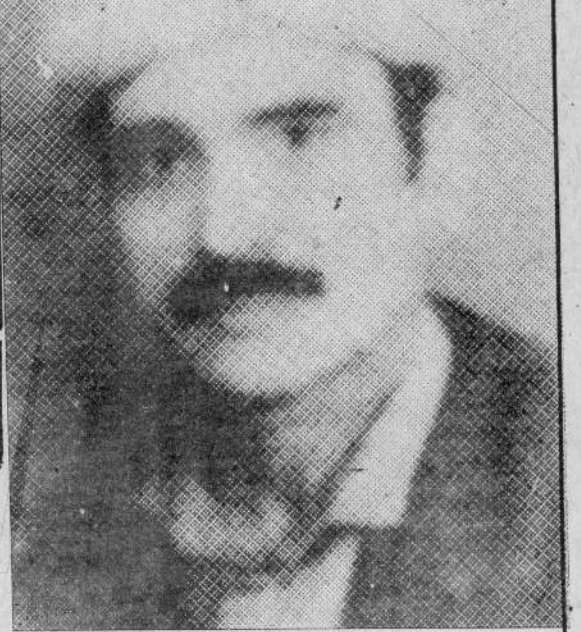
— د کیم هنرمند سندرې موخوینې ی . د دې پوینتی به اوږد وسره می سمد بشی به موسکای وویل :  
— گوره د دې پوینتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیس بنه خصوص ټول وایم چی نوشته پیس نه کړي . به هیواد کی می استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکې می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوینې ی .  
— تاسی خوماشومان لري . ای کوم اولاد موفواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟  
— زه د دې زمان او د دې لورگانی لرم . اولاد می وروکی دې مشر زوی می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکرم .  
— ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وې .  
— استاد اول میرچی ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول اود هغه ترمر پیس وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .  
— ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی اود استا .  
خونده وړدې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پری ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاستا .  
— که څوک د فزلی به ماهیت وپوهینې ی نو واقعا فزلی پری خوند وړ اړه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کرم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضت

## په لارکی د موسیقی

نو استاد به ډول وهل او پبول را کړل . خوچی می راباندې درسته زده کړل .  
— خومره سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :  
— تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .  
— ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ووره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگ کړي دې ؟  
— زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگ کرم . ولی موز ته څوک اوږي . او اخی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خومره ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پیدا کید ه مالد خپل جیسه بیسی ورکړي اود قبر بحای می ورته را ونیوه . زما اود هغه اړ پکی د شاگردې او استادې نه وتلسی وې هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون اود هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فزله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لس زره روپی د قبر په سر را کړي . استاد .  
درد اخسته دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان می نوچنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیس برون هنرمند شولین دکور او ژوند خاوند دې . تاته به د ووره وخت کی یوکور د رونه رسید پریند ه د اهنر پریند ه .

## نعمت الله

# ما پهل لاری



## هنر، هنردی باید قدر

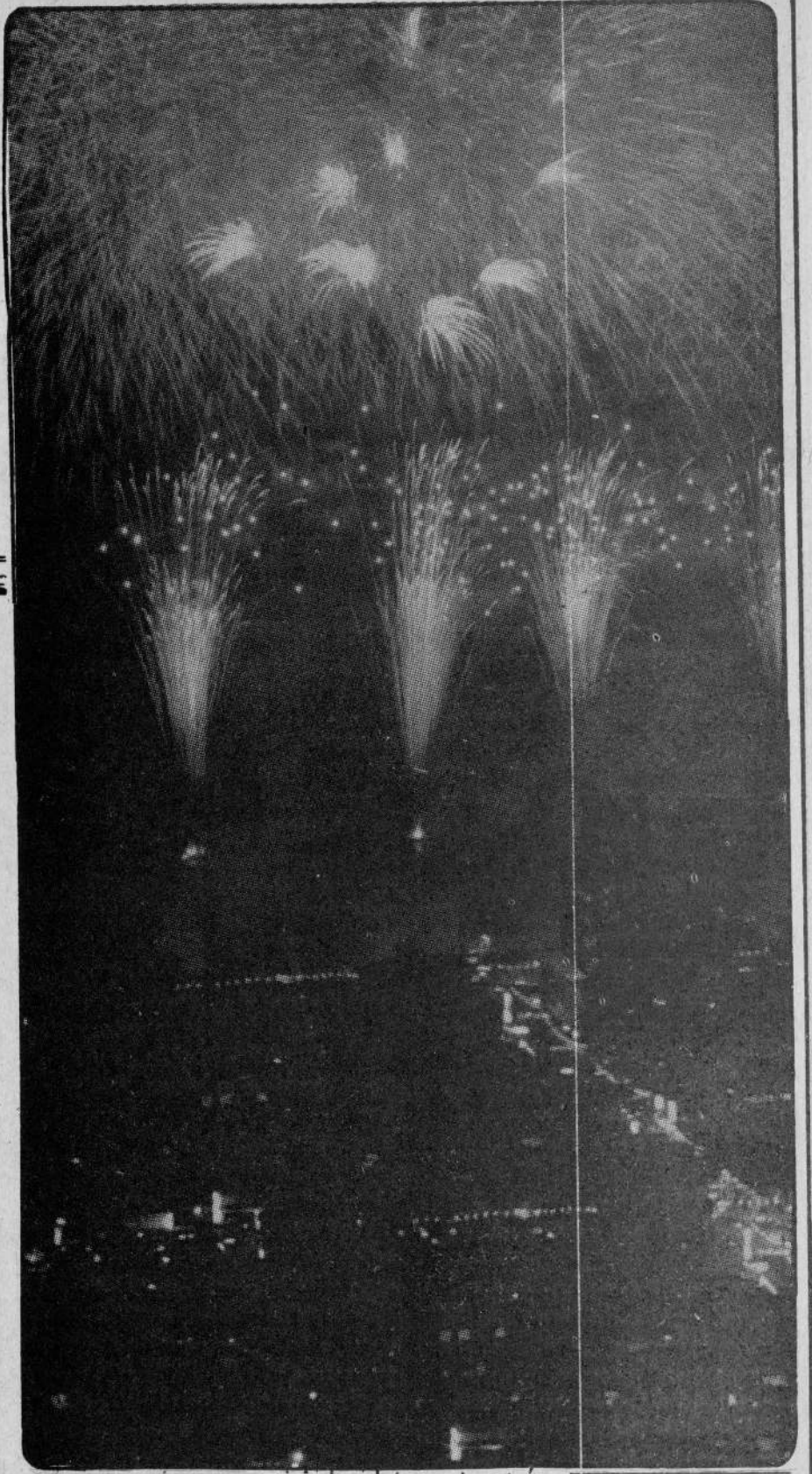
مرکه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشي اخر سره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندې وې . اخر هغو خوما څه د بولی به سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسم . مایدي لارکی پروهل خورلی .  
— خدای دې خپروکی د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .  
— استاد اول میر پری کوینی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کرم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د ( سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا ) یا سرگ سره میلاو کرم . اودا —  
تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه اوک به می فلت کسر د ثبت موقع نه را کوي او کښته هم شی نونه نشریزی . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکرم چی خیردې زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوایا پد قدری وشي . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه اوبنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خور و خور و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي اوله عانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړي سرکی می فکر وکسر چی گوندې بحای می فلت کړی لکه پیسه کوته کی گڼونه برات وروخته پری نا — ست اوچای می خپس . په میرمی کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوې گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه اوداسی موبه خپرویل وکړ :  
— ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی پیسه گڼد لویسی اودا د اند پواالانو مجلسونه اومرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ووره پام نشته .  
— تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د — بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پینتی تنگه ټکور خور ژمیسی سندر فواري اوبنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کیزی خوبیا هم له سندر ورسره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر اوبنه کمپوز سره همفاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده په خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه می دخپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پیل د د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی اومرحوم استاد اول میر ته د شاگردی — زنگون ولگوي ، دیوکال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ اودې می راد پوته وویژاند . هویکی د پینتو د اکثره اوسابقه

# شبه ولی توره وی



شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی شکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید وینا - لفه عقیده ) نیم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گومان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشپی گریمید وله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بنه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یوینکل به فکر کی وینیس . به دی توکه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه  
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گریمید ونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی د اگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زمونیز د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونیز چی اسمان د منگله سره برتله کر خه قلمی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتسه رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی د لمر زور خخه زیات د لیدلو ورت ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونیز نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گنید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی )) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د ک اسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیر ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کس بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو پوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روبال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره چی د لیری واتن د ستورو روینایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو ورت نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو ورت نه وی نومونیز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوری لوی دلی له خوا د پیره روینایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) په نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د ورت انگره کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د ورسره فت گام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کس مساللی ته پیی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید ورت صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

# معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

# از اینجا

## راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ هفت روز راه روبرو خواهد گرفت .



# کیلوگرام صدساله

کمسیون

## مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگرس ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک توفا ن با شده، شور میخورد .

# مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که در جلوب  
 افريقا زياد به چشم ميخورد ، از جمله  
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است  
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را  
 خورد کرد از دهاه خود از طرف  
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا را  
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان  
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر  
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش  
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب  
 درد شديد حتى کور شدن انسان  
 ميگردد . بايد ياد آوريم که اين  
 مار زهر خود را فقط در وقت دفاع  
 از خوش پاش ميدهد .



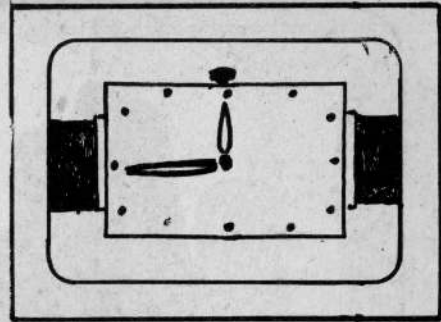
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها  
 از اين به بعد در گادي هاي سر  
 شيد ه نه بل در زير چتري خود را  
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي  
 را ساخته که هشتصد م سر يك کوگرد  
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي  
 سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا  
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به  
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوصه  
 صمانند سا مان آلات قطع که که  
 از الماس ساخته شده و موجي به  
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه  
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس  
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد  
 در حکم توانايي براي اين اشياي  
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي  
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .  
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي  
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته  
 کند و حتى فهرمان آبپازي شوروي هم  
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان  
 را ساخته است که در رأس يك پروانه  
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي  
 جابه جا کرده است . ده سال  
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند  
 قطعات داخل ساعت را از ۰۰ تا ۰۰۰  
 مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که  
 از فولاد ساخته شده و به عقده  
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال  
 بدون درنگ کار کند .



# کوچکترین ساعت

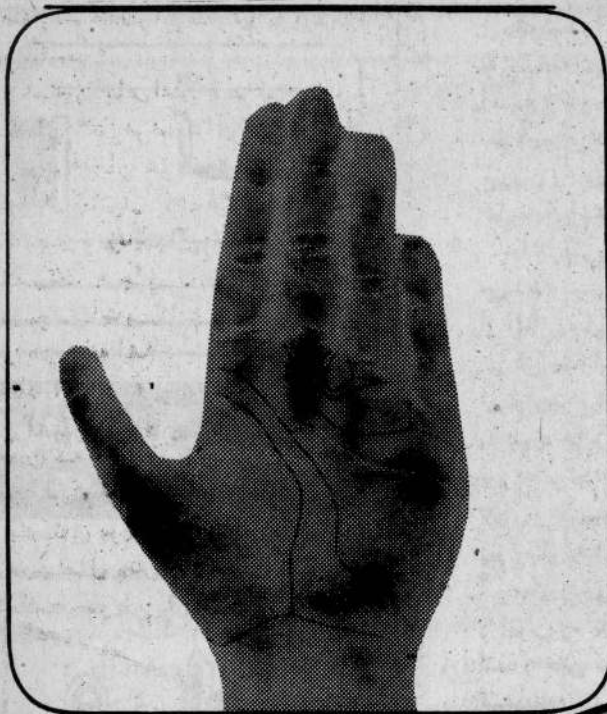
# و از آنجا

# پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در  
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري  
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريش  
 باران . براي اولين بار چتري پيد  
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيد  
 کرد . يعنى در زمانیکه (جوناس) در  
 هواي باراني در لندن با چتري به  
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود  
 ساخت . اين عمل وي از خود  
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله  
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

# خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

— تحقيقات چندين ساله روان  
 شناسان سويسي نشان داده است  
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر  
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و  
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .  
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت  
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی دریا بند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناس معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

# کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان ببینید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بچیده گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مینی بر تضییع حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الی مینی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب - سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود  
 میرسد .  
 دستاوردهای اندوخته شده پسر  
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها  
 در مورد انسان ها محلالت نموده  
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه  
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها  
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که  
 این موضوعات بسیار مورد میند است .  
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران  
 ایجاد انسان و وجود داشته است  
 این اشکال از روی چین های انسانی  
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته  
 طبق دیگر کوبن نمیشود .  
 یک مثال مربوط به این مسأله :  
 چندین سال پیش اشکال کف دست  
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان  
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند  
 شده اند .  
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر  
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف  
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-  
 سان حرفه بی این خطوط تعیین  
 کننده استعداد ها و بیماریها  
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب  
 بوده اند . ملاحظه شده است که  
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست  
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک  
 تعداد مردم معنی جا دوی را به  
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند  
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا  
 موجودیت چنین خط را در دست چپ  
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری  
 نیز وجود میدادند باغد و طویبتال  
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک  
 خط مو رپ وجود میدادند باغد  
 حالا دانستنشان به اشکال کف  
 دست بهاران را رای امرای رفسه  
 کم عقلی و صرع " مورکی " ده یا سه  
 شکری " Psoriatrics " و بهاران  
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و بهر  
 کرده اند " glaucoma " لوط  
 بفار کز هین چشم .  
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف  
 شناسی معاصر و انسان از اشکال  
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی  
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه  
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به  
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در  
 این کوزه آثار گشت دست انسان -  
 طویبتال است که حقیقتاً با " راکو  
 وقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها  
 در مصر قدیم و بابل - هنلا  
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " مترجم : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی ( پسر شناسی )  
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی  
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس  
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .  
 وجود این حدیثه در مورد مصریان  
 بیشتر نظر به مردم حیفه صحه دارد .  
 در همین حال دست آورد های کفنا-  
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده  
 است که مردم مصر یک حالت بین البین  
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -  
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی  
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف  
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی  
 شان میدهد .  
 روشن است که اشکال کف دست  
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبیایی  
 طبیعت نیست و دانستنشان به این  
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -  
 سگال های آبیته مانند چین های  
 انسانیست . ممکن است این علاقه  
 برای کشیدن اسرار بهار بهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست  
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی  
 زنده با " همچان بدی " رو به رو  
 خواهد شد ، مردمان شرق این  
 خط را در کف دست به نشانه  
 خوشبختی شناخته و موجودیت  
 آن را در هر دو کف دست به منزله  
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفسه  
 در آینده میدانند .  
 همچکس نمیداند چرا چنین یک  
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه  
 شده است که این خط هم زمان با  
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "  
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism "  
 وجود میداشته باشد ، بهاران منگو-  
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-  
 هند که چهره متکولیا این داغته  
 دارای چهره بین چشم های تار  
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است .

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت  
 میتواند نمونه های مختلفی داشته  
 باشد .  
 حالا کف دست شده است که آثار  
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه  
 از هم تفاوت است . مطابق به  
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط  
 فرانتس گالو " یکی از مؤسسون  
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و  
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر  
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد  
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت  
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-  
 زد تا محرم را بباید . در حال های  
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی  
 بقیه در صفحه ( ۹۱ )



## پیروزیات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز  
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای  
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم  
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش  
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسروین

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از بیج دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود ه مطلقیت گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود هتلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم . . . . بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبش را . . . .

— رهاش کن !

نوشته از: صورت کا یلارد  
ترجمه میرحسین الدین پروین

# کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواسته به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواسته ؟  
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !  
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :  
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشته کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آفوشش فرسوده و لپانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .  
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...  
 برایتان لا صبرم بخاورم .

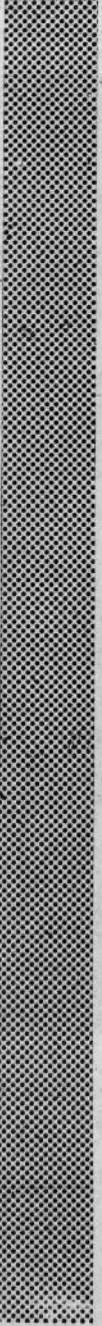
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .  
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :  
 - لطفاً یک لحظه بیان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .  
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...  
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد در رهایی که مدتی زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .  
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا یگان میکنم که هیچکس به حصول شما به من دسترسی یا به .  
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !  
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...  
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت ه ازدواج ندارد .  
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .  
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .  
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .  
 - آره ه اکنون من میخواهم ...  
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- بتان ازدواج کم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پسم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لپانش گذاشت . کلیبتنیی صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .  
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت باشید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسپرش را زین کرد و از مهمانخانه - صلی حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .  
 باران نمیارید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسپرش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رها پیش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیرو روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورو توی از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به ( پیری جوان ) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :  
 - پیری در چنین یک شام زیبا اطمینان زیاد به هوا خوری رفتن دارد .  
 برادرش گفت :

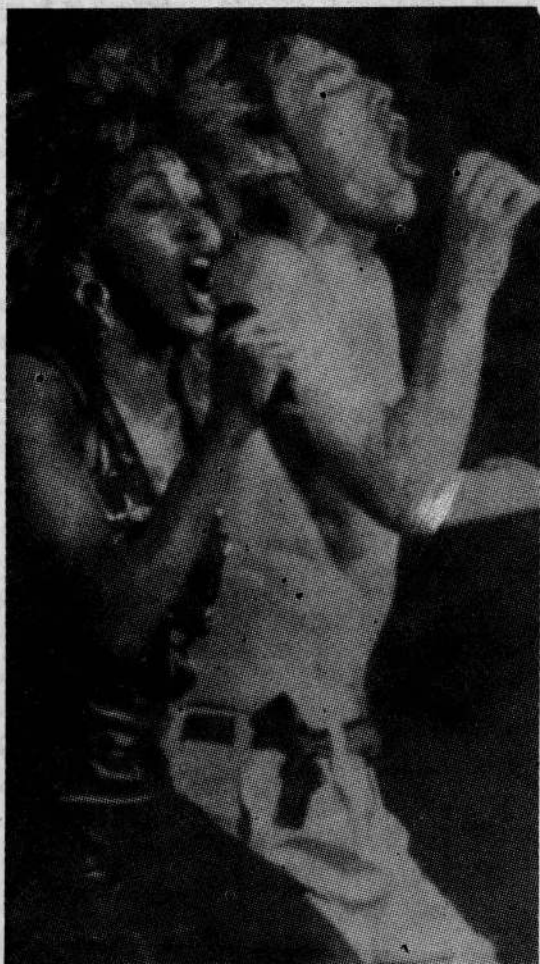
- پریز بدنته فو کوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و دره جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشمی یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختی را در دستمرا- به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :  
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف میسو ی شد چانس را از دست میدهی .



# از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانرمش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.  
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!  
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:  
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:  
شما به او علاقه دارید؟  
گفت:  
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:  
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟  
گفت:  
همه آهنگهایش را.

گفتم:  
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.  
گفت:  
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:  
نمیدانم اما خوب میرقصند...  
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

گفت:  
به او (دیسکو) میگویند، در هر جامحفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصند...  
گفتم:  
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟  
گفت:

او برادر عروس است.  
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



# حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودي از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :  
 س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟  
 ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندان زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :  
 س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟  
 ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار د ر منزل مصروف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :  
 س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعلی کجایند همی دارند ؟  
 ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، و فعلا یکی در شرق دیگری در غرب ( هند - المان فدرال ) به زنده همی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجل سروش از شهر مزار شریف :  
 س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند .  
 ج : به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده همی داشته باشند !  
 عبدالصیرمایی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :  
 س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟  
 ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنر اصیل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد . - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد . این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نفر ۰۰۰ بتلون های غنچه ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...  
 در این بدیده هاچی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لطف باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز بیست یاد رهوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .  
 فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانعیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد ( فرهنگ امروزی ) خواهیم بود - اضافه کرد :  
 - در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .  
 از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید دارای - پایه های اجتماعی باشد .  
 بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگه نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان (( فرهنگ نو )) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خود همی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزد و رصفت و مطیع امیر

# کلیسای سحر

## دختر سحر

سمر که شست و قمر  
از ع بس  
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق  
به من است .  
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم  
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود  
یک خاموشی مطلق و من از این سکوت  
لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در  
خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ،  
بستم آرامش هر شب را نداشت . از این  
پهلوی به آن پهلوی افتادم . هر بار که  
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام  
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی  
و جذاب ترکس نوازش میداد . در فر -  
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی  
که ندانستم چی گونه صبح شد و  
صبح نیز خیلی سرحال و عادی ، راهی  
دفتر شدم .  
و اما شب ها . . . برای خیال -  
دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب  
هرم با لبخندی گفت :  
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -  
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .  
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز  
لباسم را عوض نکرده بودم ، یک همه  
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند  
و تیرکی دادند و یک ه یک قصه  
خواستگاری را آغاز کردند من خوب -  
شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست  
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود  
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -  
ین بار که او را دیده بودم ه سرش را  
به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست  
و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر  
را در بعضی محافل دیده بودیم ،  
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،  
اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه امسته  
آهسته حرف میزد م نگاه های خسته -  
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید  
و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش  
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -  
فهایش را میگفت حرفها بیکی هیچ  
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه  
بود من کوشش کردم که بدانم چی  
میگوید . . .  
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز  
این قصه آغاز شد ه قصه یی که  
گفتش در دست و ناگفتش رنجی ،  
آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای  
سیاه و بزرگی را در برداشت باد -  
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د  
شتاب داشتم و میخواستم از سردی  
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه  
ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

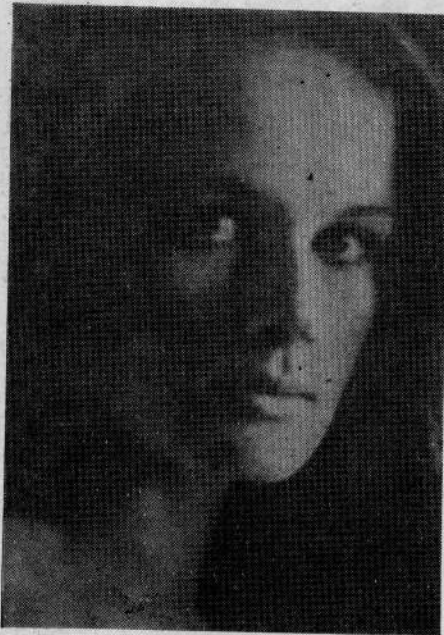
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار  
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره  
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ  
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ  
 پنهان بود . و من حق دیدارش را  
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و  
 آهسته روی بستم نشستم و صدای  
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که  
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق  
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما  
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو  
 مانند چله های آزاد در بهار  
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه  
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس  
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار  
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم  
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند  
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .  
 هرروز که میگذشت و نرگس را  
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها  
 برایش میگفتم که دوست دارم  
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر  
 از دیروزه کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر  
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و  
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر  
 های باستانی و از قصه هایی که در آن  
 جا گذشته یکنایه برایم میگفت و شعر  
 های مولانا و حافظ و سعدی را  
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را  
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که  
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه  
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند  
 بود که سر و صورت ما را میبست . من  
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا  
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم  
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم  
 نرگس درین هوای سرد تو خنک  
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :  
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را  
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی  
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .  
 او شعر میگفت قصه ها مینوشت  
 من شعرهای او را به یاد دارم .  
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در دوقسم  
 در ذهن توست ؟  
 هیچ نمیگفت شاید او درد را  
 دوست داشت . و من هیچگاهی از  
 یاد او دور نمیشتم .  
 خیالهایی که او داشت محالاً یکنایه  
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای  
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را  
 به شب و شب را به صبح مهربانم .  
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -  
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -  
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ  
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی  
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .  
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه  
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری  
 در آورده بود و من احساس میکردم -  
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد . . .  
 همه او را دوست میداشتند و ما ها  
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی  
 گل نرگس شدیم .  
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما  
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه  
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود  
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی  
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم  
 را میان دوستانی که بیشتر بگویم  
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همیشه  
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما  
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه  
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری  
 مهر میدادند و شب ها با موتری که  
 داشتیم همه آن ها را به خانه های  
 شان میبردیم یک شب باز هم -  
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -  
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به  
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،  
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم  
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه  
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب  
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب  
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .  
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع  
 نوازش من به نرگس شد . روز هائمی  
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و  
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس  
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی  
 من است و به بخشی بزرگی که  
 بر سر راهم پهن شده دیگرگوتهایی  
 در نرگس پدید آمده و کم حوصله شده  
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم  
 میشد و اما منک همه چیز را میباید -  
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر  
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش  
 آثار ضرب های من به رنگهای اسی  
 و باسنی نقش میبست و گل نرگس  
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب  
 نس آورد .

به مظهرهای دوستانم میرفتم و گاهی  
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی  
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر  
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد  
 و در بسترش میخوابید و من زوجه  
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت  
 شب بهمدار میماند و آیا خواب  
 داشت یا نه . . .

در آن روزها با دختری به نام  
 " سیم " آشنا شدم که بیشتر ارقام  
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او  
 لطفاً ورق بگردانید



# لومړی فصل

د پال وینسون اثر  
د ستاک زار



واقعیت کی . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او د قی مینې د هغه د اجراء وړ کړي وه . د الان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو ونکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه . مینشایی له مینعه پر له . د جیفری د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یی د یوه حتمی کید ونکی کار خواته بیوو .

هغه خپل وروپړي کړ او په د الان کې یی یو گام واخیست . په د الان کې پرته قالی بند و ه خوند فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفری ودرید ه د پیر زیات په فضا شواوونو اشتناکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا . د مور له خونې نه تیر شوي وپاوله . همدې کبله یی د پیر احتیاط کاوه چې د خه شی اواز پورته نه شی .

د ه همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یی بحان ورساوه خو خولی یی پروچولی وو د وړا کوید ی .

دا د ایلیزې د خونې ورو او قفل شوي هم نه و . دې هیجانی شو . په د ه کیسې شعوانی احساسات ، راوایریدل او د فضا او مصائبه معای یی ونیسو . لاس یی دوره په قفل کې بند . بیا یی فز ونیو خود ا عمل دوره تر شا د ښکلې نجلی دارامه سا ایستلو د ا وید و د - پاره .

هیچ شی یی وانه ویدل . ایا د ه له هغی نه دا انتظار د ولود چغه دوره تر شایی بحان دوه قات نیولی وې او کله چې د ه وړ خلاص کړي وې د د ه په غنچ کې یی بحان ورو نیولی وې . دې چې له هر کورچس اواز نه هم د ا وید ه . خپله سایی وید یوله او د قفل



د سنگری وړخراوه اوریی د ورسره ټپل واهه چې ایله یو یاد وه انچه خلاص شو . یی سببه او انی د ا ورتنه پیدا شو . خو د پیر د بردغه د ا بر - پالی شو او کله یی چه د ایلیزې ارامه سا ایستل چه د ه ورته فز نیولی وه و ا وید ه . د ه سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شی کولای چه دې بیرونه شاتگه ته مجبور کړي او خپلی کونې ته یی بوزي . کله چه د ه ی دې تیاره کوته کنیس گام اخیست . لږ زید ه . هغه وخت یی چه وروپورته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کنیس یی لیدي هم نه شو او هغه ښکلې موجود چه دې نه شه د هغی سره د پوښاي کېد ولیونس وه پکسی پرته وه . محیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلی چه د د ه وه . هغه نجلی چه پې پرې گران وه او د د ه لید ی جرات نه هم باید د پاره شو یی نه و ی .

کیم احساس چې د ه ته په دغه شیبه کی د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کی پیدا شو . د ه ته بیخي نوي اود د د پیر الیتوب خرگند وې . د د ه په رگونو کسې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسی احساس چې پخوا یی هیڅکله له ایلیزې سره د یواختوب په حال کی نه وه لیدلی . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل .

دلته ایلیزه په درانده خوب وید ه . د د ه په خیالونو کی لاهووه . دې لاتر اوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمیان نه و . کله به یی بدن تود او کله به سرد شو . ایلیزه د د ه . د ا جا بیرو مال هم د د ه و . خوبیا هم د خوشیو له پاره د ه ونه شو یی کولای چې وید اندي لار شی . په اند امونو



لږ زه را گډه شوه . د هغی د سا ایستلو اواز لکه شراب د د ه په رگونو کی ټپید ه . لاس یی وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سر شیان یی تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلیزې کالی وو .

د جیفری موه به گوتی پره زموښ باندي ولگید ی او د پیر ترې را پورته شو یی تا به ویلی چې به یو د پیر مقدس معای باندي لگید لی وې .

د پاره لاسونه یی یو له بل سره کلک نیولی وه او هغه شوندي یی جو د ایلیزې د شونو د پاره ترې وې یو بریل باندي اخیس وې . وو وید د بستر ی خواته وروزی دې شو . د ا عمل ترخو چې د هغی خنک ته ونه رسید . ونه درید ه . ښکته ه . په بستر یی سترگی خنکی کړ ی . اوس یی چې سترگی له تیاری سره آشنا شوي و یی هغه یی ولید له .

ایلیزه له موضوع هڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لږ زید ه . ایلیزې پر شا پرته وه . د خوب نازک کم یس یی له لوخو او کمرنگه اوز ونه لیدلی و . د بحوانی له خوند نه د کړ ا لکو تیو باندي یی تک سپین سپینه بند چه سپیدلی و . سر یی لکه موج د اړه طلا یی تاج په واورین ، البت ا یښودل شوي وه چه د پیر ونا ښه وید ونه یی کېا بول .

د هغی نصواری او ونوتی سترگی خوب پتی کړ ی وې . د موم په شان پانه یی د وروښمین جمال په شان بری را خوار وه . نورس اوسري شوندي یی لږ فوندي سره پورته وې . د مخ پوست یی کمرنگی فوندي ښکارید ه .

یو کورچس اواز لکه لاس یی برسپینه باندي پروت و او جیفری د ا هغه له لید ورسره د پیر زیات په لږ زه شو . وروسته یی بیباخیل سرد هغی د سپین خواته ښکته کړ او د هغی د لاس سپینوالی یی پر خپلو شونو وښکل کړ .

د هغی زړه وړ ونکی بوي د هغه ماقزوت ه لکه د لیدونکی اور لمبی ورنوتی . ایلیزې دغه ښکلول سره له دې چی د پیر ورو احساس کړ ه . په اند امونو یی وو وید لږ زه رافله . و خوسیده اوسترگی یی رالوتی کړ ی .

د پیر زړه اویښه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یی چې خپل مین ولید چې په تیاره کی ولاړ دي شوندي یی لږ زید اشوي .

د پیر شیبی له پاره . یی سببه او انی د اړ نجلی ته وړید اشو . لاس یی له خپل سینی ته لیري او د هغه خواته یی ورو اوز د کړ .

هغی په کراره وویل : (( جیفری . زما گرانه جیفری . ولی ؟ ))

د موضوع په غطن پوهیدلی وه خولانس اوسه پورې هم د پاره شو یی نه وه . جیفری - چې د ا حالت ولید ه . نود پو یی محرکه قوی تر شا ټیور لاند یی په بستر باندي د هغی تر شتنگ کنیسناست او د هغی لاس یی خپلو تر یو شونو ته وروپورته کړ .

په فز ناستی اوازی ورته وویل : (( زه ناچارم چې راشم . زما گران . نه یی شوي کولای چې پاته شم . زما گران . زما په کور کی ستا لوی نی شه د ه اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه .... ))

هغی کیم عکس العمل وروته ښوده اونه یی بحان ترینه فوندي کړ . دا د پو یی شیبی د پاره د مین اوتندی په دریا پ کنیس لاهو شوه او خواب یی ورته شو یی کړ ی . خوبه د پیر شحات سره پردغه حالت بریالی شوه .

د هغی شوندي له موسکا پکن شو یی هغه خپه نه وه . ښکی کله چې داسی ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شی ؟

هغی وویل : (( جیفری . خوته با پسند نه وې رافلی . ستامور . . . . . )) د هغه په سترگو کی یی اعتدالی اوجسلیطه له وراپه علید ه .

ایلیزې د هغی له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یی . مونز کوز د ه - کړ ی او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوز ه . . . . .

د جیفری اواز بیا بند فوندي شو او - نور یی زقم ونه شو کله چې جیفری هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کی ونیوله سایی بنده بنده کینف له اود جیفری لوی او ترې شوندي د هغی پر خوله باندي کنیسینول شو یی . وروسته بیا جیفری د هغی پر لوخو اوز وپاندي د ښکلولو طوفان جسر کړ .

جیفری چې نه پوهید ه خه کړی بحان یی د هغی ترخنگ غوربحار کړ او بیا یی د ا په خپله فز کی په د پیر جرئت سره ټینگه ونیوله اوتر هغی پورې یی دانینگه نیولی وه چې دې هم د هغی دنیم اواز لکه بدن د ریو د پد و په مقابل کی دنیای کنیزوتیا حالت ته ورسید .

هغه په د پیر ټپخیز سره وویل : - (( ایلیزې - زما گران ) اوه . زما گران - زما گران ) )

د جیفری د لیونی مین د تندې ماغولو د پاره کلمی یواځې یی نه وې . هغی د جیفری له منلونه انکارونکې اوترخنگ یی کرار وروته . اخرد اود جیفری وه . کله چې جیفری خپل لاس د هغی ټپترته وراوړ د کړ هغی هغه ونه ویل اود هغه د فز یی تند ه یی ماته کړ ه . جیفری د دې ترخنگ پروت وار دای ښکلوله .

هغه وویل : (( ایلیزې . ته خپه نه یی )) هغی لږ د اعتراضه توگه اوه وایسته ادا به لید ه

# هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت باهت قهر هتلر شده از او پرسيد :  
 چرا اداي احترام نكردي ؟  
 نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :  
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .  
 ارسالی : عابده رابع بكاش

# تحليلی

ازيك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :  
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن  
 چیست ؟ او جواب داد :  
 داشتن دو خنجر .

# درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .  
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :  
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟  
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :  
 - اين چيست ؟  
 رهگذر گفت :  
 - معلوم است ، اين ماه است .  
 گريه مست شد يدتر شد و گفت :  
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟  
 ارسالی : زوليانا نصيري

# ببخند زبختند

# با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود  
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمك  
 مگر شام بود خرج پناهام نبود  
 والله زرفسي است نگاهام نبود  
 باوصف همه بختگی ام خام شدم  
 هر چند شريك رشوت بود رئيس  
 اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم  
 تا سال دگر اگر بمانی به برم  
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم  
 او صادق و صن بندي و بدنام شدم  
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم  
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم  
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



# طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با  
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي  
افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريگل  
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و  
و برد . بقيه آمدند به چادر او شروع  
کردند به دلداري و تسلاي او و  
جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه  
میکرد .  
اي سستی جانم - اي سستی جانم  
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام  
اين نژاد مخصوص گوريگل ، زن هاي راکه  
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت  
بس مي آورند .

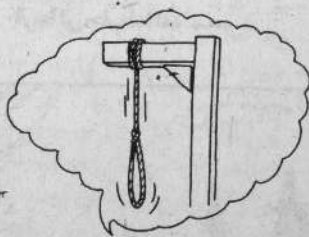
به گزینش بلیغی هونی

# طرح ادبی

عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم  
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو كه  
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه  
زخم هاي من بودي آرام مي ده  
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد  
زيرا به ياد آن روزها ميامتم كه من و تو از هم  
جد اي ندانستم . اگر يك روز ترانسي  
نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوي  
و صد انوسوس كه تقدير ، ترا زمن جدا کرده  
است و تا به جدا کرده است .  
آه ، عزيز من  
اي گوشه .

نوشت: نیلاب حكيم

- علت آن كه ماهيها عاشق نميشوند  
اين است كه پسران شكست ، وسيله بي  
براي خود كشي ندارند .  
- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه  
ننگه ميكند ، كه ام روي خود را مي بينند  
ارسالي : بليغی آزاد



ترکیب هلري رسي:  
به نظر يك متخصص ، رقصهاي مدرن  
ترکيبست از رقصهاي سنتي افريقا و  
حرکات يك خانم سايز ۴۶ كه ميخواهد  
بيوهن سايز ۴۰ را برتن كند .

# درساعت دری

بنافلي جنت گل خان كه مضمون دري  
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه  
داد كه براي فردا هر كس چند جمله  
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .  
در اين ميان كرم الله كه خود را لايق  
لايق مي تراشيد تصميم گرفت كه كلمه هاي  
زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مكتب بيرون شد و  
در راه پشت كلمه ها سرگردان بود . و  
بيچه را ياد كه با هم جنگ مي كردند . يکس  
براي ديگري مي گفت بروكه مي زنت .  
كرم الله ياد گرفت كه : بروكه مي زنت .  
پيشتر رفت ديده كه دو بيچه قصه فلم را مي  
كند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .  
كرم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .  
كس ديگر كه پيشرفت يك زن و شوهر  
به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت :  
بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .  
كرم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به  
صنف حاضر شيد .  
معلم بعد از آن كه جمله هاي شاگردان  
ديگر را پرسيد نزد كرم الله آمد و گفت :  
بگو كرم توجه ياد گرفت ؟  
كرم الله گفت :  
بروكه مي زنت .  
معلم خشمگين شده گفت :  
احق ، اين همه ها را از كجا ياد گرفت ؟  
كرم الله جواب داد :  
از د رمندياد گرفته ام .  
معلم كه اعصابش خيلي خراب شده بود .  
گفت :

پيش شو گوشه كه برم اداره .  
كرم الله گفت :  
بفرماييد ، حق اوليت از خانم  
هاست .





# برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما  
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما  
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب  
 قبراست  
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما  
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر  
 راکت عقب فتاده بنگرزلاری ما  
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم  
 باری بیما به موتربین برده باری ما  
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل  
 صداندلش نساژد اگه ززاری ما  
 ای دامی تمدن وحشت بیما وبنگر  
 درحمله بردرسی اختیاری ما

# دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگونی  
 های رنگین و پروانه های سبکبالش  
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت  
 بی باپانش  
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی  
 بیکرانش  
 و بالاخره توادوست دارم  
 بدون اینکه بدانم چرا؟



# دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به  
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من  
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارستم  
 که همیشه به اوامر پدر و مادر خود گوش  
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از  
 بال های مرفایی نرق دارد . بر من رحم  
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده  
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که  
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا  
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها  
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ  
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود  
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی  
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم  
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری  
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این  
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر  
 کرد .  
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر  
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار  
 دست و پا زده و پایش نیز شکسته بود . وقتی  
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به  
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاح درخواست



ترجمه : حمید خراسانی  
مخاییل وشم از بلغاریا

# کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های  
جدید خود طاعت نکرده اند  
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری  
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن  
ها را متوجه سازم  
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه  
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این  
هرسه را آغاز کرده ام  
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -  
مورد های خاصی که در مورد این با آن -  
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند  
در این مورد روزی با یکی از دوستانم  
در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم  
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده  
بود که او هم عقده دل خود را کسود  
گفت :  
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت  
ایند ؟  
او را فهماندم که نه بهر مغرورم  
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور  
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم  
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی  
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم  
تا متقن شود ه که از رستوران مغرور  
شهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -  
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در  
میان نمی آید  
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد  
انضار نامه های برای تصفیه مالیات  
بر داختم ناعده در یافت داشتم  
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات  
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم  
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی  
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی  
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت  
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید  
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا  
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت  
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد  
زنک دروازه آپارتمان مرا میفروند  
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب  
با چشم گریبان هذر و زاری میکردند  
مدتی با فخر دندان روی دندان  
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام  
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه  
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا  
مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما  
موه هم است . نام شهر ها جاده ها  
پناها هم سات و هر آن چه را که  
فکر کرده میتوانیم ه تغییر میدهند  
من هم نام گنیه هایم را براد وان ارگوری  
اد براد رکه هرد و از غوانهای معروف  
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا  
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -  
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب  
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین  
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گنیه را  
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در  
کتار بلاک یافتیم ه بیچاره ها بی صاحب  
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه  
ها راه خانه آوردم ه اوله شکم شان  
را سهر ساختم و سپس سراهای شان  
را غستم و خوب پاک کردم  
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -  
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ  
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -  
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -  
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود  
را روی چرم کوچ از مایش میکردند  
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا  
بزنم :

بهر ( . . . ) کباب ( . . . )  
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های  
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این  
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و  
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .  
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه  
و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :  
- تصمیم بسیار هافلانته گرفته ای ( . . . )  
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و  
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟  
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او  
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و  
در ب را بست  
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد  
مامور اداره مالیات بود  
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب  
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



# نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې  
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار  
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست  
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او  
گروپ څخه پرته خو تللو  
وځنډل خون يروز د گروپ  
او اخستلو نيتي ته متوجه  
شو. که گوزي چې په رښتيا هم  
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي  
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې  
توتيب شوي دي. د دغه معتبر سند  
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي  
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد به  
بوجي کې بچاي برعکاي کړل. کله يې  
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته  
کوله. نوزما به زړه کې راتير شول: -  
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي  
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي.  
هنگه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو  
چا رواجي په لاس کې لري.

- \* د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته
- \* له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او به يې
- \* د بڼې لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
- \* پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په همک
- \* وڅخولي. کله يې چې د بوجي
- \* خلاصه کړه. نو لومړي يې ورته
- \* راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
- \* دغه دنگ همون دي
- \* بيا يې له بوجي
- \* هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
- \* يې دده د برحالي شاهدي ورکوله.
- \* خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسي يې
- \* خواستعلامونه او نور ټول ټول کارتونه
- \* هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
- \* وړ نه وو. هنگه چې دده قد او قواره يو
- \* خوارلي کله هنگ ته نه بلکې يو دوه
- \* ويشت کلن همون ته پاتې کيده. نيز دي
- \* چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



# خان او که بل شوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -  
ماشوم وو. نوله خپلو لويانو او مشرانو  
څخه يې اوږدې روچي که چيرته  
په لاره کې شوک څه شې پيدا کړي  
نو بيا دي دري حله په لور غز ووايي  
چې: داسې دچادي. که به دي  
دري غز ولو د شې خاوند پيدا نه شو.  
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -  
خپل اوياور معنی گټه اخستل يې روا  
کوي.  
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه  
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به  
څه شې په لاره کې وموند او هغه  
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه. نوموړي  
په موندلې شې په بيه لاس کې ونيسواو  
بيا به مو ورو له مخه سره دري حله  
وييل چې: داسې دچادي. له  
هغې وروسته به مو د شې خاوند ته به  
غز پد لوسترو کتل او شې به مو په  
جيب کې اچاوه.  
د اد ماشوموالي د ناوهره  
ناخبري او ساده گي خبره وه. خوراشه  
پاڼي په (٦٨) څنگه

# د سیخ له خولی خورل

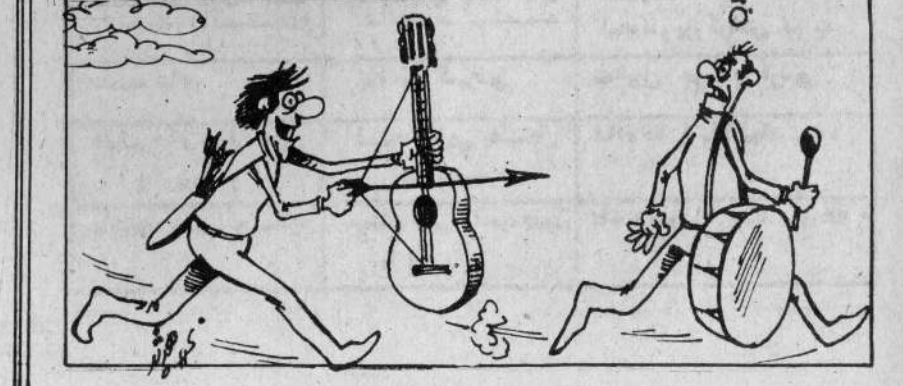
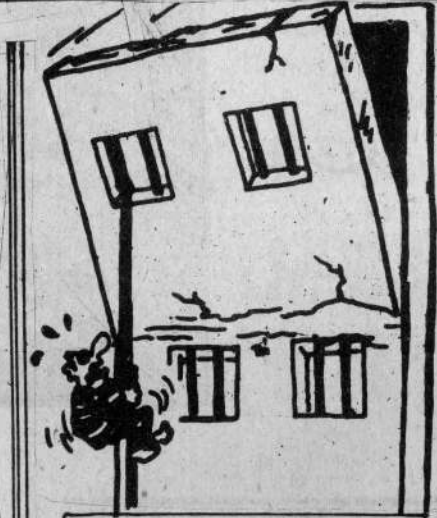
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نورته ویل به می چې :  
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو  
 - که نور روزگار مو ترڅی دی  
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی  
 د زوی به لځای سیخ راشین شوی و  
 بلکه چې د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه پوهیدم .  
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی وم . خو دا لعل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندی شخوند و نه راهه .  
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :  
 یاره جاندا ده ( تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوراک به ما نارینه پوری نه پوهیدلی .

\* جاندا د زمانه دی پوښتی سره لږ  
 \* موښکی شواووسی ویل :  
 \* - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی  
 \* خور له . نوزه به کپونی مغازه کسی  
 \* ما مورم . خواوس می ته هر ویلی چې  
 \* تقاعد می کړی دی او به کورناست  
 \* پم  
 \* اوبیای د خبرونه لری که به دی -  
 \* وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ  
 \* له خولی خور له .  
 \* اوس نو که له تاسوسره هم د دی -  
 \* خبری د پوهید و سوداوی . لوهر لعل  
 \* چې له کپونی مغازې څخه دا ډول و -  
 \* بوجی اخلی پو لعل هغه له نظره  
 \* تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی  
 \* له شکه به د جاندا د سیخ له  
 \* خولی خور ل درته به ثبوت ورسیږی

## څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان ارسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .  
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دی نیول شوی .



## د ماشومانو څیرنی

- پنی که د عقل له ارادې وروسی .  
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .  
 - زه یوه توتیه پسته اوس هډوکو غوښه ده . خو گوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .  
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .  
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

## د ځیرنی خپل ځای

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .  
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانې په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :  
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هغسی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

# Runner's World

## YOGA BOOK II

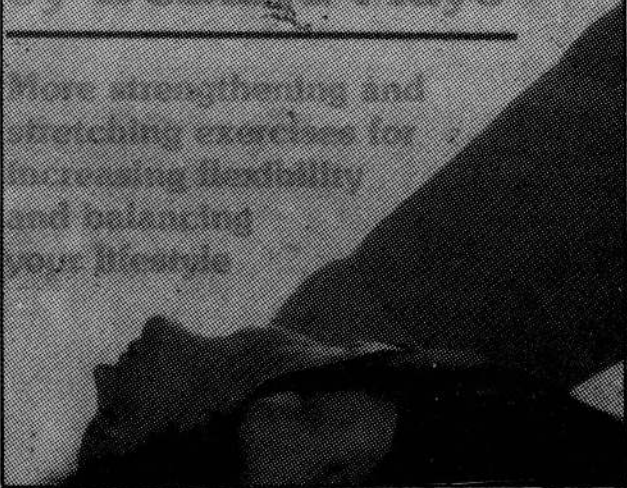
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجوید سنا

# باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقه فائده	فاصله بین تپه های فائده	حمایت شانه ها کنک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنق (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	فانه ها را بالا میگذه
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده - بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در درک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت وظیفه عده عضلا - تسی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منیحت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا عده مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چینه

سهولت میتوان توضیح کرد .  
جدول بیشتر مراجعه میکنم :  
به زوج ماهیچه های دو سر  
ماهیچه های سه سر نگاه کنید  
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر  
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن  
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه  
های سه سر که در جناح عقبی موقعیت  
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :  
رابطه بین ماهیچه های چار سره  
و بی های زیر زانو را در نظر بگیرید .  
همین همین پر نسبت در این جا نیز  
صدق میکند . ماهیچه های چار سر  
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق  
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .  
پر نسبت زوج های مخالف عضله  
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن  
است . پیو های یوگا در حدود پا را .  
متر های این پر نسبت به خاطر  
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض  
یک گروه عضلی را افزایش میدهد  
در حالیکه گروه مخالف را از طریق  
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش  
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه  
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر  
خواهد ساخت . کش دادن بی -  
های زیر زانو ماهیچه های چار سره  
را تقویت خواهد نمود .

# ۳

## تغذیه یوگا

### فصل ششم

## عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا  
به عنوان یک تحفه گرانها محترم  
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما  
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -  
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان  
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در  
نظر بگیرید . برای این که این ماشین  
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -  
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .  
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به  
صورت کامل و درست به فعالیت خود  
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد  
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب  
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز  
صدق میکند .  
شما بایست شش ماده غذای را که  
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :  
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،  
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی  
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -  
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده  
است ، ولی آن ها به خاطر تضییع  
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند  
در یوگا ، بهترین راه برای به دست  
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن  
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،  
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را  
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی  
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .  
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب  
افزای مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر  
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده  
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی  
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت  
مییابند .  
ولوائی که شحمیات از جمله مواد  
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود ، -  
عاقلاً است تا نوع شحمی را که مصرف  
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -  
شحمیات را میتوان به دو کت گوی تقسیم  
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .  
شحمیات مشبوع به استثنای روغن  
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به  
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -  
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت  
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات  
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه  
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .  
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن  
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .  
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه  
سالم از جمله انتخاب های محیی و  
مشخص شمرده میشود . شحمیات -  
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم  
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات  
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،  
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -  
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول  
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان  
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر  
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -  
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .  
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد  
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید  
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی ( تیره ساق پا )	کری را بلند میکند
عضله های سر بیسی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیر زانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و ورسی	جناحین قسمه طوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را طو جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	ساق	بازو ها را راه جریان حرکات فشاری بسط میدهد

بقیه در شماره آینده

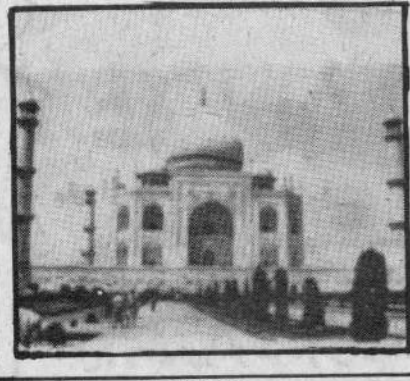
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج پاستور  
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت  
جهان آرا به او خدمت می کرد و در  
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج  
پاستور تاج محل را از فراز رود چناب  
قضاها می کرد و چایی که محبوبش پستور  
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود  
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله پستور  
ها طی هفده سال از هم پامید و  
حاشی که اکثر از مردم بدست آورده بود  
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های  
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب  
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره  
عظمت دوره بی را نشان می دهد که  
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند  
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل  
کرده است. خدمت شاه جهان در  
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه  
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:  
"فاید آن اراده که ساختن مانند  
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار  
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان  
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت  
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد  
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه  
نشان شرافت انسان را بر جای می  
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف  
طعام چاهت در آگره و راه دلی را  
در پیش گرفتیم.



# فرید و جاوید

# در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی  
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)  
# لطفاً خود را به خواننده گان مجله  
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند  
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت  
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال  
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت  
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال  
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف  
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.  
# در تعلیمی درس به جی نوع ورزش -  
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در  
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -  
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی  
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون  
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و هم  
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های  
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن  
دیسک به درجه اول نایل شدم.

# میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه  
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات  
حسن المری (H. Almerly) تیمه  
سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در  
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها  
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت  
زیادی برخوردار میباشند.

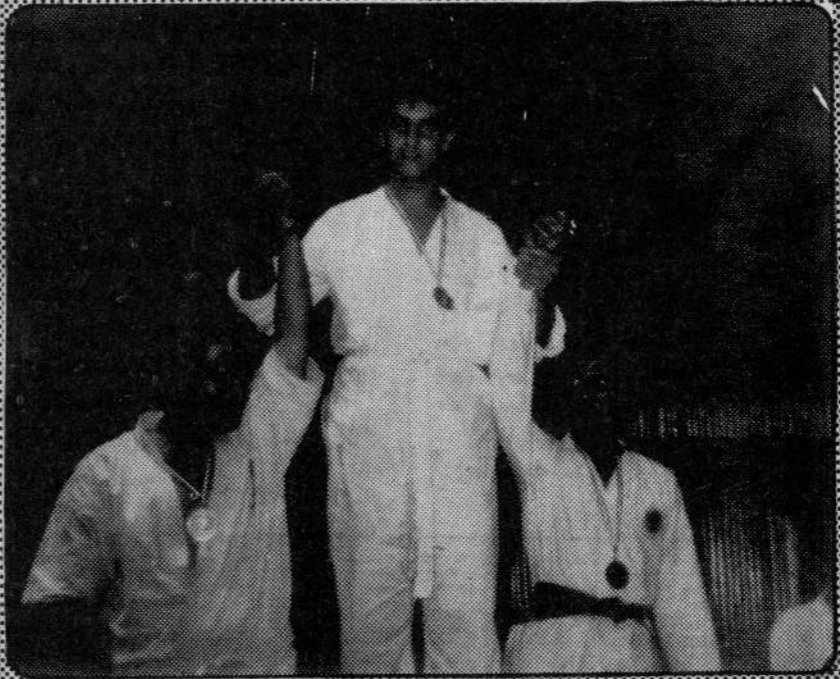
# در مسابقات آینده برای کشورت چس  
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت  
شده تا در مسابقات سطح پایین که به  
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار  
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آماده  
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در  
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمر بند  
خود دفاع جدی نمایم.

# نظر شما درباره تکواندو در افغانستان  
چی طور است و چی پیشنهاد های برای  
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم  
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس  
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک  
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید  
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -  
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر  
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای  
ورزشکاران جوان و کمر بند های استحقاقی  
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق  
ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این  
بازی ها گردد زیرا افغانها در این  
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر  
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده  
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -  
چنانچه جاوید محتاط در مسابقات  
کاراته مکاتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به  
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده  
نموده و برادرش در مسابقات مکاتب شهر  
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست  
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی  
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم  
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با  
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با  
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام  
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -  
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور  
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -  
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین  
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به  
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)  
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا  
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون  
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته  
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.  
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند  
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط  
و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تکواندو  
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل  
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

## جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

# شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیرزیت وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقې رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کید و په حال کې یوشان . معلومېږي . جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي :

((که چیري د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یا یوشان روښانی راورسېږي . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کید ونکې یا نه لیدل کید ونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصور کړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلایي)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند و او رک یولوونکی حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شي امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږو پیژند نو په رڼا کې وڅیږو . د لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلې . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څیرولو وړ تیا لري . (ځکه چې د کتلې . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسې حالاتوکیسی محاسبو ښودلی ده چې دا نور خبرونه به چارپیره پورنگه اویو برابروي اود تود و ځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تود وڅخه د ستورو د سطحې د تود وځي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود وڅخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود وڅخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغسې اندازي څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیږي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیږي ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي فلط دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکې خو ساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظه چې پوهیږو نوره یوه حدی سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کس شي . په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چوژ فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکار دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه درین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

# آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهایش را از هر در می میداد .



مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی  
میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته  
- بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود  
بعد از آن گفت:  
- الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی  
الیزابت واقعه ای را که بروی گذرشته بود  
برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد  
بلیندا گفت:

- من ... من ایلترا نعمیده نی عنوانم  
باور کردن نیست، قبل از اینکه در بین  
باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویس  
شیم.  
و تکیه بلیندا بر اینست منی را می بینم  
ناگهان توقف کرد و نزدیک بود که برنگردد  
دستش را بست.  
- آهان که در این اطلاع من چیست؟  
من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصد ی  
بکلیت کرد و دستش را بست.  
من فکر کنم آنرا در رویت دیده ای.  
الیزابت گفتش غریبست و بعد زد:  
- او چه در این همه وقت می کند؟  
و ترسناک هستند من یکس با خبر  
بداخل اتاق و یکطور ایستاد و آن ها روزه  
بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج  
گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟  
آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوان  
نشد؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:  
- این فقط معنی می دهد که برای چند  
دقیقه گذرشته و آینه با هم متلاقی شده -  
اند. اینطور واقعات بعضی اوقات  
صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که  
درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...  
- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیز عجیبی  
برایم گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه  
صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.  
شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن  
به ... بودند. بخاطر صحنه خان  
ایتان بسیار آرام زنده می میکردند  
تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک  
اتفاق افتاد. پنج روز بعد آنها تمام  
ایتانها را کشته و جسد دیگری در  
دیده می کردند. ایتانها بعد  
از آن شب در لندن نماندند و آن واقعه  
بکلی فراموش شد.

- او چه دید؟ فلم منی را  
- خوب منم اینطوری است.  
در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار -  
عجیب به خانه ایتان ها رسید. او یک  
کرتی سرخ روشن شنیده بود و لباسش  
بسیار کوتاه بود که بشکل یک مینی کت  
زانواش میرسید. موهاش کوتاه و قوی  
شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و  
لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا -  
شته استعمال میکرد. او در خارج کلبه  
از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای  
فلمی روشن پیاده شده بود او گفت بود که  
همان بعد از جاش از لندن آمده است  
فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را  
از یک قطعه چوب سفید و کوچک گفت وسط  
یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.  
به حلقه فرو میبرد و آنرا از ذهن ویلیس  
خود خارج میکرد ایتان ها قیمن داشتند  
که این زن از طرف شیطان آمده بود.  
آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی  
چهره آنها را روشن مینمود. در اطاق  
سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود.  
او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.  
- الیزابت ... پلی. انها ترادید میروند!

# (۸۰) خ باه خان او که بل شوک

اوس به رسمی دفتر کی د پانخ. قاضی  
او با خبره سری د همان او د خلکس و د  
فولولو جل ول و گوره. دغه سری چی به  
بوده رسمی اداره کی د فورومامور دی  
یو رختی بی له جا آوردن ویسی تردری  
سوه افغانیو پوری بیسی اغستل به  
پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اری  
خارنوال حق نه لری چی له دري سوه  
کو افغانیو پاندي د پلو به نسو د  
جا لاسونه ترشاوتري. نوله دفسی  
(( قانونی )) لاری شخه به گئی اغستو  
سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له  
پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری  
به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی  
به دی د پول واخستی چی د تولواغستل  
شویو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته  
ورسید. د فورومامور ی مامور چی همان  
هیبتکله ورته بدوی خور نه برنیس به  
دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس  
گونو ملبیونو خاوند شو. خوسه بیای  
کی. صداقت او ایانداری کی هخ چاته  
هم غاره نه زدی. سکه چی له قانسو  
شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه  
نه دی رسولی.

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا  
میکند.  
فلم اخیراً " فاروگر " است که  
با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی  
ناسریمی سپر دازد و برای از بین بر -  
دن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران  
میکهد:  
ارتولد در مسر رسیدن به مقام  
بهترین و عالیترین " تیره " سینما  
گفته شاید او یک " بان و سوس " -  
دیگر برای سینمای امریکا باشد.  
او با " کن شریور برادر زاده -  
ریس جمهور سابق امریکا (کنسای)  
مروسی کرده و سالانه از دوها سه  
فلم افزونتر تهیه نمیکند.

که فراموش کرده است که سینما بطور  
عام یک تظاهراتست و همیشه کارها  
را بسیار جدی تلقی میکند و با -  
سیاست خود را مرتبط میداند.  
دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد  
میکهد:  
بالعموم اشخاصیکه به ورزش -  
پرورش اندام روی آورده اند از چابکی  
خودیم برخوردار نیستند اما بر -  
خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده  
یک پلنگه با چابکی و ترس حرکت  
را انجام میدهند و گفته میتوانم که او  
همسطح یک کمر بند ساه کونگه نو -  
است. و در ضمن او یگانه ستاره  
ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم  
" طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و  
و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی  
در سطح رقیب درجه یک و با -  
دوسه صحنی او ستلون است اوسی  
گویند:  
" من و ستلون دودوست صحنی  
استیم هر دو یک وکیل مدافع  
داریم و ظالمه در یک سالون در لوس  
انجلس ترمین میکنم. ما تصمیم  
داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم  
البته که فلم ان قدر در مصرف کزاف را که  
به تنهایی در فلم کماندوی من و دو -  
کسی ستلونی مصرف شده است در مسر  
نخواهید داشت. میباید او اسپاسه

# آیا

## می توان از جنگال

# انحطاط روانی

## نجات یافت

# چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره  
 بازم دودل می بودم  
 باری وارد سوپر مارکتش  
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود  
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا  
 دست بدم که خنطه آنرا در  
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان  
 شدم و خنطه نخود را گرفتم  
 و این وضع چند لحظه درام کرد  
 و من از آن به شدت رنج بردم.  
 دپوشن مرا به وضعی دچار  
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق  
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه  
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دربی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را  
 انحطاط روانی میگویند، آن -  
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن  
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان  
 نمیدی و یا، همه روزهایی  
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن  
 (Depression) را مبرسانند.  
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی  
 وقتی انسان در جنگال آن گیر  
 می آید، در روانش نفوذ کرده  
 و بر کرکتر و سجایایش تا  
 منفی وارد مینماید، چنان  
 می انگاری که انسانهای گرفتاره  
 دپوشن خود را گناهکار، زسر  
 فشار بزرگ دماغی و حتمی  
 (انسانهای مصلح شده) فکر  
 میکنند و در وجود آنان تمام  
 خوشیها و امیدها (کنش  
 میشوند) و متاه (کنش  
 میباشند) شگفت آوری است که  
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و  
 چی باید بکنند؟ ولی هستند  
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن  
 رهایی میابند.  
 من، سخت خوش نداشتم و  
 به این بیماری، دچار گردیدم  
 و روزتا روز تکلیف من افزایش  
 مییافت. به حدی در نتیجه  
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی  
 گاه به هورده از چشمانی اشک  
 سرازیر میکردید، باری د رانشیز  
 خانه منزل دستتان را نشیز  
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم  
 که از چشمان اشک روان است،  
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا  
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر  
 من مستولی گردید، این بود  
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون  
 میشد، حیرت زده میشدم، —  
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با  
 شتاب، صحبت را بدون دلیل  
 قطع میکردم و به اصطلاح ( نزار )  
 را برقرار ترجیح میدادم. از  
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—  
 سیدم که بفکس های عصبی  
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—  
 هد داد که آبیازی کردن  
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را  
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—  
 شی تلفون میترسیدم، از صدای  
 عازن موتر خود را در گوشه پی—  
 پنهان میکردم و اگر در خانه  
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده  
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر) )  
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،  
 تلاش کرد در عمق روح نفسوز  
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام  
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم  
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم  
 و میلو لهدم تا آن که در یک  
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که  
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و  
 برق را خاموش کردم تا خانه —  
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —  
 بیدار شدم و به هوش آمدم  
 و متوجه شدم که در شفاخانه  
 در یک اتاق تنها هستم که آن را  
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—  
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق  
 داخل شدن به دو زنج بود؟  
 سرانجام دانستم که حقیقی  
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.  
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—  
 ختم دیدم در چهرکت بیماری  
 با ریسمانهای خاصی بست شده  
 ام و چندین سوزن و پیچکاری  
 در نقاط مختلف وجودم فرو  
 رفته است و کوشیدم ریسمانها  
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم  
 در همین لحظه دکتور محالجم  
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا  
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین  
 کاری نباید انجام بدهم و به  
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام  
 از پو هنتونش به خانه تلفون  
 کرده بود و در فرجام شوهرم  
 داکتر را خواسته بود ...  
 وقتی از جریان آگاه شدم  
 حیران ماندم در غیر آن شایه  
 خود را به کام مرگ مسپردم .  
 داکتر ربه من کرده گفت :  
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه  
 نزد داکتر طب روانی بروید.  
 من در پاسخ ابراز داشتم :  
 به کمک ضرورت ندا رم ...  
 سرانجام مرا به شفاخانه طب  
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر  
 دوام میکند تداوی اصلی هر  
 د نوع مربوط می شود به بخش  
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—  
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .  
 سخنان زیادی میان من و او  
 رد و بدل شد ولی داکتر  
 از من پاسخی خوب نشنید  
 حتی در باره تلاش و در باره ام  
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد  
 دید ندا نست که من باز به  
 این عمل دست خواهم زد بانه  
 راستی این که من هم نمیدا —  
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

## تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

## راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —  
 بسته و محکم بودند بستری کرد—  
 ند . کلکین ها به آسانی باز  
 نمیشدند یا ابراک من همینطور  
 بود . لحظه پی بعد " داکتر  
 اف " که کارشناس روانشناسی  
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو  
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم  
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر  
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش  
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —  
 مهربانی. از من پرسید : از  
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟  
 یک درصد ؟ بلی !  
 گفتم : نفسی یعنی کبد تر  
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی  
 از تکلف روحیست که آن را—  
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای  
 چند هفته دوام میکند و ولی  
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :  
 بعضی از مواد کیمیاوی در  
 مغز انسان وجود دا رند که  
 که بود آن ها وضع نورمال انسان  
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در  
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —  
 عادت ه کتر و در حقیقت  
 بهانه هایم به خاطر پاسخ  
 دادن به ابراز محبت های او  
 آرام آرام برایش معلوم کردید  
 و گویی توافق در زمینه به  
 وجود آمد .

انکار و نفی باقی در همه  
 چیز ه بر من مسلط گردید و  
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا  
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به  
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد  
 و بعد از معاینه و مشاهده  
 همه اسناد و مدارک بیماری —  
 گفت :

" شما صحت کامل داپه  
 کوچکترین بیماری در وجود شما  
 به چشم نمیخورد " ... و به  
 شوخی افزود : " مانند اسپ  
 صحتند هستید " .

من هم متوجه شدم عزم و اراده  
 خود را به کمک خواستم ه داکتر  
 مرا به تاس و معاشرت با مردم  
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه  
 کرد . من برایش گفتم :  
 فلان و بهمان کار برایم ضرر  
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما  
 از خود شکایت داپه انسان  
 نباید چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد  
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را  
 مینگریدم . هر کلمه محدود  
 بود تقریباً بیشترین ساعت های  
 بودن در خانه را در نشستن —  
 سهری میکردم و ولی خدا را می  
 بختم گر چه ظالماً مسوخست  
 میزان را آماده میکردم ولی  
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد  
 والتری پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .  
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی  
 در خانه وجود داشت کجا پد  
 انجام داده میشد ه از پسر  
 " مارك " هم که در دوره —  
 ثانوی درس میخواند بایه  
 واریسی و مواظبت میکردم در  
 حالیکه کتر به این امر توفیق  
 میافتم .

از خود مهر سیدم اعضا ی  
 فامیل چی قدر بر این حوصله  
 کنند. حوصله " آنان آخر سومی  
 آمد و به همینگونه محبت و علاقه  
 آنها به نفرت و با حد اقل به  
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .  
 رزها و هفته ها به همین —  
 منوال گذشت و من صحت  
 یاب نشدم ه سرانجام در صد  
 آن شدم که از این وضع بیرون  
 گردم ... در نتیجه به این موضوع  
 رسیدم که باید خودکشی کنم  
 از همه صاحب رهایی با بردارم  
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند—  
 میشدم : خطه در صفحه ( ۱۱ )

# کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس از ممکن شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

# صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانتین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

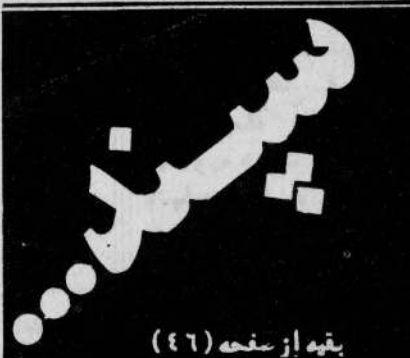
# بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری د اسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریح به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظارووست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوسه وزغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته وزغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم "

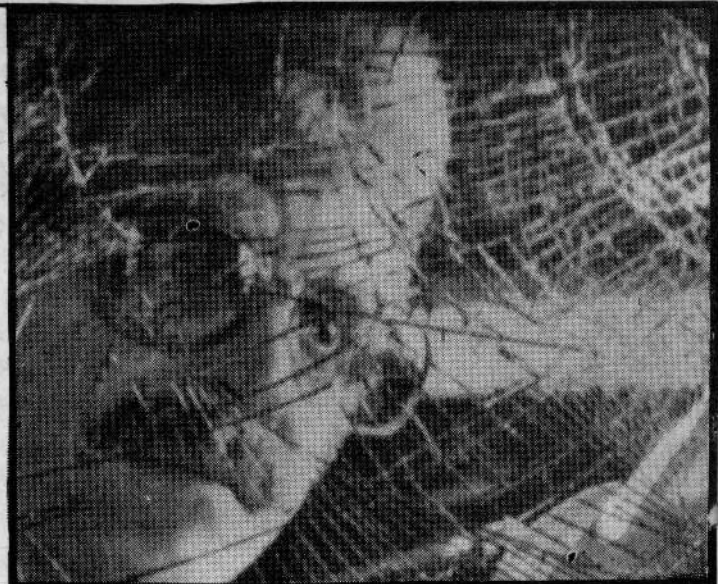
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایی. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحلیم جعفر استاد هندی را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یوتلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یوتلویزیون مادرزمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یوتلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که عمیق آن



# انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت نوع بد آن است که نیازمند تدای د تبقی است واگر این نوع د پیریشن تدای نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگرد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدای اساسی چنین

د پیریشن تدای کیمیاییست که از آن نام بردم و بطور قاعد ه از جمله پنج تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشود ویزت دامکران روانی یک تکوری هم تدای چنین د پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدای رامشکل تر میسازد تدای برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (امین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (امین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اتی د پیریشن) و اویه های بنی موثر اند اکثر دامکران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد از تدای بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدای ثانی پرداخته ووقتی احساس میکند که به د پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به داکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش و پاسخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد ادا گردن پیریشن نوع دوم بود شاید به تدای شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم داکتر را خواسته بود . . . . .  
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود رابه گام مرگ میسپردم - داکتر رویه من کرده گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت سرویس آراسته وپروتهایش منظم بودند - مقایسه با داکتر بیشتر مهرناشتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف ومهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر نفورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدای اصلی هرد وسیع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای د مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ولی داکتر از منم یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردید ندا -

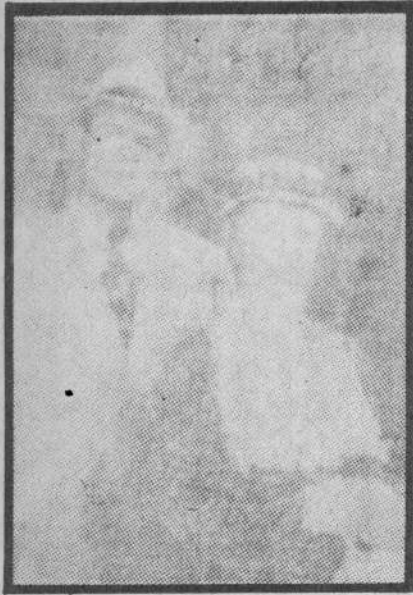
امثال ان ، چنین د پیریشی - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشای نلی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها - شب به خیر گفتم به بستر خواب رفتیم یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدم وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم اینخ بودر به شکل نمک بوده ومسکن قوی بود .  
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستره بستر دیگر میافتا دمومیلولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .  
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن پیچکاری) در نقاط مختلف وجودم نفورفته است - کوشیدم ریمانها و تسمه ها را باز کنم ویا بکم در همین لحظه د کویر معالجم نزدیک نشد و یاچشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سردرد می آید از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن به کلن انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدای شویند

سخنی چند درباره تدای انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدای - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میسرسم : - نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد درد پیریشی دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلا سبک وشی از وظیفه ونه امید ی از بیدار کردن کارد یگر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یک یگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت داکتر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدای مرا قبول کنید ؟

بعد از تکمیل پاسخ دادم : بلی ! نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم - خلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (بسه هود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و داکتر از خوشی (در لباسش نمیگنجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کسورس مکمل دارا) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود - اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجا لیکه در گذشته چنین تغییراتی



# امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگاری امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ان اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد - دست اندر کاران به لطف در بخش دوره سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد "هم مثل بهترین" - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت -



# جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به - تاندی "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که باید مطرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن دو بخش در فلم "به من تکیه کن" نام برده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با دو بخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودتوله . یوسفی  
 میله والوزما شکر دی وکره اوزده بیسی  
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د  
 بدجو نه کزی دی . یوسفی می زیانز  
 وکیچی بی یوسفی بی نغاره چی زیانز  
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .  
 د یوگال مندورامندوله یوزده موشوشوم  
 چی د نه اجازه بی واخله . دوه پار-  
 چی می نه کزی چی د موسیقی د  
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم  
 وگنله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی  
 نشره شوه اوچی یوزده کیم چی ولسی  
 له نشریزی وایی تک نوازی سره خوشه  
 علاقه نه لری .  
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث  
 د رسیدلی آما ستایه لارستاسی کور  
 اولاد گام ایسی ؟  
 - دري زامی اوخلولورگالی لری . چون  
 زه د موسیقی خنکه نه نره له لرم نسو  
 اولادته می وایی چی هینکله د موسیقی  
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه  
 چی به کورکی موجود دی یوزده ی هم  
 له شیس .  
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوه خاطره  
 که وایی خونیه شو .  
 - یوسفی به لنگره اکی می یوسفی یوسفی  
 لوماس کولوسو مگر یوسفی یوسفی  
 خنکه خوند به وکزی چی یوسفی یوسفی  
 ولار شوانر به د ساز کولی بیسی واخله  
 راشو . به هدی یوسفی کی یوسفی یوسفی  
 خنکه چی د یوسفی یوسفی و د یوسفی یوسفی  
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو  
 چی لغمان به رسید ویا بازار د یوسفی  
 د یوسفی یوسفی به کاسوکا یوسفی . هغه  
 نفر وویل زه دوه کوئی لرم نویدی بازار  
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به  
 محفل جو کزو . سهاروخ دنه له بدتوه  
 وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه همد اوجه  
 وه چی بیسی بی راکری اوبره د سازه  
 یوسفی رانلسو .  
 - ستاسی ترنولو لویه آرزوخه شی ده ؟  
 - زه د خنکی وس نه ، د یوسفی یوسفی  
 چی زه به میدا کی به خاند رانلسو  
 طیلی فز می اود می راه به کولورکیسی  
 لاسه او فزوله راباندی کوی د یوسفی  
 اخلیم .  
 زمانر کی چی یوسفی د یوسفی یوسفی  
 بنکی دی دغه زما د آشنا کشی د یوسفی  
 خدا به فوارم چی آرامی شی . سافرا  
 یوسفی به خنکی وطن شی . چی یوسفی  
 لنگره اکی ، شنه باغیله ، میراث یوسفی  
 او خونی اوجلسونه اوچی اوجلسی  
 - ستاسی د میلی د فرسوه کی یوسفی  
 ایسی .

# چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

- ستاسی د دی یوسفی سره می د یوسفی  
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زه  
 هنرمه زده کوه خنکه چی زور یوسفی به  
 کورکی یوسفی زری شوی . د یوسفی یوسفی  
 هکله می باید یوسفی چی هغی یوسفی  
 واده کی زه طیلی وهلوته مجبور کوم نو-  
 اوس به هغه شه وایی . خبره داسی  
 ده کله چی موراده و اوله (( ورا )) سره  
 د خسر کورته ورغولوی ناری راولولوخسر  
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله ولسه  
 وهی ناری له شی بیولی . او بدی توگه  
 بی به خنکی واده کی راباندی طبله  
 فزوله .  
 - د طیلی سره جوخته ستاسی نوم د یوسفی  
 برسر دی فوارم یوه شم ستاسی بری به  
 شه کی دی ؟  
 - ماد هماغه اول نه چی د طیلی فزوله  
 یهل کر ل کونیم چی کزی چی میسه او  
 اساسی طبله زده کوم . س یوسفی یوسفی  
 چی توه می رازده کزی ، به بیوسفی یوسفی  
 می هم زده کوه کزی او استاد هانسم  
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره  
 هم بلد به لرم . زما طبله به علی توگه  
 زده ده . زه طبله به خنکه وهم لسه  
 به کوزو . اود طیلی آواز باید دوسره  
 اوجت دی چی د زور می فزری با یوسفی  
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی . باید خرنکه مگر  
 چی د یوسفی اودری موسیقی له پاره د  
 طیلی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی .  
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی  
 د یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی  
 د ( یوسفی تال ) یوسفی ، شاد اول اوجلسی  
 یوسفی . همداعلم دی چی یوسفی یوسفی  
 فز وکی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی  
 فز ولسی .  
 - تاسی د طیلی ترخنکه یوسفی یوسفی  
 به کومالاتی یوسفی یوسفی ؟  
 - به آرومیه ، نغاره ، بنجواو ریساپ  
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .  
 د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .  
 ما به بیوسفی کی دوهلرمند ویزخا سره  
 بنجو ولیده . خونیه می شوه هغه راتسه  
 به خنکه یوسفی زده کوه اوجی یوسفی یوسفی  
 به رانلم د یوسفی سره می رانیه اوجی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی  
 یل دی لوکیس (هنر یوسفی ۳۲ ساله  
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یوسفی-  
 دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی  
 در نقش هارو و نقاشی طلوع ایرلندی -  
 " کیمیتی بران " در فلم " پای چپ -  
 من " کسب کرد .  
 " دانی یوسفی دی لوکیس " پس از فار  
 یافت جا یوسفی یوسفی یوسفی :  
 " من و سایر اعضای طلوعه یوسفی  
 از یک عامل کسب نهرو کردیم و از یوسفی-  
 آوری تلاش هایس که کیمیتی بران بر او  
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر موسیقی  
 بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامعه  
 افرانجام داد .  
 گفتنی است که " کیمیتی بران " به  
 دلفلم فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام  
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای  
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ  
 من " به کارگر دانی " جیم یوسفی -  
 ایرلندی " دی لوکیس " کاراکتر  
 او رابه شکلی هکله انگیز احیا نموده -  
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار  
 بهترین هنر یوسفی نقش اول مرد " مور-  
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی  
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سفد-  
 هیوست خانم دیزی را یوسفی به داریاما او  
 هم در مشارکت نهایی آرا ، ماتند " ظ  
 کروز " مغلوب " دانی یوسفی دی لوکیس  
 شد .  
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -  
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که  
 خانم " برنه افریکر " هنر یوسفی ایرلندی  
 که در نقش مادر " کیمیتی بران " دار  
 این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر-  
 یوسفی زن نقش دوم را یوسفی یوسفی اسکار -  
 بهترین هنر یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی  
 " دیزل و امینگتن " رسید که در فلم  
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هغی  
 سها هیوست یک گروهان در کور در جنگ  
 های داخلی امریکا " بین ایالت های  
 شمالی و جنوبی این کشور در کور  
 نوزدهم " را یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی  
 مجبوراً سها یزه اسکار به خود اخصا چی  
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم  
 دیزی " بر افتخارترین فلم سال باشد .

# رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کسان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

# بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غایب بود.

# بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسا موتر سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. \* موسیقی دلخواه: در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. \* سرگرمی دلخواه: تماشا های فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. \* شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. \* اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. \* رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

# تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «سنبل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیاد تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بدیدر)) د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکباره کی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرود. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

# کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

\* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کمانهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

# بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهد کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.



چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از- ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

\* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار ر مصرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطغیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز ....

- ای بول چیسی؟  
- حتی باید بدانید؟  
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟  
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!  
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.  
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟  
- نی نی آقا جان!  
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:  
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟  
- از فلان رفیق من اس!  
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...  
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در روشنی گل محمد واقفا شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.  
(بول را از کجا به دست آوردی؟)  
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!  
اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود راپافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لدا باشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و پرای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!

اما زن فیض محمد که باعقلتر از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندادم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟)

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا ستمد. در منزل فیض محمد وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به چاه انداخته بود.

تمام زینورهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد آیش کند.

امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلن میشود عملیات خارنوال صاحب موفقاته ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟  
خودش (.....)

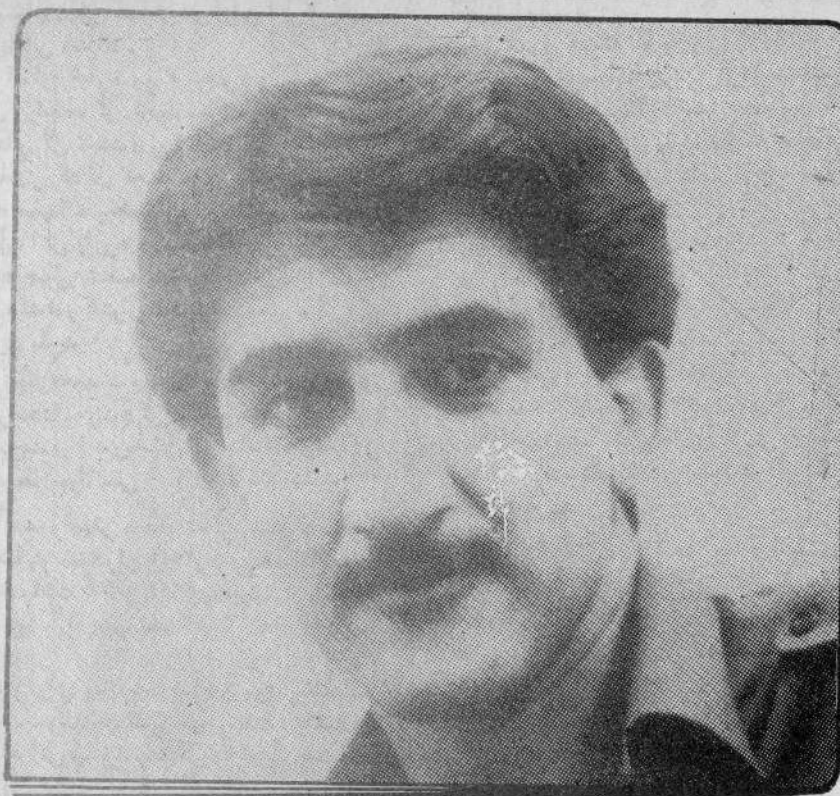
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی  
 بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -  
 های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .  
 چنانچه طور آن عده مقاماتی که اصلاً  
 ختی از تیاتر ندارند میتوانند تیاتر را  
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است  
 که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رفته رو  
 ساخته است .

• آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و  
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده  
 لوگفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و  
 یا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که  
 من میکنم بدیده لوگفته نمیشود و لسی  
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش  
 قرار بگیرد . زیرا بدیده لو  
 چارچوکت خاص خود را دارد و وقتی  
 میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک  
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان  
 تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ  
 تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین  
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد  
 چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه  
 از مردم چیزی را بدزد ( ربودن سوز )  
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از  
 مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،  
 و پایین نرود به سطح ابتدای یک  
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن  
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،  
 موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً  
 بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از  
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -  
 آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما  
 استعداد های داریم که خود پرورش  
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .  
 و بازم همان گم تپلی خود را تکرار  
 میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که  
 هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -  
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند  
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیکوگراف -  
 موجود نیست به ( استثنای احمد شاه علم  
 و استاد علی رونقی ) و همچنان این  
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک  
 فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و  
 تکامل سوز و همچنان رؤیاسوری که  
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به  
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین  
 قدم میگذارند این راهنمای را بکند که  
 شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع  
 زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



# درخشش ...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود  
 کشانده است . من میتوانم این نمایش  
 را به حیث بهترین سند گام در برگشت  
 به کشور خود داشته وهم میتوانم این  
 نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم  
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا  
 پیام آن برای همه بشریت است . این  
 نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه  
 مردم مابتناند درک اساسی خود را از  
 آن به دست بیاورند وهم برای دیگران  
 چیز فهم باشند .  
 سومین کار ما نمایش ( پیش پنج هم پنج  
 بود ) که ما خواستیم یک ژانر خاص  
 میدی را بیاد بکنیم .  
 \* اکنون چی کار های را روید ست

دارید ؟  
 - اکنون جریان کار های میتودیک  
 ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون بر دو  
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و  
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -  
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت  
 اند .  
 چرا ؟  
 - وقتی که من به بحران تیاتر کشور  
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم  
 که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر  
 نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان  
 ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار  
 بحران میشود به این معناست که کاستی  
 های در میان است . خواه از نگاه

# کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم  
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه  
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام  
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید  
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها  
 معمول شده به خاطر تو بودن . خوش  
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها  
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات  
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم  
 نریاد میکند :

— انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را  
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب  
 بدی که اینجانیستی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب .  
 و گردهم آیی ها را میخوانند . میپرسند :  
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون  
 وجود دارد ؟

— چمن طور وجود ندارد . اول کوچک  
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت  
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر  
 طرف جیب و خیز میکند . هر طرف که بنگری  
 خوب بنگاری هایش را میتواند ببینی .  
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود  
 داخل صحبت ما شده گفت :

— راست میگوید . انفلاسیون روزی  
 روز رشد میکند . ساله (سکون) از  
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال  
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول  
 قرار دارد . استحقاق نام . اما (سکون)  
 ندانم !

\* و در فرجام شما از کار خود راضی  
 استید یا نه ؟  
 — از کار خود راضی استم به خود  
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی  
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم  
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم  
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر  
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند  
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)   
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود  
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای  
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس  
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی  
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .  
 به نیروی آنان ایمان دارم .  
 \* کارهای آینده : ثان چیست .  
 — یک پیوسته حماسی به نام ((دخمه))  
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است  
 که پس از یک ماه به پایان خواهد  
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم  
 به نام (دخمه) یک نمایش جدی میباشد  
 همچنان یک پیوسته کمدی برای اطفال  
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم  
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک  
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته  
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم  
 که محترم رشید پایا و احسان اتیسی  
 بازیگران اساسی آن خواهند بود .  
 کوشش میکنم که این پیوسته را تا به  
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش  
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه  
 ایست نخواهیم داشت .  
 \* اندکی از خود صحبت کنید ؟  
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه  
 های کهنه باغ علی مردان به جهان  
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک  
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون  
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف  
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای  
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری  
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .  
 مجرد استم بی خانه .  
 \* پس دو برابرم و دو کبود اساسی  
 در زنده گی دارم ؟  
 — بل مجرد بودن بی سرپناه  
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .  
 \* ما امیدواران استیم تا ارگانهای  
 زیربط بدلسوزی از صبر شما مرز قبت  
 نموده در رمح برابم ها که شمارا که  
 نمایند زیرا که هر یک بدیده شته نیاز به  
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر  
 آن میبرد و ازین میبرد .

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر  
 مکتب است این ها اند اجزای اساسی  
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد  
 بیایم بروی تئاتر .  
 \* در گروه شما کی هاموفق تر  
 استند ؟  
 — چلد شاگرد مستعد داشتیم که  
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد  
 ذوق العاده مستعد دیگر (زیب  
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل  
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور  
 وحید گویار . امان عثمانی ، حبیب  
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .  
 درین اواخر یک کورس فن انگوری از سوی  
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و  
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .  
 ( ۵۰۰ ) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰  
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت  
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که  
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس  
 های که توانسته بود نتیجه خوبی  
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود  
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوب  
 میرفت . من توانستم یک گروه را از  
 آنجا جذب کنم .  
 \* شما در کجاست و تمرین میکنید ؟  
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای  
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را  
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .  
 \* چرا دخترها در گروه شما کم  
 است ؟  
 — متاسفانه هم در سینما و هم  
 در تئاتر این برابم وجود دارد . متاسفانه  
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری  
 وجود ندارد .  
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر  
 موجود نبود تا برای مردم عرضه نشود  
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته  
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این  
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر  
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش  
 های فرهنگی به روشنی آشکار میشد .  
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود  
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .  
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص  
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن  
 خود ندارد ، بی روح و خشک است .  
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی  
 سوز که از میان مردم برداشته میشود  
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر  
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص  
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه  
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست .

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده " رضای " فارغ لیس سلطانی  
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال  
چهارم هاید رو لوی پوهنځی زینفغانی  
پوهنتون کابل - ملالی " کوشی مال " -  
از لیس آف فدیوی و سو ما " نجایسی " -  
شمس الدین از ولایت هرات و مکتا -  
" احدی جهی " از لیس شهید بلخی  
انوسه قبل پناه و شامیرخان تورپ -  
هرای و صولیا صدی از لیس چهارم -  
پت و عبدالخالق حق و عبدالقاسم  
" طنبی " محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات  
پوهنتون بلخ و آدیته " هاسیون  
پرزاد " از خیرخانه مینه و محمد  
تسم " بلخ " از مخابرات ولايت جوړ  
جبلان و رحید " راسخ " از لیس  
جمهوریت و مانیا " ابراهیمی " فزیه  
" شانی " از خیرخانه مینه و شریکا  
" صدزاده " کارمند وزارت امور خودت  
کننده کان و آصف " حدیقار " محمد -  
هاد " آکفا " جویشیا " بهارباغتری  
نور احمد سل " احدی " محصل  
تخنیک نفت و گاز مزار شریف و محمد  
اصغر " توری " محصل در اتحادیه  
روی و هسبا " عزیز " محصل استیو  
پولی تخنیک کابل و رویا " رسا " -  
و سیده " راسخ " محمد نجیب " رحیمی  
یاسمن صباح لطیفی از رابعه بلخی  
ناده امید کارمند شورای شهر کابل  
چ " م " رویا " لسانه " استیو پناه -  
گزی کابل و رو نا ضیری از مکرور ساق  
سوم و عزت الله بهمان سر باز فرقه  
۱۷ پیاده هرات و سو ما لطیفی و -  
سوده هاشمی و قدسیه " هو نیانی " -  
از لیس حره جلالی ولایت پروان -  
محترم فریا نوری محصل پوهنځی  
طب اطفال ]  
سلام های ما را نیز بپذیرید . او سید  
میویم سروده های خیر تانرا برای ما  
بفرستید .  
محترم نیلو فر نوایی و جاوید هاشمی ]  
طرح جدول ولی را که فرستاده بودید به  
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری  
تان سپاسگزاریم .  
محترم ظاهر " و فاجو " افسر قطعه  
۱۵۸ مخابرات فرقه ۱ پیاده ]  
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -  
صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته  
های بعدی تان استم . و فاجو جاوید  
محترم امیر خان سر باز ]  
مطلبی از شما را بیک قطعه فوتوسی  
تان گرفتیم . نوشته اید .  
میخواهم بعد از شهری کردن دوره -  
خدمت سر بازی و پوهنځی زورنالیزم را  
که سخت به آن علاقتند منبام بخوانم  
و همچنان در مورد همسر آینده ام بپند  
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری  
گرفته است و با حوصله باشد .

باغد با گذاره و تحصیل کرده شو هی  
اخلاقی و خوش قواره . . . . .  
ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب  
المالین .  
محترم من صیبا " والف " زنا " از -  
فامیلی های مسکری سید نورمحمد شامیر  
آن قدر که شمایه خاطر چاپ آن مطلب  
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ  
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی  
شما را ستایش میکنم .  
محترم لایلا " فرخت " محصل پوهنځی  
علوم طبیعی پوهنتون کابل ]  
مطلب نفید و مقبول تانرا که در رایله  
به صورت فرستاده بودید در صورت  
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد  
درصد نمیدهم . سپورتین و خوش -  
اندام باغید ]  
علاقه بند جمله محترم لایلا " سعادت "  
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات ]  
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر  
ایو سپردیم تا از آن مر با می تیبه  
نمایند . افتتاحی خوب بفرستید .  
هم .  
محترم سارا " حیدری " محترم هسبا  
احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب  
هستانی از لیس عالی مریم ]  
خواست شما را حتما در نظر میگیریم  
شکلیا باغید .  
محترم نیلاب " طیب " پنجشیری از -  
پنجصد فامیلی خیر خانه مینه ]  
پانا سف باید به آگا هی شما برسانیم  
که هنر مند محبوب " ساپان " در پستر  
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان  
و یک دست او فلج گردیده است . -  
احساس شما را قدر میکنم .  
محترم سید آکا " عالی " محصل تخنیک  
ساختمانی و جیو دیزی ]  
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید . از  
لا به لای نوشته های شما این رباعی را  
انتقایی تان برگزیدیم :  
شهرین و فرهاد  
پوسته به یاد لب شهرین و فرهاد  
حکرت تلخگامی خود هسپه  
جان داد و نیافت کام دل از شهرین  
شهرین میگفت و جان شهرین میداد .  
محترم فهیمه تنها " صدیقی " از لیس  
سوان خیر خانه ]  
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته  
شود که " متن " عاشق . . . . . نشده  
و عث زلی هم . . . . . نگرفته ولی پرسش  
سوم تان من و راز دار باقی را بی حد  
تاه سر ساخت . . . . . برایتان دید و هیچ  
میخواهم .  
محترم رویا " روین " و محترم منسا  
" دریا " ]  
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه  
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری

محترم غلام حضرت ستانکوی سر باز -  
کندک تحلیس فرقه دوم پیاده ]  
احساس تان را قدر میکنم اما بپند  
با تا سف بگویم که مطلب تان را نتوان  
نسخه نشر کنیم . نکته هارا در صورت  
ضرورت چاپ خواهیم کرد .  
انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم .  
محترم محمد حکیم " حارث " پنجشیری  
از شهر مزار شریف ]  
سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته  
از شما گرفتیم . آن چه را که در مسورد  
" کدو " نوشته اید از آن " برانسی " -  
خوشتر تهیه خواهیم کرد .  
تفاخر و افت شرافت است و دروغ و آفت  
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت  
است مغرور پندی و آفت جمال است  
هوس آفت دین است .  
محترمه فهیمه " سلیمان خیل " فارغ  
لیسه رجانی ملکه ولایت سنگان ]  
سلام های ما نیز تانرا تان یاد . نوشته  
های خوب خیر تان را برای ما بفرستید  
با نطق مورد علاقه شما معا حبه خوا  
هوس کرد . موفق باغید .  
محترم حسنی بهار " بابکر خیل " ]  
نوشته اید سلام را " فلیک " بگویند  
هزارها بار علیک ] با مطالعه مطلب  
ارسالی تان و تطبیق نسخه بی کسه  
فرستاده بودید و نزد یک بین را  
خواب خوش فرو برد . . . . . او با چشم  
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای  
مجلسه بفرستند .  
محترم درهم بخارن محمد میران دهر تان  
بنار ده رانده وی بیز انسر ]  
زود سلام مینه هم وینی و ستاسی سه  
خیل قلم لیکل همسرد شمر دفعی  
تصدی ته و رکر . ستاسود همکاری سه  
هیلسه .  
محترم محمد طیب دلوان ]  
سلام های ما را نیز به خوشبختی  
شکره تاریخ بپذیرید . اشعار شما را به  
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعر باشید  
محترم انوسه قبل پناه فارغ لیس مریم ]  
سورده کمدی شما را مطالعه کردیم  
زیاد هم کمدی نبود و آنرا در مرتیان  
مر با می می انداختیم . استعداد شعری  
تان را بارور تر میخواهیم ]  
محترم عبدالکرم که سهار سر باز فرقه ۸ -  
پیاده بنگلان ]  
شعری را که از احساس مردم دوستی شما  
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را  
به تصدی صفحه شعر سپردیم . اگر  
چانتس چاپ شدن داشت و حتما چاپ  
خواهد شد .  
محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زوری  
محترم بلخس نوری و محترم هوس لیب  
محصلان پوهنځی ساختمانی استیو  
پولی تخنیک کابل ]

یک کمش و چهل قلندر . . . . . ناسه  
مشترک تان براج ما رسد . . . . . اینک یک  
نگاهی تان را نشر میکنم :  
در یک مجلس هفتی و خانگی بسا  
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکی  
از همانان آهسته در گوش مردی کسه  
در کنارش بنسته بود و گفت : چسی  
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید ؟  
مرد پاسخ گفت :  
بلی او خانم من است ]  
مجهمان که ناراحت شده بود گفت :  
معدرت میخواهم و اما به نظر من صدای  
خانم تان چندان بد نیست . فقط آهنگی  
را که میخواند غلطی بد است و دلم -  
میخواهد بد آنم کدام احسن چنین میوز  
مؤخری ساخته است و آواز همناسه ؟  
مرد با خوشتردی پاسخ داد :  
بلی خود بنده هستم .  
کارتن های ارسالی شما را به تصدی  
صفحه مر با می سپردیم و منتظر  
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت  
میباشیم . . . . .  
محترم لایلا " صدیق " متعلم لیس سلطان  
رضیه ]  
نوشته داستانی تان را مطالعه کردم  
استعداد خوبی برای داستان نویسی  
داشته و به شما توصیه میکنم که باز هم  
بنویسید . منتظر همکاری بعدی تان -  
استم .  
محترم غلام نبی جهی ]  
آن چه را برای لایلا " صدیق " توصیه  
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید . -  
منتظر همکاری هر چه خیرتر شما استم .  
محترم ثریا " فهی " از صف دوم لیس  
ملالی ]  
مطلبی را که در مورد هنر پیغه هندی  
" چانگی پاندی " فرستاده بودید و -  
گرفتم چون از منایمی که ترجمه شده  
است و مادی نکرده بودید هنوز ما -  
مشکوک بود . لذا نتوانستم چاپ  
کنم . از همکاری تان سپاسگزاریم .  
محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی ]  
احترامات ما را هم بپذیرید . اینک  
نگاهی تان را بدست نشر میسازیم :  
" پولیس از دزد ماهر که به دوکان  
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید :  
دوکان را چی گونه باز کردی ؟  
دزد پاسخ داد :  
طریقته باز کردن را غیر از شاگردانم  
به کسی یاد نمیدهم . . . . .  
محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی  
این سنا و محترم عالی یوسفزی محصل  
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -  
محترم فریا یوسفزی متعلم مکتب شو سط  
زلیغا ]  
هر گاه نامه بی به ما برسد و بی پاسخ  
نماند و محلود ار که نامه های دیگر تان


به ما نرسیده فکاهیهای فرستاده شده  
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم . هم  
چنان از نوبه یوسفزی به خاطر ارسالی  
بست کارت زیبای شان فکر میکنم . و  
مرد طرز لاف زدن پر سیده اید و باور  
کنود خودم با مشکل چاقی رو برو استم  
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -  
جریان میکنم .  
محترم ملوسه " درویش " محترم ذکمه  
" ساحل " و محترم رویا " مهدی " از  
شهر مزار شریف ]  
هیچ نامه بی پیش از پاسخ گویم در  
باطله دانسی نیافتد . . . . . اینک میرد ازیم  
به پاسخ پرسش های تان :  
۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند  
است و این که چرا آن برنامه ازین رفقه  
پر سفست که باید از اداره مربوط  
رادو تلو یوز یون پاسخ بگویند .  
۲- اکنون برای اجرای یک سلسله کنسرت  
ها به خارج کشور سفر کرده است در بار  
گفت به کنسرت هر گاه کپ های جالبی -  
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد  
یعنی هم ثواب و هم خرما .  
۳- بلی به راحتی راستی داکتر است  
مباحثه اش در یکی از شماره های حساب  
۲۷ مجله سپارون چاپ شده است و آه  
را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را  
خواهید یافت .  
محترم فرزوان " فوش " و محترم غوشه  
فوش از لیس هواپیمایی ]  
شعر فرستاده تان یک کس بر ما هم  
گزان آید البته در قسمت " مطر " و اینک  
پاسخ پرسش های تان :  
۱- کار دل است این کارها . . . . .  
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست  
۳- شادام تصدیق میکنید که موهایش  
زیبات . . . . . مگر این طور نیست ؟  
۴- سه برنامه را پیش بردن خود و -  
هزار و یک کپ " است " به امید  
همکاری های بعدی تان هم حرف بپوشید  
محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی  
تخنیک کابل ]  
نوشته طنز گونه تانرا خواندم .  
عجب داری بود . . . . . راز دار باغی  
قی البدیحه به شعر سرودن آواز کرد  
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت  
و مطلب از چاپ ماند . منتظر نوشته های  
بختتر شما استم .  
محترم امید " پنهان " ]  
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید  
به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسسته  
را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله  
فراران نصیب تان باد . منتظر نوشته های  
تان میباشیم .  
بسم الله بسمل و محصد صادق محصلین  
مرکز تربیه مخابرات ]  
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوشتر  
" شراب ریح " گذ شتم و بچهکاری را به

ظاهر ایو که خود داکتر طب است  
سپردیم حتما به درد بخور است .  
به شوری اتحادگی دحقو فو دفاکولتی  
دردم کال محصل .  
محترم شعر افضل " ولی " ]  
ستاسی د به احساس غمخه د مجلس  
به هکله بنفسه کوه و ستاسی دلک به  
هر یکی باندی به غوروشی .  
هنه عه چی بود محترم صدیق محترم  
به هکله زود به جمله کی لوستی دی و -  
حقیقت لری . ستان د لری او غی هکلا -  
ری به هیله .  
محترم عبدالصور سر باز کیمساری نظامی  
ولایت بلخ ]  
از حسن نظر تان در مورد مجله ما اظهار  
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت  
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان  
سپاسگزاریم .  
محترم سارا و الماس از ولایت پروان ]  
نظر تان رادر مورد مجله سپارون -  
سپاس میکنم و نوشته های تان را بصتند  
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله  
تان را آفرین میکنم . منتظر نوشته های  
مقبول تان استم .  
محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله  
امانی از لیس عالی زرفونه ]  
سلام های تان را با امانت داری کامل  
به کاکا " رهیم " سپردیم . اینک پاسخ  
پرسش های تان در مورد هنر پیغه  
۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -  
است . . . . .  
۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویند و لوسی  
نپذیرفت . . . . . شما هم زیاد درین مورد  
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند  
است آوازش را بشنویید و برای تان کافی  
خواهد بود .  
محترم نجیب الله سر باز ]  
نامه تان را که برای صفحه " دختران  
و پسران " فرستاده بودید هر گز نفتم  
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود  
احساس و نظیر سنی تانرا تجید میکنیم  
به امان خدا باشد .  
محترم صمیم الدین " صانع " سر باز قوای  
هوایی و مدافعه هوایی خواجه روا غی  
کابل ]  
سلام های را که با کرسی ۱۵۰ سانتی  
گزار فرستاده بودید و اگرچه دل های ما  
را گرم کرده و ولی کم و بیش پنجه های راز  
دار باغی را سوختاند . از چار بیتی های  
تان یکی را انتخاب کردیم :  
هر شوکه نگار جانده خو میهنم  
دم لب لب جوی و کرد جو میهنم  
بهدار که میسودم که فوش استم  
اف میکنم و خودم ده تو میهنم  
به امید همکاری تان و ناجورنباشید .  
محترم دیبا " اثر " محصل پوهنځی  
زراعت پوهنتون کابل ]  
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم . صفحه " گفتار سوخته " به  
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها  
ادامه خواهد داشت . تقاضای تان  
یعنی بر مباحثه با طنز نویس غسوب  
" هارون یوسفی " در نظر گرفته  
خواهد شد .  
محترم بلخس جهی محصل پوهنځی طب  
کابل ]  
از همه مطالبی که فرستاده بودید  
سپاسگزاریم ولی پس ازین بکشید که  
خود شما مطالبی را در باره هنر پیغه  
های هندی ترجمه نمایید و سپس برای  
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موفق  
باشید .  
محترم حمید عارف راسخ سر باز ]  
مطلب " خواستگاری میگویند " را نشر  
میکم به امید ادامه همکاری تان  
نیلو فر آرزو فارغ لیس عالیته درانی :  
اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران  
را مطالعه کنید در مورد استعداد تان  
چیزی گفتنیست .  
تسم " زنجیر " فارغ التحصیل لیس  
سلطان رضیه کابل و حیات الله سر باز  
شاهم سلام های ما را بپذیرید .  
نامه مشترک شما را همراه با مطلب  
کوتاه تان گرفتیم . به جواب تان  
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم  
نکته هایی را که فرستاده بودید نشر  
نکردیم منتظر مطالب خیرتر از شما استم  
و حیدر الله ابراهیمی از ناحیه دم  
شاروالی کابل ]  
طرح جدول را که فرستاده بودید  
گرفتم هر گاه ضرورت افتد نشر خوا -  
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم .  
ثریا فهی متعلم لیس ملالی ]  
همه کارکان مجله سلام تان را علیک  
میگویند به جز با به قربان که از مدتی  
مريض است . در مورد پیشنهاد تان  
باید گفت که با وجود صابری در شماره  
های قبلی مباحثه فصل صورت گرفته  
است . منتظر نامه های بعدی تان  
استم .  
زین الدین مرزی از لیس تجربوی -  
اعتبار :  
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز  
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید  
گرفتیم . سلام های ما را هم بپذیرید  
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -  
مباحثه کنیم حتما چرانه در صورتی که  
به افغانستان بیاید . اینکار را خواهیم  
کرد . پرسش دوم تان رادر مسورد  
نسخ ها ما چه که شاروالی کابل هم با -  
سخ نخواهد گفت . منتظر همکاری تان  
استم .  
جاوید احمد متعلم لیس عاشقان و تار -  
فان :

## بحیره بر مو

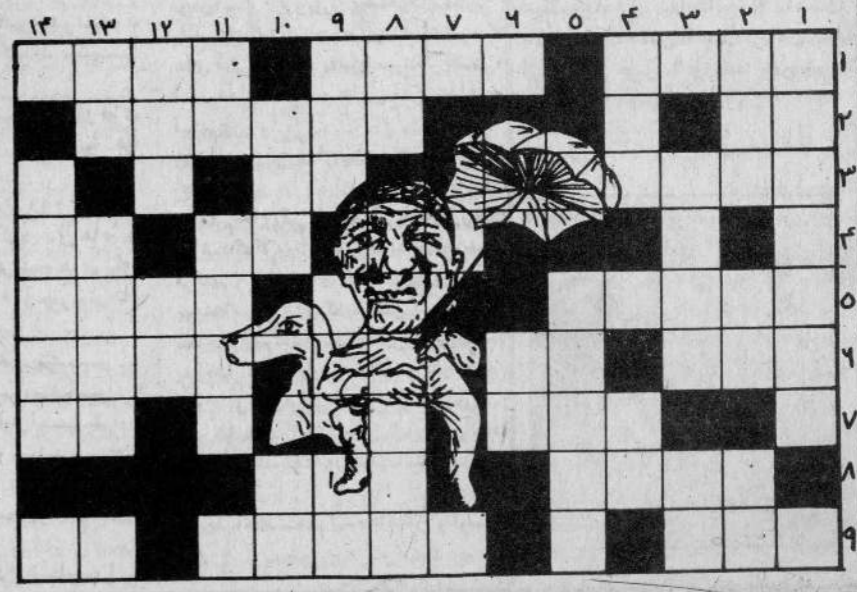
بحیره بر مو دا در جنوب غرب ایما -  
لات متحد امریکا بوقصمت داشته عرض  
آن ۴ کلو متر و طول آن ۳ کلو متر  
است . بحیره با خصوصیات عجیبی که  
دارد بحیره می رانند است .  
علما با وصف پشرف های چشمگیر  
در بخش های ساینس و تکنالژی تانویز  
موفق به کشف تاسی خاص صیات و ویژگی  
کهای این بحیره گردیده اند . طور  
یکه عواهد نشان میدهد هلا و درین  
شناسان زمانیکه با کشتی های خویش  
جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند  
به زود ترین فرصت کشتی ها با سر -  
نشینان خود مفقود میشدند .  
چندی قبل " ژورت " دریا نورد با هر  
فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی  
به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند  
زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند  
حالت عجیبی رو نا گردید و کشتی ها  
همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها موفق  
شدند تا دریا نورد مذکور را نجسبات  
بدهند .  
" ژورت " پس از نجات در پاسنخ  
پرسی گفت :  
زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی  
داشتم ، میتوان آن حالت را نیمه بهوش  
گفت .  
دیری نگذشته بود که حیوان قسوی  
هیکی را که شکل پشک عادی را داشت  
دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس  
از آن کسی حایل ما فرقی شد و من چیزی  
نقبیدم .  
ارسالی محمد نادر تزه خیل



# سازمان

## جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست ( فقط صداست که میماند ۰۰۰ )
  - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
  - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
  - ۴- بدون ( همی ) - دریا ( همی )
  - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
  - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
  - ۷- نی - رطوبت
  - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
  - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
  - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
  - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
  - ۴- زیبایی - کولسی
  - ۵- نمایشنامه مشهور روس
  - ۶- رنگ نرم
  - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
  - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
  - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
  - ۱۰- چی ( انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
  - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



## شطرنج

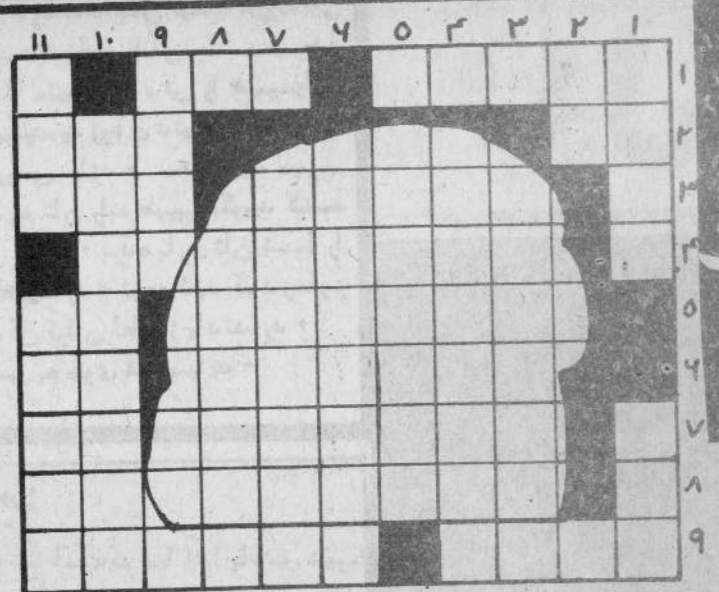


## صبر جدول شماره

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

## جدول

بر اساس شایسته صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
  - ۲- نوشیده میشود - دریاغ ۰۰۰۰۰۰ حیوانات را به نمایش قرار میدهند
  - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان ۰۰۰۰۰۰ وریق میشود
  - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
  - ۵- با آن خود را می شویم
  - ۶- بار می بزد
  - ۸- توسط آن راه میرویم
  - ۹- آرد + آب = ۰۰۰۰۰ - کسی که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
  - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
  - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
  - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
  - ۷- ضد بیداری
  - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
  - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

## صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



# فال عشق

## متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

## متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

## متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

## متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

## متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

## متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

## متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

## متولدین ماه قوس :

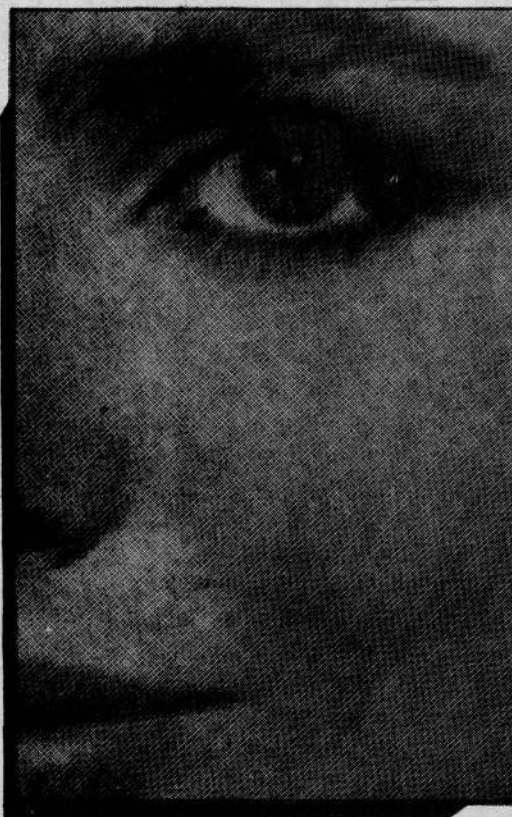
عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

## متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما مه خواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

## متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسان زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .



## متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

## متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره سازی آن عاجز خواهید ماند .

# کتاب فروشی

## فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک  
انواع قرطاسید و شراحت، موزہ عساقہ شما مانند سجادون، جوانان امروز  
انبار هفته و سایر نشریہ ہا بدتر ستر قرار میدند

آدرس: شہر سمنگان نزدیک مختابرا

## خوراکہ فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرض میدارد؛  
برنج اعلی و مواد آمیزا قچی بہ نرخ مستقیم و بفرش میرسد  
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفائیہ



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علممند  
کہ خواہش شمول باین کلیپ داشته باشند در کاس شوند  
آدرس: سالنک و مقابل سینما ملی  
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح  
از ۴ عصر - ۵ عصر  
از ۵ - ۷ شام

## فروشگاہ مواد تعمیراتی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر  
آهن پتی، اقسام پر فویل باب  
وسیح ولدنک را طور عمدہ  
پیر جون بہ ضرورت مندان محترم بہ قیمت مناسب عرض میدارد

آدرس: سالنک و مقابل سینما ملی . فروشگاہ حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU  
 مسلسل  
 DS  
 350  
 220

# فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش  
 پوشاک ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا  
 آورده شده دیدن نمایید  
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست  
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب  
 در تمام روز و در هر کجا

بوی گلبرگهای که تازه رسیده  
 خرید نمایید  
 همه روزها در خدمت شماست  
 در تمام روز و در هر کجا

Juvena  
 Men's  
 Style

Juvena  
 Men's  
 Style  
 After Shave Lotion  
 50ml / 1.7 FL. OZ.

Juvena  
 Men's  
 Style



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**